

تبدیل

چگونه
خدا قوم خود را
می سازد



مایکل لورنس

نادر پورمند - محمد ثانوی



تبدیل

نویسنده: مایکل لورنس

ترجمه نادر پورمند

ویرایش: محمد ثانوی

شابک ۹۷۸-۱-۹۵۱۴۷۴-۴۸-۵

© 2020, 9Marks
www.9marks.org
www.btcpersians.com
www.kanoneketab.com

Conversion: How God Creates a People
Copyright © 2017 by Michael Lawrence
Published by Crossway
1300 Crescent Street
Wheaton, Illinois 60187

All rights reserved. No part of this publication may be reproduced, stored in a retrieval system, or transmitted in any form by any means, electronic, mechanical, photocopy, recording, or otherwise, without the prior permission of the publisher, except as provided for by USA copyright law. Crossway® is a registered trademark in the United States of America.

Cover design: Darren Welch Design Cover image: Wayne Brezinka

Hardcover ISBN: 978-1-4335-5649-4 ePub ISBN: 978-1-4335-5652-4
PDF ISBN: 978-1-4335-5650-0 Mobipocket ISBN: 978-1-4335-5651-7

Library of Congress Cataloging-in-Publication Data

Names: Lawrence, Michael, 1966– author.

Title: Conversion : how God creates a people / Michael Lawrence.

Description: Wheaton : Crossway, 2017. | Series: 9Marks: building healthy churches |

Includes bibliographical references and index

Crossway is a publishing ministry of Good News Publishers.

LB 28 27 26 25 24 23 22 21 20 19 18 17 15 14 13 12 11 10 9 8 7 6 5 4 3 2 1

Farsi ISBN: 978-1-951474-48-5

© 2019 www.kanoneketab.com \ www.btcpersians.com

Farsi Editor: Mohammad Sanai, Translation By: Nader Pormand



www.kanoneketab.com



کانون کتاب <https://t.me/Kanonketab>



[کانون کتاب مقدس](#)



[کانون کتاب مقدس](#)



[کانون کتاب مقدس](#)



عنوان: تبدیل جانها

نویسندگان: مایک لورنسل

مترجم: نادر پورمند

ویرایش: محمد ثانوی

تعداد صفحات: ۱۲۰

شابک ۹۷۸-۱-۹۵۱۴۷۴-۴۸-۵

ناشر: کانون کتاب مقدس

چاپ اول ۲۰۲۱

حق چاپ ترجمه فارسی این اثر برای موسسه کانون کتاب مقدس محفوظ است. هر گونه نسخه برداری الکترونیک، صوتی، چاپ، توزیع و دخل و تصرف در این اثر بدون اجازه کانون کتاب مقدس مطابق قانون حق مؤلف و منوط به کسب اجازه رسمی از ناشر است.

خوانندگان گرامی

امروزه ضرورت مطالعه اصولی و درک صحیح کتاب مقدس برای همه مسیحیان کاملاً مشهود است و هدف ما از ترجمه، گردآوری و تدریس این مجموعه کتب تعلیمی این بوده که به نوعی ابزارهای لازم برای این مهم را در اختیار معلمان کتاب مقدس قرار داده و آنها را مجهز نماییم تا علاوه بر تعلیم صحیح کتاب مقدس و شاگردسازی، قادر باشند تعالیم غلط و دروغین را نیز تمیز دهند.

امیدواریم و دعای ما این است که با درک صحیح و عمیق تر از کتاب مقدس، ثمرات نیکوی کلام خدا در زندگی شما و ما با کمک روح القدس به فراوانی دیده شود. در انتها از همه کسانی که با وفاداری برای تهیه این مجموعه ما را در این مدت یاری کرده‌اند تشکر می‌کنیم از برادر نادر پورمند در ترجمه و همچنین از برادر کن تمپل برای مشاوره الهیاتی سپاس گزاریم.

برای تهیه دیگر کتب آموزشی لطفاً با ما به آدرس btcpersians@gmail.com تماس حاصل نمایید و یا از سایت ما به آدرس www.kanoneketab.com برای دریافت دیگر منابع دیدن فرمایید. قبلاً از لطف شما سپاسگزاریم.

محمد ثانوی

مدیر اجرایی کانون کتاب مقدس

هدف کانون کتاب مقدس:

آبادیه سازی و تجهیز مردان و زنانی است
که توسط کلیسای محلی به عنوان
خدمتگذاران با صلاحیت تشخیص داده
شده‌اند تا خدمت آموزش و
شاگردسازی بدن مسیح را با انجام رسانند.

.

فهرست

۹	پیشگفتار مجموعه
۱۱	مقدمه
۱۵	فصل ۱ جدید نه خوب
۲۹	فصل ۲ نجات یافته، نه صادق
۴۳	فصل ۳ شاگردان، نه تصمیمات
۶۱	فصل ۴ مقدس، نه شفا یافته
۷۳	فصل ۵ ممتاز، نه طراحی شده
۸۱	فصل ۶ دعوت کن، نفروش
۹۱	فصل ۷ قبل از اطمینان دادن، ارزیابی کنید
۱۰۱	فصل ۸ سخاوتمندانه و مهربان، نه با احتیاط بیش از حد
۱۱۱	نتیجه

آیا کلیسای شما تندرست است؟

هدف مؤسسه «ناین مارکس» (۹ علامت) تجهیز رهبران کلیسا با دیدگاه کتاب مقدس و منابع قابل اجرا جهت به نمایش گذاشتن جلال و شکوه خدا به ملت‌ها از طریق کلیساهای تندرست است.

به همین دلیل مایمیک که کلیساهای را با رشد ۹ علامت تندرستی که اغلب نادیده گرفته می‌شوند، یاری نمایم. این ۹ علامت عبارت‌اند از:

- ۱ - موعظه تشریحی
- ۲ - الهیات انجیل
- ۳ - درک کتاب مقدسی از تبدیل شدن انسان‌ها و بشارت
- ۴ - درک کتاب مقدسی از عضویت کلیسا
- ۵ - تادیب یا انضباط کلیسایی طبق کتاب مقدس
- ۶ - اهمیت شاگردسازی و رشد روحانی کتاب مقدسی
- ۷ - رهبری کتاب مقدسی کلیسا
- ۸ - درک کتاب مقدسی از دعا کردن
- ۹ - درک کتاب مقدسی از خدمات بشارتی برون مرزی

ما در مؤسسه ناین مارکس مقاله، کتاب، نقد و بررسی کتاب و مجله آنلاین تهیه می‌نمایم. در حال حاضر وب‌سایت ما شامل ۴۰ زبان مختلف دنیا است. با ثبت نام در سایت، شما می‌توانید از مجله آنلاین ما استفاده نمایید.

9marks.org/about/international-efforts

9Marks.org

پیش گفتار مجموعه

آیا باور دارید که مسئولیت شما یاری کردن در جهت بنای کلیسای تندرست است؟ اگر شما مسیحی هستید، ما بر این باوریم که این مسئولیت بر دوش شماست.

عیسی به شما فرمان داده که رفته و شاگرد بسازید (متی ۲۸: ۱۸-۲۰). رسالهٔ یهودا می‌فرماید که شما باید در ایمان پیشرفت کنید (یهودا ۲۰-۲۱). پطرس رسول می‌فرماید که عطایای خود را در راه خدمت به دیگران استفاده نمایید (۱ پطرس ۴: ۱۰). پولس رسول می‌فرماید که حقیقت را در قالب محبت بازگو کرده، به این ترتیب کلیسای شما در بلوغ رشد نماید (افسیسیان ۴: ۱۳، ۱۵). متوجه هستید که با این صحبت‌ها به کجا می‌رویم؟

چه شما عضو کلیسا یا یکی از مشایخ کلیسا باشید، هدف مجموعه کتاب‌های «کلیسای تندرست»، یاری رساندن به شما در جهت تکمیل فرمان کتاب مقدس و نقش شما در بنای کلیسای تندرست می‌باشد. امید ما بر این است که این سری کتاب‌ها شما را کمک نموده تا محبتان به کلیسا همچون محبت عیسی به کلیسا، رشد کند.

برنامهٔ موسسهٔ «۹ علامت»، تهیه کتابچه‌هایی برای هر بخش از این «۹ علامت کلیسای تندرست»، و به علاوه موضوع «الهیات صحیح» می‌باشد. به دنبال تهیهٔ کتاب‌های «موعظهٔ تشریحی»، «الهیات کتاب مقدسی»، «انجیل»، «تبدیل جانها»، «بشارت دادن»، «عضویت

«کلیسا»، «تادیب و تنبیه کلیسایی»، «شاگرد سازی و رشد» و «مشایخ
کلیسا» باشید.

موجودیت کلیسا برای نمایش جلال خدا به ملت هاست. ما این کار را
با چشم دوختن به انجیل عیسی مسیح، اطمینان به نجات او، و سپس با
قدّوسیت خداوند و در اتحاد باهم و محبّت کردن به یکدیگر، انجام
می دهیم.

با امید،

مارک دور و جاناتان لی من

ویراستگران ارشد

مقدمه

اخيراً با یکی از دوستانم در مورد دو فرزند بزرگسالش صحبت می کردم. او برای شان نگران است. آنها اهل مواد مخدر یا پارتی نیستند. هر دو با والدین و همسالان خودشان روابط سالم و گرمی دارند. آنها به دانشگاه های خیلی خوبی رفتند و دانش جویان ممتازی بودند. آنها جوانان ورزشکار، بلند پرواز، زیبا و جذابی هستند. اگر آنها بچه های شما بودند، به آنها افتخار می کردید، همانطور که دوستم چنین است. با این حال، شما هم بودید نگران می شدید، زیرا به نظر می رسد هیچکدام شان کمترین علاقه ای به عیسای مسیح ندارند. و از طرفی دیگر اینکه، هر دو خودشان را مسیحی معرفی می کنند.

این دو فرزند در کلیسا بزرگ شدند. درس های کتاب مقدس را در کانون شادی یکشنبه ها فرا گرفتند. در گروه جوانان فعال بودند. هرگز ظاهری عصیان گراز خودشان نشان ندادند. هر دو معترف به گناهکار بودنشان بوده و هر دو تعمیم گرفتند. وقتی به کالج رفتند، رفتار اخلاقی و خوبی که در کلیسا آموخته بودند را حفظ کردند، اما

شما می فهمید چرا دوست من نگران است. او فرزندان خوبی دارد که متقاعد شده اند به عیسی احتیاجی ندارند، زیرا قبلاً عیسی را در زندگیشان پذیرفته اند. با این وجود، هر چه دوستم بیشتر زندگی آنها را مشاهده می کند، کمتر مطمئن می شود که آنها حتی عیسی را اصلاً می شناسند.

من در کلیسایی خدمت می‌کنم که با تعدادی از والدین چنین گفتگوهایی کرده‌ام. این گفتگوها ناراحت‌کننده است، به ویژه به خاطر اینکه این والدین احساس می‌کنند به آنها خیانت شده است: کاری که به آنها گفته شده را انجام داده بودند! فرزندان‌شان را درست بزرگ کرده بودند. فرزندان‌شان را به اعتراف به گناهکار بودن هدایت کرده بودند و به کلیسا برده بودند و در تمام برنامه‌های درست و مناسب آنها را ثبت نام کرده بودند - همگی با این توقع و اطمینان که با انجام این کارها، فرزندان‌شان نیز عیسی را دوست خواهند داشت.

ولی نتیجه نداد.

در این لحظه، ممکن است انتظار داشته باشید که من با شور و شوق فصلی یا کتابی درباره پدر و مادر بودن شروع کنم. اما آن را به کسی پخته‌تر و با تجربه‌تر می‌سپارم. به هر حال به نظرم مشکل در اینجا مشکل تربیتی والدین نیست. بسیاری از والدین عالی و وظیفه‌شناس کلیسای ما در محصله‌ای مانند من قرار دارند.

در عوض، پیشنهاد می‌کنم روی دو مشکل دیگر تمرکز کنیم. اول، یک مشکل الهیاتی وجود دارد - به ویژه الهیات تبدیل. دوم، مشکلی در نحوه بکارگیری آن الهیات در کلیسای ما وجود دارد. چگونه می‌توانیم عقاید خود را به شیوه‌های عملی پیاده کنیم که بیانگر آن حقایقی باشد که ادعا می‌کنیم اعتقاد داریم؟

غالباً الهیاتی که اعتراف می‌کنیم یک چیز می‌گوید، و الهیاتی که به آن عمل می‌کنیم چیز دیگری. ما می‌گوییم بازآفرینی باعث می‌شود که انسان جدیدی در مسیح شویم، اما پس از آن به فرزندانمان یک نوع اخلاق‌گرایی را تعلیم می‌دهیم که بی‌خدایان می‌توانند کپی آن را ارائه دهند.

ما می‌گوییم که مسیحیت به معنای یک رابطه توأم با اعتماد شخصی با عیسی است، اما در عمل فقط به عنوان مطلبی که باید گفته شود، به آن نگاه می‌کنیم.

ما می‌گوییم که فقط روح القدس فرد را از پادشاهی ظلمت به پادشاهی نور منتقل می‌کند، اما بعد ابزارهای بازاریابی را بکار می‌بریم که گویا شخص نوع خمیر دندان‌ش را عوض می‌کند.

دوباره و دوباره می‌گوییم، آنچه که در اعتقادنامه‌هایمان دربارهٔ تبدیل ادعا می‌کنیم، با آن چیزی که کلیساهای مان انجام می‌دهند یا خدمت‌شان نشان می‌دهد، مطابقت ندارد. بنابراین نباید تعجب کنیم که فرزندان مان در نهایت مسیحیِ کمرنگ‌تری می‌شوند.

البته این مشکل فقط بر والدین و فرزندان تأثیر نمی‌گذارد. بر روی کلیساهای نیز تأثیر می‌گذارد. وقتی نوایمانان در یک کمپین انجیلی شرکت کرده‌اند، در کمپین بعدی دیده نمی‌شوند؛ وقتی اعضای ما با کلیسا بعنوان یک مسئلهٔ اختیاری و انتخابی برخورد می‌کنند که باید با رویدادهایی از قبیل لیگ‌های ورزشی و سفرهای تعطیلاتی در تعادل باشد؛ وقتی هدیه دادن و شرکت در کلیسا جزو عضویت کلیسا محسوب نمی‌شود؛ وقتی برای امور کلیسا داوطلبی پیدا نمی‌شود مگر برای رویدادهای اجتماعی؛ مشکل احتمالا تکنیک بشارتی ما، یا رهبری ضعیف، یا جلسات پرستشی غیر هیجان‌انگیز، یا مدیریت بد داوطلبان نیست. مشکل ممکن است الهیات عملی مربوط به تبدیل باشد. ما غالبا علائم را درمان می‌کنیم. ولی چیزی که واقعاً نیاز داریم این است که سراغ بیماری زمینه‌ای برویم.

و این همان کاری است که این در کتاب قصد دارم انجام دهم.

در فصل‌های بعدی می‌خواهم با دقت درباره آموزهٔ تبدیل از کتاب مقدس فکر کنم. اما نمی‌خواهم فقط به همین اکتفا کنم. می‌خواهم در مورد تفاوتی که این اصول باید در زندگی کلیسا ایجاد کند، فکر کنم - از نحوه بشارت گرفته تا عضویت کلیسا و شاگردسازی، و نحوهٔ تفکر ما در مورد کلیسا بعنوان یک مجموعه کامل.

به عبارت دیگر، این یک کتاب اصول تعلیمی است، و یک کتاب عملی است. کتابی است در مورد تبدیل جانها، و کتابی در مورد کلیساست. از همه اینها گذشته، خداوند قومی را از طریق تبدیل و دگرگون کردنشان به وجود می‌آورد. شما باورهای

مربوط به تبدیل کسی را به من بیان کنید و من درباره کلیسایش به شما می‌گویم. یا ترجیحاً: کلیسایش را به من نشان بدهید، تا اصول اعتقادی عملی آنها در رابطه با تبدیل را تشریح کنم، بدون در نظر گرفتن آنچه که ممکن است روی کاغذ نوشته باشند. کلیساهای ما اصول اعتقادی ما را تجسم می‌بخشند.

بنابراین پیاده کردن درست الهیات تبدیل، چیزی بیشتر از داشتن یک الهیات صحیح است. در واقع به معنای توسعه عملکردهای خدمتی است که اعتقادات الهیاتی ما را هم منعکس می‌کند و هم محکم پشتیبانی می‌نماید.

الهیات خوب بشدت عملی است و اگر اینطور نباشد، اصلاً ارزش ندارد.

جدید، نه خوب

ضرورت بازآفرینی

در مقدمه، به دوستان اشاره کردم که نگران فرزندان بزرگسال با ادبش بود که واقعاً مسیحی نبودند. ممکن است بگویید که آنها خوب بودند، نه جدید - خلقت جدیدی نبودند.

تجربه او سؤالاتی را دربارهٔ آموزه تبدیل پیش می‌آورد و همچنین این آموزه در زندگی یک کلیسا باید به چه شکلی باشد. خیلی حیاتی است که هم آموزه و هم عملکردهای مان را درست درک و اجرا کنیم. کلیساها باید باور کنند که خدا مردم را کاملاً از سر نو می‌سازد، نه فقط آنها را تبدیل به افراد خوب سازد. اما نه تنها باید بتوانند این را بر روی کاغذ بنویسند، بلکه باید آن را به صورت عملی نیز زندگی کنند. آن زندگی چه شکلی خواهد بود؟

حزقیال پیامبر و عیسی در دو تا از مهمترین بخش‌های کتاب مقدس برای درک تبدیل، به ما کمک می‌کنند تا به این سؤال پاسخ دهیم. بیایید با عیسی شروع کنیم. او گفت که برای ورود به ملکوت خدا باید «دوباره متولد شویم». عیسی در طی صحبت با یک فریسی بنام نيقوديموس فرمود:

«تا کسی از نو زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.» نيقوديموس به او گفت: «کسی که سالخورده است، چگونه می‌تواند زاده شود؟ آیا می‌تواند دیگر بار به رحم مادرش بازگردد و به دنیا آید؟» عیسی جواب داد: «آمین، آمین، به تو می‌گویم تا کسی از آب و روح زاده نشود، نمی‌تواند به پادشاهی خدا راه یابد. آنچه از بشر خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است. عجب مدار که گفتم باید از نو زاده شوید! باد هر کجا که بخواهد می‌وزد؛ صدای آن را

می شنوی، اما نمی دانی از کجا می آید و به کجا می رود. چنین است هر کس نیز که از روح زاده شود.» (یوحنا ۳: ۳-۸)

جذابیت خوب بودن

ارزش آن را دارد که قدرت جذابیت خوب بودن را تشخیص دهیم. نيقوديموس و فريسياني مانند او اعتقاد داشتند که مردم با خوب بودن وارد پادشاهی خدا می شوند، که برای آنها به معنای یک یهودی خوب بود: رعایت شریعت موسی، رفتن به معبد، تقدیم همه قربانی های درست، و دور ماندن از غیریهودی ها. من نمی گویم نيقوديموس فکر می کرد که کامل و بی عیب بود. او احتمالاً می دانست که باید آدم بهتری باشد. به همین خاطر هم سراغ عیسی رفت. اما در اصل، او در آرزوی عدالت اخلاقی بود. انسان های خوب وارد پادشاهی می شوند.

این روزها، انواع مختلفی از خوب بودن وجود دارد. یک نوع آن، تحمل مودبانه زندگی دیگران است بدون علاقه داشتن به آنها. نوع دیگرش، هشیاری اجتماعی و مشارکت سیاسی است. خوب مذهبی هم در شکل های مختلف فرقه ای و مجامع ایمانی وجود دارد. خوب «روحانی»، ولی نه مذهبی وجود دارد. حتی یک نوع خوب هم در شهری که من زندگی می کنم وجود دارد بنام «خوب پورتلندی»، که یک نوع رویه برخورد آرام و دیپلماتیک با مسائل است، «کاری نکنیم که احساس ناخوشایندی داشته باشی، حتی با وجود اینکه در ذهن مان داریم تو را قضاوت و طرد می کنیم».

اما جذابیت خوب بودن برای همه انواع مختلف آن در طی دو هزار سال گذشته تغییری نکرده است. آدم خوبی بودن، آدم مودبی بودن، آدمی که شخص بهتری می شود، همه اینها احساس خوبی در مورد خودتان داشتن است. این جذابیت خودستایی اخلاقی است که انواع مدرن (خوب بودن) ما را به یک برنامه مذهبی مشترک گره می زند که نيقوديموس آن را می شناخت (لوقا ۱۰: ۲۵-۲۹ را ببینید). خوب بودن به شما اجازه می دهد خودتان را شایسته و ارزشمند در نظر دیگران بدانید، یا حتی در نظر خدا. خوب بودن مانند ابزاری است برای توجیه رفتارهای خود و این

توانایی را به شما می‌دهد که در برابر هر سوالی که در مورد زندگی‌تان پرسیده می‌شود، از خودتان دفاع نموده و ثابت کنید که بی‌گناه هستید. و این جذاب است.

پنداشت‌های خوب بودن

جذابیت خوب بودن همیشه بر اساس سه ایده می‌باشد: نگاه خوش‌بینانه به انسان، نگاه انسانی به خدا و نگاه به دین به عنوان ابزاری برای خود اصلاح‌گری اخلاقی. اساساً، نیکودیموس می‌پندارد که او می‌تواند هر کاری که لازم است را انجام دهد تا به خدا ثابت کند بی‌گناه است. او می‌پندارد که خدا آن نوع خدایی است که از سعی و تلاش‌های او خشنود خواهد شد، و می‌پندارد که منظور از دین این است که به او کمک کند تا شخص بهتری بشود. خوب بودن اینگونه عمل می‌کند. خدا می‌خواهد من خوب باشم. من می‌توانم خوب باشم. دین کمک خواهد کرد.

هیچ کلیسایی هرگز بطور صریح دین خوب بودن را تعلیم نمی‌دهد. در واقع، آنها معمولاً برعکس این را تعلیم می‌دهند. اما همین کلیساها مملو از کسانی است که معتقدند خدا آنها را بر اساس مقدار خوب بودنشان خواهد پذیرفت. این را در بسیاری از اتاق‌های نشیمن و خانه‌های سالمندان شنیدم. کامل نیستم - هیچ‌کسی هرگز نمی‌گوید کامل هستم - اما به اندازه کافی خوب هستم.

آیا می‌توانید نیکودیموس را درک کنید؟ من می‌توانم. وقتی دانشجوی جوانی بودم، نگرانیم آغاز شد که شاید خدا مرا نمی‌پذیرد.

پس شروع کردم به یک مکالمه کوتاه با خدا: «خدایا، مشروب خوردن را ترک می‌کنم، خدایا، شروع می‌کنم به کتابمقدس خواندن و اوقات بیشتری به کلیسا می‌روم. پس لطفاً من را به جهنم نفرست، بگذار وارد بهشت بشوم». من و نیکودیموس پنداشت‌های مشابهی داشتیم. من می‌توانم خوب باشم. خدا تحت تأثیر قرار خواهد گرفت. دین کمک خواهد کرد. این دعای یک بت پرست نبود. این دعای کسی بود که در کلیسا بزرگ شده بود، کسی که انجیل را به دفعات بی‌شماری شنیده بود، و معتقد بود که یک مسیحی است. با این حال، دین خوب بودن مطابقت

داشت با آنچه که قلب من - مثل هر قلب سقوط کرده - آرزو می کرد. می خواستم بتوانم خودم را عادل بشمارم. و خوب بودن طریقه انجام این کار بود.

نقش مذهب در مسئله عادل شمرگی شدن خودمان توسط پروژه ای از سازمان ورلد ویورز World Weavers در حمایت از بنیاد خون که یک نهاد غیردولتی در تایلند است، بخوبی دربرگرفته شد. این برنامه برای یک ماه با هزینه ای اندک، افراد را در سنت های مختلف ایمانی در برمی گیرد. آنها «راهب [بودایی] بمدت یک ماه»، «مسلمان بمدت یک ماه» و «تجربه معنوی راستافری the Rasta Roots Spiritual Experience را ارائه می دهند».^۱

فرض این است که نیازی به تبدیل یا ایماندار واقعی شدن نیست. بلکه ادیان به مردم کمک می کنند تا انسان های بهتری بشوند و هر مذهبی می تواند این کار را انجام دهد.

این پنداشت که همه ادیان اساساً زیرساخت فرهنگی یکسانی دارند دلیل این می باشد که چرا بسیاری از مردم در غرب دین را به کلی کنار گذاشته اند. اگر هدف این است که امروز آدم بهتری نسبت به دیروز باشم، پس چرا اصلاً به دینی نیاز داشته باشم؟ البته سؤال واقعی که باید به آن پاسخ داده شود این است که عادل شدنم با چه استانداردهایی سنجیده خواهد شد؟ استانداردهای خودم؟ استانداردهای جامعه؟ کدام جامعه؟ استانداردهای خدا؟ اگر دین چیزی بیشتر از کمک به بهتر کردن خود نیست، از نظر احساسی خیلی بهتر خواهد بود که پروژه مذهبی و اخلاقی توجیه کردن خود را رها کنیم و بجای آن یک پروژه روانشناختی رشد و خود-پذیرش شخصی را دنبال کنیم. حرفه های مختلف درمانی یک قرن است که این را به ما گفته اند.

منظورم این است که: جذابیت خوب بودن نه تنها اشتیاق مغرورانه ما برای توجیه کردن خودمان را ارضا می کند، بلکه سبب می شود خود را از عادل بودن در نظر خدا

۱. برای دیدن یک نمونه و همچنین فلسفه ای که پشت این برنامه است، به این دو صفحه در وب سایت World Weavers مراجعه کنید:

<http://www.worldweavers.com/cambodia-spiritual-adventure>
<http://www.worldweavers.com/about-us>.

بطور کل معاف کنیم. احساس خوبی داشتن در مورد خود را جانشین رابطه صحیح با خدا و همسایه می کند. احساس گناه را بی حس و کرخت می کند، ناامنی و دلواپسی را تسکین می بخشد و این توهّم را تقویت می کند که در روز داوری سرنوشت من در دست های خودم می باشد.

اجرا و انجام خوب بودن

آنچه که سبب می شود برنامه اخلاقگرایی خوب بودن را در کلیساهای انجیلی مان به سختی کشف کنیم این است که تقریباً هرگز بطور صریح تعلیم داده نمی شود. عوض، این حالت طبیعی دوباره نو نشده ماست که به دنبال ما وارد کلیسا می شود. مثل وقتی است که بوی بیرون را با خود به منزل می برید: خودتان متوجه نمی شوید، چون به آن عادت کرده اید. ولی این بو به چندین طریق خودش را نشان می دهد:

- گناهان جهان را بیش از گناهان خودمان محکوم می کنیم.
- گناهان را در یک سلسله مراتب قرار می دهیم و بعضی از گناهان را (مخصوصاً گناهان خودمان) بیش از بقیه گناهان تحمل می کنیم.
- در کلیسا، دعاها و سرودهای پرستشی می خوانیم، نه دعاها و سرودهای اعتراف.
- گناهان خودمان را بعنوان «اشتباه» توصیف می کنیم.
- از داستان های کتاب مقدس استفاده می کنیم تا به کودکان تعلیم بدهیم که خوب باشند، بجای اینکه آنها را بسوی یک منجی هدایت کنیم: می گوییم «مثل داوود باشید»، نه اینکه «شما به یک داود جدید و بهتر نیاز دارید که مسیح است».

شاید چگونگی ارائه مسیح توسط ما، اصلی ترین شیوه آموزش خوب بودن باشد. ما مسیح و انجیل را به عنوان روشی برای خودسازی و بهبود شخصیت خود توصیه می کنیم. مسئله این نیست که نتوانسته ایم در مورد صلیب یا حتی گناه صحبت کنیم. مسئله این است که گناه را در درجه اول بعنوان یک مشکل معرفی می کنیم که زندگی و روابط ما را بهم می ریزد و مانع رسیدن ما به اهداف مان می شود. و عیسی

مسیح بعنوان کسی معرفی می شود که همه اینها را تغییر خواهد داد. ما به مردم می گوئیم که عیسی در وضعیت زناشویی و والدین بودن آنها تفاوت ایجاد خواهد کرد. عیسی عشق، شادی و آرامش به خانه آنها خواهد آورد. عیسی هدف جدیدی در محل کارشان به آنها خواهد داد. نزد عیسی بیایید، و او زندگی شما را تغییر خواهد داد.

مسلمان عیسی در زندگی افراد ایماندار تفاوت ایجاد می کند. ولی منظور از تفاوت این نیست که آنطوری که می خواهیم زندگی ما از هر نظر بهتر شود. از همه اینها گذشته، عیسی چه می گوید: سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید» (متی ۱۶: ۲۴). یعنی عیسی ممکن است بوسیله فیضی که به شما می دهد تا بتوانید با همسران که دیگر به شما علاقه ندارد، زندگی تان را ادامه دهید، وضعیت زناشویی شما را تغییر دهد. او ممکن است محبت و خوشی آرامش را به خانه شما بیاورد بوسیله اینکه شما را عامل اینها سازد و نه دریافت کننده محض آنها. او ممکن است هدف تازه ای به شما در محل کارتان دهد بوسیله تغییر نگرش و رفتار شما و نه تغییر وظایف شغلی تان.

هنگامی که عیسی را به عنوان راه حل مشکلاتی که خودمان تشخیص داده ایم معرفی می کنیم، بسیاری از افراد خارج از کلیسا قانع نمی شوند. چون مسئله خوب بودن را مطرح می کنیم و آنها دلیلی نمی بینند که خوب بودنی که در کلیسا معرفی می شود، لزوماً از خوب بودنی که آنها اعتقاد دارند، بهتر است.

در همین حال، افراد داخل کلیسا گنج می شوند که اصلاً مسیحیت کتابمقدسی چی هست. بنابراین بسیاری از ما پیام خوب بودن را در کلیساهایی آموختیم که عیسایی را به ما معرفی کردند که عهد کرده ما را از هر نظر بهبودی ببخشند، نه عیسایی که پیروان خود را فرا می خواند که برای خودشان بمیرند؛ این کلیساهای ما یاد دادند که خوب باشیم بدون اینکه مطمئن شوند ما خلقت جدیدی هستیم. ترسم از این است که بسیاری از فرزندان دوستانم به همین دلیل از مسیحیت دور شده اند. آنها خوب

بودن را رها نکرده‌اند. فقط خیلی ساده متوجه شده‌اند که برای خوب بودن به عیسی نیازی ندارند.

ضرورت جدید بودن

خوب بودن خیلی جذابیت دارد. خودبینی و غرور ما را ارضا می‌کند. اما در یوحنا ۳، عیسی نیاز ما به نو شدن را سه مرتبه اعلام می‌کند:

- عیسی در پاسخ گفت: «آمین، آمین، به تو می‌گویم، تا کسی از نو زاده نشود، نمی‌تواند پادشاهی خدا را ببیند.» (آیه ۳).

- «عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به تومی گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.» (آیه ۵).

- «عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید» (آیه ۷).

- اگر رابطه ما با خدا درست است، لازم نیست خودمان را بهبود بخشیم. به شروعی کامل احتیاج داریم. در واقع، کتابمقدس از چندین مفهوم الهیاتی استفاده می‌کند تا منظور عیسی را توضیح دهد:

- بازآفرینی، که به معنای تولد تازه است با تاکید بر منبع الهی این زندگی جدید (اول پطرس ۱: ۳).

- بازآفرینی، به معنای ساخته شدن دوباره به عنوان بخشی از آفرینش جدید در آخر زمان است (دوم قرنتیان ۵: ۱۷؛ غلاطیان ۶: ۱۵).

- دگرگونی، به معنای اعطای ذات جدید است (کولسیان ۳: ۱۰).

یک تغییر اساسی باید در ما اتفاق بیفتد. اما کلمه‌ای که کتابمقدس هرگز برای توصیف منظور عیسی استفاده نمی‌کند، رفرم یا اصلاحات است.

شما ممکن است یک کلیسا را اصلاح کنید، اما یک قلب مرده را نمی‌توانید. آن تغییرات شخصی که عیسی می‌گوید به آن احتیاج داریم بسیار عمیق‌تر خواهد بود. به ذات و طبیعت ما می‌رسد.

مطابق کتابمقدس، خداوند ما را آفرید تا او را بپرستیم، دوست بداریم و در او رضایت حاصل کنیم. این طبیعت و ذاتی بود که خدا در ابتدا در ما گذاشت. اما وقتی والدین اول ما تصمیم گرفتند علیه خدا قیام کنند، فقط یک قانون را نقض نکردند. آنها ذات خود را فاسد کردند. الهیدانان این را «گناه اصلی» می‌نامند و همه ما آن را به ارث برده‌ایم. ما با ذاتی برای دوست داشتن خدا آفریده شدیم و اکنون ذاتی داریم که متمایل به دوست داشتن خودش می‌باشد. پولس می‌گوید که از بدو تولد در گناهان خود مرده بودیم و دستخوش تمایلات جسمانی خود بودیم (افسیان ۲: ۱-۳). ما مثل مردگان متحرک بودیم. به همین دلیل است که خوب بودن نتیجه نمی‌دهد. ما باید از نو ساخته شویم.

مشکل خوب بودن و وعده نو شدن

ضرورت تولد دوباره از پنج حقیقت کتابمقدس سرچشمه می‌گیرد: ناتوانی انسان، تقدس خدا، فیض انجیل، قدرت روح خدا و آفرینش یک قوم.

۱. ناتوانی ما. عیسی تمایز قاطعی بین جسم و روح قائل می‌شود، یعنی بین ما و خدا: «آنچه از بشر خاکی زاده شود، بشری است؛ اما آنچه از روح زاده شود، روحانی است» (یوحنا ۳: ۶ هزاره نو). هر چقدر هم که جسم خوب باشد، نمی‌تواند آن زندگی روحانی را تولید کند که برای ایجاد رابطه و صلح ما با خدا ضروری است (همچنین رومیان ۸: ۵-۸ را ببینید). مسئله این نیست که خیلی تلاش کردیم، ولی موفق نشدیم. یا عالی پیش می‌رفتیم، ولی منحرف شدیم. بلکه مسئله این است که ذات گناه آلود ما می‌خواهد جسم را به جای خدا خوشنود نماید. حتی وقتی از نظر اخلاقی کار درستی انجام می‌دهیم، به دلایل اشتباهی آن را انجام می‌دهیم - برای عادل نشان دادن و جلال دادن خودمان. این یکی از دلایلی است که کتابمقدس ما را

مرده و نه فقط بیمار توصیف کرده است (افسیان ۲: ۱-۳). ما مثل یک مرده، نمی‌توانیم خدا را محض خاطر خدا دوست داشته باشیم.

۲. تقدس خدا. علاوه بر این، خدا مانند ما نیست. کتابمقدس در نمایش تقدس خدا سخت‌گیر است. تقدس خدا به این معناست که او در طبقه کاملاً متفاوتی نسبت به ما قرار دارد. او کاملاً از گناه جدا بوده و تقدیس شده به جلال خودش می‌باشد. او در نیکو بودنش سازش ناپذیر است. او از تحمل شر امتناع می‌ورزد. او با مقدار خوب بودن ما تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد، زیرا ما برای جلال دادن خودمان بدنبال خوب بودن هستیم، نه برای جلال دادن خدا (اشعیا ۶۴: ۶ را ببینید). بنابراین تحت داوری خدا هستیم، دلیل دیگری که کتابمقدس از ما به عنوان مرده یاد می‌کند. و ما سزاوار داوری خدا هستیم.

۳. فیض خدا. با این وجود، خبر خوبی هست: خدا بخشنده است! خود خدا ابتکار عمل را به دست گرفت. در حالی که ما هنوز دشمن او بودیم، خدا پسر خود را فرستاد تا جسمی مثل جسم ما گرفته، و آن زندگی را که در ابتدا برای آن آفریده شدیم را زیست نماید. او خوب زندگی نکرد، عالی زندگی نکرد، بلکه بی‌نقص و بی‌گناه زندگی کرد، یک زندگی کاملاً وقف شده برای جلال دادن خدا. سپس عیسی جان خود را به عنوان یک قربانی بر روی صلیب ارائه داد، و به عنوان جایگزینی برای هر کسی که از گناهانش برگردد و به او ایمان آورد، خشم خدا را بر خود گرفت. عیسی برای اثبات اینکه خدا قربانی او را پذیرفته است، سه روز بعد از مردگان برخاست.

۴. روح خدا. اما این فقط آغاز پیشقدم شدن خدا بسوی ماست. عیسی در یوحنا ۳ درباره کار روح القدس صحبت می‌کند، و آن را با ورزش باد که ما هیچ کنترلی بر آن نداریم، مقایسه می‌کند. هنگامی که خدا ما را از نو تولید می‌نماید، روح القدس خدا در آن واحد ما را با مسیح متحد می‌کند. در این اتحاد، روح القدس همه مزایای آنچه که پسر انجام داده است - زندگی رستاخیز شده او، عدالت او، فیض او - را گرفته و همه اینها را به ما اعمال می‌کند. این امر ذات ما را تغییر می‌دهد، تولد جدیدی به ما می‌دهد، ما را به خلقت جدیدی تبدیل می‌کند. سپس ما با توبه و ایمان

نزد مسیح می‌رویم، بوسیله فیض او عادل می‌شویم و در خانواده‌ی او پذیرفته می‌شویم تا در رابطه‌ای محبت آمیز و توأم با اعتماد او را پیروی کنیم.

۵. آفرینش یک قوم. صدها سال قبل از مکالمه عیسی با نیکودیموس، خدا از طریق حزقیال نبی فیض و روح القدس خود را وعده داد. همچنین او وعده داد که ما را به یک قوم تبدیل خواهد کرد.

«و دلی تازه به شما خواهم بخشید و روحی تازه در اندرونتان خواهم نهاد و دل سنگی را از پیکر شما به در آورده، دلی گوشتین به شما خواهم داد. روح خود را در اندرونتان خواهم نهاد و شما را به فرایض خود سالک خواهم گردانید، و شما قوانین مرا نگاه خواهید داشت و آنها را به جا خواهید آورد. شما در سرزمینی که من به پدرانتان بخشیدم، ساکن خواهید شد؛ شما قوم من خواهید بود و من خدای شما. من شما را از همه نجاساتتان نجات خواهم داد. و غله را فرا خوانده، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحطی بر شما نخواهم آورد» (حزقیال ۳۶: ۲۶-۲۹ هزاره نو).

خدا از طریق کار مسیح به وعده خود وفا نمود. او ما را به خلقت جدیدی تبدیل می‌کند. او روح خود را به ما عطا می‌کند. او ما را به یک قوم تبدیل می‌سازد. و گناهان ما را می‌بخشد.

چرا آموزه بازآفرینی برای مسیحیان اهمیت دارد

حقیقت اینکه خدا واقعاً ما را نو می‌سازد پیامدهای عظیمی برای حیات کلیسا دارد، چه اشتراکی و چه فردی.

بیاید با حیات فردی شروع کنیم. یک مسیحی دارای ذات جدید می‌باشد، ذاتی که به خدا متمایل شده است، نه اینکه از او دور شده باشد. جانانان ادواردز فرد از نو زاده شده را شخصی توصیف کرد که طعم و مزه خدا به او داده شده است، مثل کسی که غسل را چشیده است و حالا حس شیرینی آن را می‌داند. این مسئله بدان معنا

نیست که یک مسیحی دیگر گناه نمی‌کند. اما ذات قدیمی دیگر کنترل را در دست ندارد. کنترل در دستان مسیح است، و ذات نو دارای مجموعه جدیدی از اشتیاق به خدا می‌باشد. خلقت جدید ممکن است فقط یک بذر باشد، اما آن بذر رشد خواهد نمود.

این امر برای بچه‌های دوستم که در مقدمه آنها را معرفی کردم، چه معنایی دارد؟ اول اینکه، بدان معناست که باید به آنها آموزش داده شود که یک مسیحی کسی نیست که دعا می‌کند و به سختی می‌کوشد که خوب باشد. در عوض، یک مسیحی کسی است که قلب او بوسیله فیض خدا دگرگون شده است، کسی است که اهل توبه و ایمان است، کسی است که مشتاق است با خدا باشد و او را بیشتر بشناسد. دوم اینکه، بدان معناست که کلیساها نباید اطمینان از نجات را خیلی سریع از طریق تعمید به شخص ارائه دهند، بلکه کودکان را تشویق کنند که خود را بررسی نموده ببینند آیا در ایمان هستند (دوم قرن‌تیاں ۱۳: ۵)؛ تشویق کنند که بدنبال ثمری باشند که روح القدس تولید می‌کند (غلاطیان ۵: ۲۲-۲۳)؛ تشویق کنند که عیسی را با محبت فداکارانه پیروی کنند، نه با خود عادل پنداری اخلاقی (اول یوحنا ۴: ۷)؛ تشویق کنیم که از طریق محبت کردن به خواهران و برادران در مسیح بدنبال رابطه‌ای محبت آمیز با خدا باشند (اول یوحنا ۳: ۱۰، ۴: ۲۱). آنها باید تعلیم بگیرند که بازآفرینی کار خدا است، نه کار آنها.

اگر این دو کودک خوب این چیزها را تعلیم گرفته بودند، هنوز امکان دارد که بعد از بزرگ شدن، بعد از رفتن به کالج، زندگی با مسیح را ترک کنند، ولی اخلاق شان را حفظ نمایند. اما گمراه نمی‌شدند که فکر کنند مسیحی هستند. آنها می‌دانستند که فقط بچه‌های خوبی هستند و نه چیزی بیشتر. از طرف دیگر، ممکن بود این تعلیم توسط روح القدس استفاده می‌شد تا وجدان شان را تکان دهد، آنها را از خواب خود خشنودی بیدار کند، و به اعتراف حیاتی ایمان به مسیح سوق دهد.

جرایی اهمیت آموزه بازآفرینی برای کلیساها

اما آموزه بازآفرینی فقط بر نحوه درک ما از تبدیل یک فرد تاثیر نمی گذارد. بازآفرینی یک بُعد شراکتی نیز دارد.

حزقیال ۳۶: ۲۶-۲۸ را دوباره در نظر بگیرید. کلمه «شما» در این آیات حالت جمع دارد، منظور همه شما می باشد. نتیجه کار از نو تولید کردن روح القدس، قومی است که تحت قوانین خدا با هم زندگی می کنند. روح القدس فقط به من خلقت جدید انفرادی نمی دهد. او مرا جزیی از قوم جدید خدا می سازد. او قوانین خدا را بر قلب من حک می کند، و محبت به همسایگان و مخصوصاً محبت به برادران و خواهران در مسیح را به من تعلیم می دهد. او به من تعلیم می دهد که زندگی من با خدا شامل زندگی با قوم خداست، در عبادت شراکتی و زندگی عادی کلیسا.

به همین دلیل است که یوحنا می تواند بگوید اگر ادعا می کنید خدا را دوست دارید اما به برادران محبت نمی کنید، یک دروغگو هستید (اول یوحنا ۴: ۲۰). یا به همین دلیل پولس می تواند بگوید که ما، یهودی و غیر یهودی، یک انسان جدید شده ایم (افسیسیان ۲: ۱۳-۱۶). بازآفرینی قلبی به ما می دهد که نه فقط برای خدا باشد، بلکه برای قوم خدا نیز باشد.

یک کلیسای محلی باید مجموعه ای از خلقت های جدید باشد. ما از طریق محبت و اطاعت خود، شهادت قدرتمندی از حقیقت بنیادین انجیل ارائه می دهیم. دنیا می تواند یک فرد مسیحی را به عنوان یک ناهنجاری نادیده بگیرد. دو یا سه مسیحی را در کنار هم قرار دهید، نادیده گرفتن آنها دشوار می شود. پنج، ده، پنجاه، صد مسیحی در یک جامعه رئوف و مهربان زندگی کنند، آنوقت پیامی دارند که نمی شود آن را نادیده گرفت.

متأسفانه برعکس این حالت نیز صادق است. وقتی کلیساها بیشتر به دنیا شباهت دارند تا به مسیح، پس بطور حتم یک انجیل متفاوتی را موعظه می کنیم. به احتمالاً زیاد انجیل «خوب بودن» خواهد بود.

بنابراین چه کاری می‌توان انجام داد تا اطمینان حاصل نماییم که جمع کلیسایی ما یک مجموعه از نو زاده شده است، مجموعه‌ای که قدرت انجیل عیسی مسیح برای جدید ساختن مردان و زنان را اعلام می‌کند؟ چند پیشنهاد:

- به عضویت کلیسا توجه کنید. ما نمی‌خواهیم آمار حضار از نو متولد شود. هرچند می‌خواهیم تا آنجا که ممکن است بسیاری از غیر مسیحیان شرکت کنند. در عوض، از نو زاده شدن اعضای کلیسا را می‌خواهیم، زیرا اعضای ما رسماً از جانب کلیسا در دنیا صحبت می‌کنند.
- مصاحبه‌های مربوط به عضویت کلیسا انجام دهید. شاید کلیسا باید مصاحبه‌های مربوط به عضویت را انجام دهند، نه اینکه مشخص کنند کسی چقدر خوب است، بلکه به دنبال مدارک و شواهد تولد نو باشند.
- تجلیل از نمونه‌های توبه، نه اخلاق. وقتی اعضا فرصت شنیدن شهادت‌های یکدیگر را در ملاء عام دارند - هنگامی که اعتراف به گناه و بخشیده شدن نرمال است - مدل شاگردسازی از خود عادل‌نمایی به شیبه مسیح شدن تغییر می‌کند
- انضباط کلیسایی را تمرین کنید. هدف از انضباط کلیسایی، حذف افراد بد نیست. هیچ‌کسی نباید صرفاً به خاطر ارتکاب گناه حذف شود. انضباط کلیسایی هنگامی اتفاق می‌افتد که فردی که اعتراف به ایمان می‌کند، در گناه بسر می‌برد و از توبه کردن امتناع ورزد. این ذات کسی نیست که از نو ساخته شده است.
- تعمید، عضویت کلیسا و شام خداوند را بهم مرتبط نگاه دارید. اینها سه قسمت جداگانه و مستقل نیستند، بلکه سه زاویه متفاوت از واقعیت بازآفرینی می‌باشند. معیارهای هر سه یکسان است - خوب بودن نیست، بلکه توبه و ایمان می‌باشد.

ما باید از طریق روح القدس و بوسیله انجیل از نو ساخته شویم.

نجات یافته، نه صادق

کار خدا، نه ما

در سال ۲۰۰۹ در واشنگتن دی سی زندگی می کردم، زمانی که آرلن اسپکتر، سناتور کهنه کار جمهوری خواه از ایالت پنسیلوانیا، تغییر حزب داد و دموکرات شد. این اتفاق درست قبل از آنکه در انتخابات درون حزبی با یک چالش سخت روبرو شود رخ داد، و این اولین باری نبود که اسپکتر حزب عوض می کرد تا در انتخابات محلی برنده شود.

دو سال قبل از آن و در آن سوی اقیانوس اطلس، تونی بلر دقیقاً پس از کناره گیری از نخست وزیری انگلستان اعلام نمود که کاتولیک شده است. زمان مناسبی برای این کار بود، زیرا نخست وزیر مسئول انتخاب اسقف اعظم کانتربری است (که کلیسای انگلستان را رهبری می کند). و انتخاب سر کلیسایی که به آن تعلق ندارید نه تنها ناجور است؛ بلکه از نظر قانون اساسی سوال برانگیز می باشد.

سخت است که در مورد چنین تغییر و تبدیلی بدبین نباشید. اینطور به نظر می رسد که هر دو آنها با خواست های سیاسیشان آن لحظه را سنجیدند.

این روزها وقتی صحبت از داستان تغییر و تبدیل اشخاص مخصوصاً نوع مذهبی آن می شود، بدبینی یک واکنش عادی است. این تغییر و تبدیل ها بیشتر شبیه یک تغییر مصلحتی وفاداری شخص از نظر سیاسی به نظر می آیند تا تغییر واقعی قلب شخص. اروپا با شمشیر رومی ها دچار تبدیل و تغییر شد. مسیحیان به اصطلاح برنجی آسیا برای خوراک و دیگر منافع مادی مسیحی شدند. اسلام نیز به روشی مشابه رشد کرد. هندوئیسم و بودیسم از طرق سیاسی و نظامی در شبه قاره هند پیشرفت کردند.

در پاسخ به این مسئله، مسیحیان انجیلی حداقل از زمان بیداری بزرگ دوم (۱۷۹۰ تا ۱۸۵۰) نه تنها بر «اعتراف ایمان» بلکه بر خلوص ایمان اعتراف شده نیز تأکید نموده‌اند. بهر حال، به نظر می‌رسید که اخلاص، تفاوت میان شخص ریاکار و شخصی که واقعاً تبدیل شده را نشان می‌دهد. همانطور که «فانی کرازبی» Fanny Crosby بسیار به یادماندنی گفته است: «شورترین خلافتکاری که واقعاً ایمان دارد، آن لحظه از عیسی عفو و بخشش دریافت می‌کند»^۲. و به طور معمول، ایمان خالصانه از طریق برخی احساسات یا اعمال مشهود - بلند کردن دست یا راه رفتن، همراه با اشک شادی و توبه - نشان داده می‌شد.

چقدر صادق بودن کافی است؟

این تجربه شخصی من از تبدیل شدن بود، وقتی بزرگ می‌شدم. من در کلیساهایی در جنوب پرورش یافته‌ام که انجیل را موعظه می‌کردند و تقریباً بعد از پایان جلسه، در پاسخ به واعظ که مردم را به ایمان دعوت می‌کرد، همیشه کسانی بودند که ایمان می‌آوردند و تبدیل رخ می‌داد. دقیقاً مانند بیلی گراهام در پایان برنامه‌های بشارتی تلویزیونی خود، واعظ دعوت به پاسخ می‌کرد، شاید چندین بار ما را در یک سرود پایانی رهبری می‌کرد، و منتظر می‌ماند تا کسی به آن دعوت پاسخ بدهد. خود من در یک جلسه پرستشی عصر روز یکشنبه، زمانی که کلاس دوم بودم، به دعوت واعظ پاسخ دادم. همه چیز از قبل ترتیب داده شده بود. با این وجود به طرف محراب کلیسا وحشت زده و هیجان زده قدم زدم، دست دادن با واعظ و شنیدن اینکه او با اطمینان می‌گوید که اکنون فرزند خدا هستم.

یکی از نتایج چنین تجربه‌ای، تبدیلی این است که حس عدم اطمینان از واقعی بودن آن داشته باشیم. بعد از آن مرتباً شاهد چنین مراسمی بودم. گروه گرجوانان ما اغلب از کلیساهای مختلف بازدید می‌کرد. بیشتر شب‌ها وقتی شبان محلی منتظر پاسخ مردم بود، سرود پایانی را مکرراً می‌خواندیم. تقریباً همیشه، در شب آخر، بیشتر

۲. Fanny Crosby, "To God Be the Glory," 1875.

اعضای گروه کُر جوانان بطرف محراب قدم می‌زدند تا زندگی‌شان را دوباره وقف عیسی نمایند.

چنانچه در دوران مهد کودک در ایمان‌مان صادق نبودیم، چنانچه گناهان بزرگسالی‌مان اعتراف به ایمان ما را زیر سوال برده بود، من و بقیه نوجوانان گروه کُر می‌خواستیم مطمئن شویم که هیچ‌کسی، حداقل خود ما، دلیلی نداشته باشد که جدی بودن ایمان‌مان را زیر سوال ببرد. بنابراین جلو رفتیم و با اشک یکدیگر را در آغوش گرفته و تبدیل شدن‌های خود را تجدید نمودیم.

با این وجود، آیا تأکید بر صداقت و خلوص نیت واقعاً این اتهام را پاسخ می‌دهد که تبدیل مذهبی چیزی بیش از تغییر وفاداری (به شخص یا گروه یا چیزی) نیست، تغییری که از نظر اجتماعی راحت است؟ آیا چیزی وجود ندارد که تبدیل مسیحی را از تغییر حزب سیاسی، یا تغییر به گیاهخواری یا دیگر شیوه‌های زندگی تمایز دهد؟

اولین کلمه کتاب مقدس در مورد تبدیل هیچ ارتباطی با صادق بودن ایماندار ندارد، گرچه ما باید صادق باشیم. اولین کلمه آن در مورد فعالیت خداست که در زندگی ما مداخله می‌کند. وقتی خدا بر روی ما کار می‌کند، ما خلقت جدیدی با ذات جدیدی می‌شویم. کتاب مقدس نمی‌گوید «صادق شوید»؛ بلکه می‌گوید «نجات یابد» (به عنوان مثال اعمال ۲: ۲۱).

اما از چه چیزی نجات یابد؟ چرا و چگونه نجات یابد؟ برای چه و به چه هدفی نجات یابد؟ در ادامه این فصل به پاسخگویی به این سوالات می‌پردازیم. اما دوباره می‌گویم، نه تنها باید درک درست اصول تعالیم خود علاقمند باشیم، بلکه به درک صحیح اعمال کلیسایی خود نیز علاقمند باشیم. کلیسا مشارکت نجات یافتگان است، نه صرفاً صادقان.

نجات یافته از غضب خدا

پولس در افسسیان ۲ به ما می‌گوید که ما در خطاها و گناهان خود مرده‌ایم. به همین دلیل است که باید از نو ساخته شویم، و نه فقط خوب باشیم، همانطور که در فصل قبلی در مورد آن صحبت کردیم. اما نه تنها به این معنا مرده‌ایم که قادر به تغییر

نیستیم، بلکه تحت محکومیت خدا نیز قرار داریم. ما «ذاتاً فرزندان غضب» هستیم، غضب خدا.

به یاد داشته باشید که خدا ما را به شباهت خودش آفریده است تا مانند پسران خدا زندگی کنیم - مثل «سیبی که از وسط نصف شده» باشیم. اما ما به خودمان روی آوردیم و دنبال جلال خودمان رفتیم. به جای اینکه مانند پسران پادشاه رفتار کنیم، سعی کردیم پادشاه را براندازیم و بنابراین فرزندان غضب شدیم.

اینکه داوری خدا در مورد گناهکاران در جهنم همان چیزی است که خودمان خواستیم - زندگی بدون خدا - تفکر رایجی است. حقیقت دارد که جهنم همان غیاب محبت خداست. اما جهنم، حضور خدا در عدالت او نیز می‌باشد که در آن آنچه سزاوار گناه است را می‌سنجد. و این غضب خداوند است که باید از آن نجات یابیم.

- «زمانی که حضور به هم‌رسانی ایشان را چون تنور آتش خواهی ساخت. خداوند در خشم خود ایشان را فرو خواهد بُرد، و آتش، ایشان را خواهد خورد.» (مزمور ۹: ۲۱)
- بدیشان بر حسب اعمالشان سزا خواهد داد: بر دشمنان خویش غضب را فرو خواهد ریخت، بر خصمانش مکافات را، و بر سواحل دوردست، آنچه را سزاوار آند.» (اشعیا ۵۹: ۱۸)
- «پس، هر آنچه را در وجود شما زمینی است، بکشید، یعنی بی‌عفتی، ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت‌پرستی را که همان بت‌پرستی است. به سبب همین‌هاست که غضب خدا بر سر کشان نازل می‌شود.» (کولسیان ۳: ۵-۶)

از آنجا که خدا نیکوست، بی‌عدالتی و گناه را مجازات خواهد کرد. و همه ما گناه کرده‌ایم.

این امر پیامدهای فراوانی برای موعظه‌های ما دارد. برای اینکه انجیل معنا پیدا کند، باید عدالت و غضب خدا را موعظه کنیم. با این وجود، کلیساها خیلی راحت

این حقایق اساسی را نادیده گرفته و بنابراین انجیل را تغییر می‌دهند. صحبت در مورد جهنم و غضب خدا سخت است. خیلی آسانتر است که در مورد نجات از زندگی بی‌هدف، اعتماد به نفس پایین یا خوشبخت نبودن صحبت کنیم. پس عیسی را به عنوان راه حلی برای یک مشکل ذهنی و درونی معرفی کرده و در نظر می‌گیریم. به عبارتی می‌گوییم: نزد عیسی بیایید؛ او به شما هدف و معنا می‌بخشد. اما مسئله این است که مشکلات ذهنی را می‌توان از طریق راه حل‌های ذهنی برطرف نمود. من ممکن است برای بدست آوردن یک احساس هدفمند بودن، عیسی را انتخاب کنم، اما دوست من برای بدست آوردن شغلی چنین می‌کند. چه کسی می‌تواند بگوید که کدام یک بهتر است؟ این یک مسئله ذهنی است.

وقتی عدالت خدا را موعظه نکنیم و غضب او را کم اهمیت جلوه بدهیم، ما در مورد انجیل دیگری صحبت می‌کنیم. آن را از یک نجات عینی (برونی) به یک مسیر ذهنی (درونی) برای رضایت شخصی خود تبدیل می‌کنم.

وفادارانۀ غضب خدا را اعلام کردن کار ساده‌ای نیست. اما کلیساها امروز باید توجه کنند که چگونه می‌توانند ضدیت نیکو و مشروع خدا با گناه را برای شنوندگان امروزی معنی‌دار کنند. در بشارت، ممکن است با هر مفهوم خشم اخلاقی که از قبل در فرهنگ ما وجود دارد، شروع کنیم و از آنجا به خشم خدا نسبت به گناهانمان برویم. در کلاس‌های کانون شادی یکشنبه برای کودکان و همچنین گروه جوانان کلیسا، باید این درس را تقویت کنیم که غضب خدا، و نه ناراحتی ذهنی ما، بزرگترین مشکل ما است. در برنامه‌های شاگردسازی، باید به دنبال فرصت‌هایی برای آموزش درک کتاب مقدسی از حسن اقتدار باشیم. به طور کلی در تعالیم خود باید ملاحظه داشته باشیم که داوری خدا، ارزش نهایی انسان را تأیید و تأمین می‌کند. همانطور که «بروس والتک» Bruce Waltke ملاحظه می‌کند که «مردم آموزۀ داوری نهایی را انکار می‌کنند، زیرا نمی‌خواهند به این زندگی چنان شأن و کرامتی بدهند که تصمیمات امروز به صورت قاطع و قطعی بر آینده‌ی ابدی تأثیر بگذارد».^۳ اما این دقیقاً

۳. Bruce Waltke, The Book of Proverbs: Chapters 1–15, New International Commentary on the Old Testament (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 2004), 211.

شأن و کرامتی است که خدا به ما می‌بخشد، و شأن و کرامتی است که غضب او را منعکس می‌نماید.

بطور خلاصه، غضب خدا نگرانی حاشیه‌ای از چند آیه نیست. بلکه نقش مرکزی در شالوده جهان بینی مسیحیت دارد. اگر خبر بد را نتوانیم معنادار کنیم، در نتیجه خبر خوش نیز معنادار نخواهد بود.

نجات یافته بوسیله فیض خدا

اگر قرار است از غضب خدا نجات پیدا کنیم، باید به وسیله فیض خدا باشد. پولس دوباره از افسسیان ۲ می‌گوید: «زیرا به فیض و از راه ایمان نجات یافته‌اید - و این از خودتان نیست، بلکه عطای خداست» (آیه ۸).

ما در مورد «دعای فیض» قبل از خوراک صحبت می‌کنیم. اما واقعاً، فیض گفتنی نیست. ما فقط می‌توانیم فیض را دریافت کنیم، زیرا فیض تنها یک هدیه است. طبق تعریف، هدیه چیزی نیست که استحقاق آن را داشته باشیم (چیزی که استحقاق داریم مزد نامیده می‌شود) و نمی‌توان آن را مطالبه کرد (چیزی که مطالبه شدنی است حقوق می‌نامیم). هدایا را فقط می‌توان داد یا گرفت. موهبت باورنکردنی فیضی که پولس در ذهن دارد، هدیه بخشش گناهان توسط خدا است که توسط قربانی جایگزین مسیح بر روی صلیب خریداری شده است. از آنجا که مسیح غضب خدا برای گناهان کسانی که نمایندگی می‌کند را فرو نشانید، پدر با لطف و خرسندی همه کسانی که توبه می‌کنند و ایمان می‌آورند را نجات می‌بخشد.

این حقیقت که فیض خدا اخلاق گرایی را به چالش می‌کشد پیشنهاد می‌کند که ما می‌توانیم خود را برای خدا پاک کنیم. این امر به غروری حمله می‌کند که ناشی از این تفکر می‌باشد که خدا هرگز نمی‌تواند مرا ببخشد یا برعکس، من نیازی به بخشش ندارم. این امر همچنین ایمان را در جایگاه خودش قرار می‌دهد.

بیا باید به نکته آخر فکر کنیم. پولس می‌گوید که ما بوسیله فیض از طریق ایمان نجات پیدا می‌کنیم. فیض چیزی است که نجات می‌دهد. ایمان وسیله است، به این معنی است که ما به وسیله ایمان نجات پیدا نکرده‌ایم. بلکه به وسیله فیض نجات پیدا

کرده ایم و ایمان آن فیض را دریافت می کند. ایمان به آن هدیه اعتماد دارد. به همین دلیل است که مارتین لوتر بر این حقیقت تأکید می کرد که صرفاً از طریق ایمان نجات یافته ایم. کلیسای کاتولیک روم تعلیم می داد که فیض خدا فقط به این دلیل دریافت می شود که ما در انجام کارهای خوب، به ویژه در انجام مراسم کلیسایی، با خدا مشارکت می کنیم. اما لوتر تعلیم می داد که این فقط ایمان است، بدون همراهی کارهای خوب، که فیض خدا را دریافت می کند. پس واضح بگویم، ایمان نجات نمی دهد. فیض نجات می دهد.

اما وقتی فکر می کنیم ایمان ما را نجات می دهد، چه اتفاقی می افتد؟ اخلاص مهم می شود. ما شروع می کنیم به اینکه ایمان را به عنوان یک عمل واحد در نظر می گیریم - یک دعایی که خوانده شده، یک تصمیمی که گرفته شده، یک کارتی که امضا شده، یک دستی که بلند شده - و نه یک جهت گیری کل زندگی. مشکل این است که هرگز نمی توانیم مطمئن باشیم که به اندازه کافی صاده شده ایم. بنابراین ناامنی بدنبال آن می آید و فرهنگ وقف کردن مجدد شکل می گیرد. کودکان مضطرب بارها و بارها «دعای ایمان» را می خوانند. جوانان در هر اردوی جوانان مجدداً خود را وقف می نمایند. بزرگسالان نیز همین کار را می کنند. همه امیدوارند که این بار ابراز ایمان شان به اندازه کافی صادقانه باشد.

در فصل بعدی در مورد ایمان بیشتر بحث خواهیم کرد، اما اکنون ارزش دارد تأکید کنیم که ایمان یک احساس نیست که خدا آن را با اندازه گیری شدتش ارزیابی می کند. ایمان اعتماد است و فقط به همان خوبی کسی است که به آن اعتماد می شود. بنابراین سوال این نیست که «آیا شما واقعاً ایمان آوردید؟» همانطور که «فانی کرازبی» بیان کرد. بلکه «به چه کسی ایمان آوردید؟»

می ترسم بسیاری از کلیساهای انجیلی ما نسلی از مسیحیان مضطرب را ایجاد کرده باشند که دائماً ایمان خود را بررسی می کنند. در عوض، کلیساهای باید دائماً به خدا در مسیح، که نیکو و سخاوتمند و به طرز حیرت انگیزی بخشنده است، اشاره کنند. ما برای نجات خود به او و فیض او اعتماد داریم، نه به قدرت احساسات مان.

نجات یافته به دلیل محبت خدا

چرا خدا گناهکاران را نجات می‌دهد؟ زیرا آنها را دوست دارد. افسسیان ۲ را دوباره بشنوید: «اما خدایی که در رحمانیت دولتمند است، به خاطر محبت عظیم خود به ما» (آیات ۴-۵؛ همچنین تیطس ۳: ۴-۵ را نیز ببینید).

این طریقی است که همیشه در کتابمقدس وجود دارد. محبت خدا علی‌رغم گناه و عصیان ما ظاهر می‌شود. پولس در جای دیگری می‌گوید: «که اگر به زبان خود اعتراف کنی «عیسی خداوند است» و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت» (رومان ۵: ۸). اینطور نیست که «و بنابراین خدا شما را دوست دارد. «همیشه به این صورت است که «اما خدا شما را دوست دارد.»

زبان محبت خدا زبان انتخاب خداست، گزینش اوست. محبت کردن، خدا انتخاب است. او مجبور نیست ما را محبت کند. در واقع، انصافاً، او نباید ما را دوست داشته باشد. اما دوست دارد.

محبت خدا به ما از روی هوی و هوس نیست. این یک محبت با عجله و بدون تدارک نیست، مثل شوهری که ناگهان سالگرد ازدواج‌شان را بیاد بیاورد: «ای وای، سالگرد ازدواج‌مان نزدیک است. چیکار کنم؟» محبت خدا به مراتب بهتر از این است. خدا قبل از پایه‌ریزی جهان، انتخاب کرد که قومش را محبت نماید. او برنامه‌ریزی کرد که چگونه آن محبت را از طریق فیض باشکوه انجیل ابراز نماید. او هیچ چیز را به حال خودش رها نکرد. سپس نقشه محبتش را اجرا نمود که به قیمت باورنکردنی برایش تمام شد.

اگر یکی از فرزندانم نزد من بیاید و بگوید: «بابا، می‌خواهم مرا دوست داشته باشی، مخصوصاً امروز که بچه خوبی خواهم بود»، من ناراحت می‌شوم. به او خواهم گفتم: «آیا مرا و یا محبت مرا نسبت خودت را درک نمی‌کنی؟ دوست داشتنم بخاطر خوب بودن نیست. تو را دوست دارم چون مال من هستی.» به همین ترتیب، خدا ما را دوست ندارد چون او را دوست داریم و از او اطاعت می‌کنیم. خدا ما را دوست

دارد، زیرا ما را دوست دارد (تثنیه ۷: ۷-۸ را ببینید). او ما را دوست دارد زیرا ما را انتخاب کرده است و ما متعلق به او هستیم.

یعنی خدا ما را دوست دارد زیرا او را انتخاب کردیم و دوست داریم، مسیحیت به یک دین خود رستگاری تبدیل می‌شود. و پیامش این خواهد بود که خدا موظف است ما را به خاطر محبت مان، انتخاب مان و اخلاص مان نجات دهد. ایمان ما عامل تعیین کننده می‌شود، نه محبت او. و ما غرور را به قلب و روح کلیساهای خود وارد می‌کنیم. انجیل وارونه خواهد شد.

خدا ما را نجات می‌دهد نه بخاطر آنکه هستیم، بلکه علی‌رغم آنکه هستیم، ما را نجات می‌دهد. چرا؟ چون ما را دوست دارد.

نجات یافته بسوی قوم خدا

وقتی خدا ما را نجات می‌دهد، ما را وارد یک رابطه با خودش می‌نماید. اما نه تنها این کار را می‌کند، بلکه ما را وارد یک اجتماع (جامعه) نیز می‌کند.

• «گوسفندانی دیگر نیز دارم که از این آغل نیستند. آنها را نیز باید بیاورم و آنها نیز به صدای من گوش فرا خواهند داد. آنگاه یک گله خواهند شد با یک شبان.» (یوحنا ۱۰: ۱۶)

• «زیرا ما را از قدرت تاریکی رهایی داده و به پادشاهی پسر عزیزش منتقل ساخته است» (کولسیان ۱: ۱۳)

• «اما شما ملتی برگزیده و مملکتی از کاهنان و امتی مقدس و قومی که ملوک خاص خداست هستید، تا فضایل او را اعلام کنید که شما را از تاریکی به نور حیرت‌انگیز خود فرا خوانده است.» (اول پطرس ۲: ۹)

• «پیش از این قومی نبودید، اما اکنون قوم خدایید؛ زمانی از رحمت محروم بودید، اما اکنون رحمت یافته‌اید» (اول پطرس ۲: ۱۰)

شهروندان یک پادشاهی؛ اعضای یک کهنات؛ شهروندان یک کشور؛ یک قوم؛ جزیی از یک گله، تصاویر متفاوتی هستند، اما ایده یکی است. خدا ما را یک به یک نجات می‌دهد، اما ما را وارد یک رابطه با یکدیگر می‌نماید. این بخشی از معنای

نجات دادن است. آشتی با خدا به معنای آشتی با قوم خداست، مانند فرزند خوانده‌ای که نه فقط والدین جدیدی بلکه خواهران و برادران جدیدی پیدا می‌کند. به عنوان مثال، به ساختار موازی در اول پطرس ۲: ۱۰ توجه کنید: قوم خدا شدن با رحمت یافتن همراه است.

از باغ عدن، تا ابراهیم و فرزندانش، تا اسرائیل، تا کلیسا، تا اورشلیم جدید، خدا همیشه کار کرده است تا قومی را برای پسرش نجات دهد.

ماهیت شراکت نجات ما به طرز شگفت‌انگیزی در افسسیان ۲ نشان داده شده است. پولس عمل از روی لطف خدا برای نجات شخصی را در آیات ۱ تا ۱۰ ارائه می‌دهد، سپس اهمیت شراکتی نجات ما را در آیات ۱۱ تا ۲۲ توضیح می‌دهد. مسیح یهودیان و غیر یهودیان را «یکی گردانید». به زمان گذشته جمله توجه کنید. این کار در صلیب انجام شد. مسیح «با بدن جسمانی خود، دیواری که آنان را از هم جدا می‌کرد و دشمنان یکدیگر می‌ساخت، درهم شکست» (آیه ۱۴). او در خود «یک انسانیت تازه‌ای به وجود آورد و صلح و صفا را مُیسر سازد» (آیه ۱۵). او این کار را انجام داد تا «این دو را در یک بدن واحد، دوستان خدا گردانید تا دشمنی دو جانبه یهود و غیر یهود را نیز از میان بردارد» (آیه ۱۶). در نتیجه، ایماندارانی که روزگاری به گروه‌های متخاصم تعلق داشتند «دیگر غریب و بیگانه نیستند» بلکه «با مقدسین خدا هموطن و اعضاء خانواده خدا» هستند (آیه ۱۹). اکنون کلیسا، «به هم متصل می‌گردد و رفته رفته در خداوند به صورت یک معبد مقدس در می‌آید» و مکانی است «که خدا به وسیله روح خود در آن زندگی می‌کند» (آیات ۲۱، ۲۲).

همان کار صلیب که ما را با خدا آشتی داد، همزمان ما را با یکدیگر آشتی داد. مسیح پرونده‌های ما را در برابر دادگاه عدالت خدا، در خودش متحد کرد. یک نماینده، یک قربانی جایگزین، برای «یک انسان جدید» بجای «هر دو» (آیه ۱۵). در طرف دیگر صلیب، این آشتی همچنان ادامه دارد. صلح حاکم است، زیرا هر دو «در یک روح یعنی روح القدس به حضور پدر» دسترسی دارند (آیه ۱۸). این نشان می‌دهد که نجات ما چگونه عمیقاً شراکتی است. ما «یک انسان جدید» هستیم، که نژاد جدیدی از آدم و حوا را نشان می‌دهد. ما «اعضای خانواده خدا» هستیم (آیه ۱۹) که به شباهت «خانواده ابراهیمی» پیدایش ۱۲ ترسیم می‌شویم. ما «با مقدسین هموطن

هستیم» (آیه ۱۹) که به شباهت پادشاهی اسرائیل در خروج ۱۹ ترسیم می‌شویم. ما یک «معبد مقدس در خداوند» و مکانی هستیم «که خدا به وسیله روح خود در آن زندگی می‌کند» (آیات ۲۱، ۲۲) که بر وعده خدا در کتاب مقدس مبنی بر ساکن شدن با قوم خود ترسیم می‌شویم.

این یک آرزو نیست. پولس به ما راهنمایی نمی‌دهد که به چنین اجتماعی تبدیل شویم. او اعلام می‌کند که این همان چیزی است که خدا قبلاً با کار مسیح به آن رسیده است. تنها دستوری که در کل این قسمت وجود دارد، دستور «به یاد آوردن» آنچه که خدا قبلاً انجام داده است می‌باشد. او ما را بسوی اجتماع عهدی خود نجات داده است.

دستورات در دو فصل بعد می‌آید. در افسسیان ۴، پولس به ما فرمان می‌دهد که با محبت یکدیگر را تحمل کنیم و با صلح و صفا وحدت روح را حفظ کنیم (آیات ۲ و ۳).

او می‌گوید که بهر حال یک بدن، یک روح، یک خداوند، یک ایمان، یک تعمید و یک خدا وجود دارد که بالاتر از همه بوده و از طریق همه کار می‌کند و در همه ساکن است (آیات ۴-۶).

خدا ما را یکی گردانیده، بنابراین باید بعنوان یکی عمل نماییم.

ماهیت اشتراکی تبدیل ما عملاً به چه معناست؟ حداقل، تبدیل را با عضویت کلیسا دوباره ارتباط می‌دهد. من همیشه قدر دان یک کلیسای نیوانگلند و خدمت جوانان آن خواهم بود که در نجات همسر من بسیار موثر بود. آنها با حوصله انجیل را با او در میان گذاشتند، او را شاگردسازی کردند، تعمید دادند. اما متأسفانه، هرگز در مورد پیوستن به کلیسا با او صحبت نکردند.

عضویت در کلیسا ما را نجات نمی‌دهد. ولی با این حال، نمی‌توانیم از این واقعیت فرار کنیم که وقتی افراد در عهد جدید ایمان آوردند، آنها به کلیساها اضافه شدند (اعمال ۲: ۴۱ و ۴۷؛ ۵: ۱۴؛ ۱۱: ۲۱-۲۶؛ ۱۴: ۲۱-۲۳). این امر اختیاری نبود؛ بلکه اجتناب ناپذیر بود. رسولان تعلیم دادند که از طریق کلیسای محلی است که واقعیت کلیسای جهانی را تجربه می‌کنیم که مسیحیان در مسیح به آن پیوسته‌اند. به

جریان پیشرفت در افسسیان ۲: ۱۹-۲۲ توجه کنید. پولس در آیات ۱۹ و ۲۱ اظهار می کند که همه ما در خداوند هموطن و یک معبد مقدس هستیم. سپس در آیه ۲۲ به طور خاص به کلیسای محلی افسس اشاره می کند: «شما نیز در اتحاد با او و همراه دیگران به صورت مکانی بنا خواهید شد که خدا به وسیله روح خود در آن زندگی می کند». گویی پولس می گوید: آنچه خدا در همه ما انجام داده است، هم اکنون به طور خاص و مشخص در شما انجام می دهد. آن کلیسای جهانی - در کلیسای محلی ظاهر می شود.

یک منطق آشنا اینجا وجود دارد. ما از عهد جدید تعلیم می دهیم که کسانی که در مسیح عادل اعلام شده اند باید در زندگی روزمره خود به دنبال عدالت باشند. به همین ترتیب، کسانی که اعضای بدن مسیح اعلام شده اند باید بدنال عضویت در یک گروه واقعی از مسیحیان، یک کلیسای محلی قابل مشاهده باشند. اگر بدنال عضویت (محلی و قابل مشاهده) نباشید، آیا واقعاً عضوی (جهانی و نامرئی) هستید؟ کسی چه می داند؟

تاکنون باید روشن شده باشد که: از آنجا که نجات ما شامل یک بعد اشتراکی می باشد، کتابی که درباره آموزه تبدیل است باید درباره کلیسا نیز باشد.

نجات یافته برای جلال خدا

در نهایت، هدف از نجات مان نجات ما نیست. هدف از نجات ما جلال خداوند است. خدا درباره نقشه نجاتش از طریق اشعای نبی می گوید: «به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این را می کنم». «جلال خویش را به دیگری نخواهم داد» (اشعیا ۴۸: ۱۱). او همین حرف را از طریق حزقیال نبی می گوید. خدا در مورد عهد جدید موعود اعلام می کند: «ای خاندان اسرائیل، من این را نه به خاطر شما، بلکه بخاطر اسم قدوس خود ... بعمل می آورم» (حزقیال ۳۶: ۲۲).

به همین دلیل است که خداوند از طریق پسر خود عمل کرده است. افسسیان ۲ کار فردی و شراکتی نجات خدا را به ما نشان می دهد، همانطور که در این فصل به آن پرداخته ایم. با این حال افسسیان ۱ انگیزه را به ما نشان می دهد: «جلال او ستوده شود»

(آیات ۱۲، ۱۴). و افسسیان ۳ به ما نشان می‌دهد که فقط نجات فردی ما نیست که باعث جلال خداوند می‌شود. بلکه نجات ما (گروهی) نیز است. قصد او این بود که اکنون «بر ارباب ریاستها و قدرتها در جای‌های آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسا معلوم شود» (آیه ۱۰). این «تقدیر ازلی» خدا بود (آیه ۱۱).

این انسان جدید، کلیسا، شبیه هیچ چیز دیگری نیست که دنیا تاکنون به خود دیده است. وحدت آن بر مبنای قومیت، فرهنگ یا طبقه نیست، بلکه مبتنی بر یک شخص است - عیسای مسیح، که مکاشفه حکمت خداست (اول قرنتیان ۱: ۲۲-۳۰؛ کولسیان ۲: ۲-۳). اکنون، در مسیح، کلیسا به مکاشفه حکمت خدا برای جهان تماشاگر تبدیل می‌شود.

من و شما بوسیله خودمان نمی‌توانیم حکمت این مسئله را آشکار کنیم که خدا چگونه مردم را با خودش و با یکدیگر آشتی داده است. این کار به یک کلیسای محلی نیاز دارد، جایی که دشمنان دیروز محبت کردن و بخشیدن را تمرین میکنند، حتی اگر دلایل زیادی پیدا می‌کنند که این کار را نکنند.

هرگاه هدف از نجات خود را اشتباه درک می‌کنیم، به مشکل برمی‌خوریم. اگر فکر کنیم عیسی ما را نجات داد تا خوشبخت و موفق و سعادت‌مندمان کند، وقتی که این موارد بلافاصله برایمان اتفاق نمی‌افتد و سوسه می‌شویم که عیسی را ترک کنیم. به جای اینکه فکر کنیم نجات مسئله‌ای مربوط به جلال خداوند است، تصور خواهیم کرد که زندگی مسیحی فقط در مورد ما و عطایای ما و فراخوانده شدن ماست و اینکه چطور می‌توانیم موفق شویم و به سرانجام برسیم. کلیسای محلی به صحنه‌ای برای نمایش استعدادهای ذاتی ما و عرصه‌ای برای جولان عطایای ما و مخاطبی برای خودبینی ما تبدیل خواهد شد.

ولی وقتی می‌فهمیم نجات ما مسئله‌ای مربوط به جلال خداست، همه چیز تغییر می‌کند. زندگی مسیحی دیگر درباره ادعای «حق و حقوق مسیحی من» نیست؛ بلکه درباره فدا کردن جان خود برای خدمت به دیگران است. کلیسا دیگر محل عرضه خوانده شدگی و عطایای روحانیم نیست. بلکه جامعه‌ای (مشارکت) است که فیض خدا در آن نمایش داده می‌شود. رمز و راز این است که «زندگی سعادت‌مندان و

کامل» زمانی حاصل می‌شود که ما دیگر به دنبال آن نباشیم و در عوض به دنبال خدا باشیم و در جلال او رضایت خاطر خود را بدست آوریم.

ما با صداقت نجات نمی‌یابیم. و نه با احساسات شدید. و نه با دوست داشتن خدا یا انجام هیچ کار خوب. ما با کار فیض‌مند خدا در مسیح نجات می‌یابیم. وقتی کلیساهای ما این مسئله را درک می‌کنند و با هم طبق آن زندگی می‌کنند، به همه جهان نشان می‌دهیم که تبدیل مسیحیان مانند حزب سیاسی یا فرقه کلیسایی عوض کردن نیست. این یک تغییر ذهن و احساس محض نیست. تبدیل مسیحی یک رهایی است. رهایی از مرگ به زندگی، از غضب به بخشش، از بردگی به آزادی است. و این رهایی خداست. فقط او می‌تواند این کار را انجام دهد.

چارلز ولسلی Charles Wesley شاعر سرودهای روحانی، بخوبی این امر را در قالب سرودی عنوان می‌کند:

«روح در بندم مدت مدیدی بود که خفته بود،
بسرعت با گناه و تاریکی خو گرفته بود.
چشمان تو پرتوی حیات بخشی ساطع نمود؛ بیدار شدم،
آن سیاهچال نورانی شده بود.
زنجیرهایم پاره شد. قلبم آزاد شد.
برخاستم، حرکت کردم و تو را دنبال نمودم.^۴
تبدیل نخست عمل خدا است، قبل از آنکه ما در این راه اصلاً قدمی بردایم. ما
باید از طریق مسیح نجات یافته باشیم.

اما تبدیل عمل ما نیز است. ما بلند می‌شویم، می‌رویم و پیروی می‌کنیم. و این بر حسب مسئولیت ماست که اکنون تغییر جهت می‌دهیم.

۴. "And Can It Be That I Should Gain," 1738.

"Long my imprisoned spirit lay, fast bound in sin and nature's night. Thine eye diffused a quickening ray; I woke, the dungeon flamed with light. My chains fell off. My heart was free. I rose, went forth and followed thee."

شاگردان، نه تصمیمات

ویژگی‌های واکنش ما

وقتی هجده ساله بودم، هوادار تیم بوستون رد ساکس Boston Red Sox شدم. چون در ایالتی بزرگ شدم که تیمی در لیگ برتر بیسبال نداشت، بنابراین وفاداری خاصی به هیچ تیم محلی نداشتم و بازی‌های بیسبال را به طور کلی دنبال می‌کردم. به این فکر افتادم که اگر هوادار یک تیم بشوم، بیشتر از بیسبال لذت می‌برم. پس روزنامه ورزشی رو برداشتم و امتیازات و سابقه تیم‌های مختلف را مطالعه کردم و تصمیم گرفتم که هوادار تیم رد ساکس بشوم. این واقعاً یک انتخاب مربوط به سبک زندگی بود.

سی سال بعد، من هنوز هم هوادار رد ساکس هستم. اما مطمئن نیستم که همه هواداران تیم با این گفته من موافق باشند. مسئله این نیست که تیم‌های دیگری را دنبال می‌کنم. مسئله خیلی ساده این است که زندگی پر از مشغولیات مختلف است و من دیگر وقت ندارم بازی‌ها را از طریق تلویزیون تماشا کنم، جدول امتیازات را نگاه کنم یا نقل و انتقالات بازیکنان را دنبال کنم. اگر بازی‌ها را به بعد از فصل موکول کنند، احتمالاً آنها را تماشا خواهم کرد، مگر اینکه جلسه‌ای داشته باشم، یا یکی از بچه‌هایم برای انجام تکالیفش کمک لازم داشته باشد، یا همسرم برای موردی کمک نیاز داشته باشد.

تصمیمی که گرفته‌ام با برجاست، اما این روزها غیر از خود آن تصمیم، نشانه دیگری از آن وجود ندارد.

امروزه برای بسیاری از افراد، به ویژه در غرب، تبدیل مذهبی مانند تصمیم من برای هوادار رد ساکس شدن است. منظور من این نیست که تبدیل مذهبی به اندازه

انتخاب یک تیم بیسبال جزئی و بی اهمیت است. اما در فرهنگ ما، انتخاب شخصی در مرکز هر دو قرار دارد. این یک انتخاب مربوط به سبک زندگی است.

این تصمیم تقریباً در کل مسیحیت انجیلی، به آموزه امنیت ابدی مربوط است. مردم می گویند: «یکبار که نجات یافتی، برای همیشه نجات یافته ای.» نکته مهم دست به آن تصمیم گیری زدن است. پس آن تصمیم را بگیرید، صرف نظر از آنچه با بقیه عمر خود انجام می دهید.

اخیراً مردی برای گفتگو به دفتر من آمد. فهمیدم که او سالها قبل، وقتی که جوان بود تصمیم گرفته بود به عیسی ایمان بیاورد. تصمیمش صادقانه و بی ریا بود. اما مانند موضوع من و تیم رد ساکس، زندگی اش پر از مشغولیات مختلف شده بود. ازدواج، کار، بچه ها و امور خانه باعث شده بود از کلیسا و انضباط روحانی شخصی دور شود. هیچ کسی نمی فهمید که او مسیحی است، مگر اینکه به آنها بگوید. او اعتراف کرد که یک فرد الکلی بود و اگر چه چند سالی بود که آن را ترک کرده بود، اما اخیراً دوباره شروع به نوشیدن مشروب کرده است.

این فرد آمد تا با هم صحبت کنیم، چون یکی از موعظه های مراسم تدفین من را شنیده بود که در آن توضیح دادم که بخشش مسیح به همه کسانی تعلق دارد که از گناهان شان روی برمی گردانند و به مسیح اعتماد کرده، او را پیروی می نمایند. درست همانطور که عیسی در مرقس ۱ انجام داد، من هم امید انجیل را به همه کسانی که «توبه میکنند و ایمان می آورند» ارائه می دهم (مرقس ۱: ۱۵). چیزی که سبب پریشانی حالش شده بود این ایده بود که مسیحی بودن به معنای توبه و پیروی است. تصمیم سالها پیش او صادقانه بود، اما شاید او اصلاً مسیحی نبود. او واقعاً (عیسی را) پیروی نکرده بود. آیا می توانستم چیزی بگویم که به او کمک کند؟

آیا نقش ما در تبدیل فقط «تصمیم گیری» است؟ آیا این همان چیزی است که عیسی توبه و ایمان می خواند؟ با توجه به اینکه مسئله ابدیت مطرح است، ما می خواهیم تبدیل را درست بفهمیم، و منظور از توبه و ایمان را درک کنیم.

یک مدل تبدیل

در فصل‌های ۱ و ۲، این مورد را مطرح کردم که تبدیل به صورت بنیادی می‌باشد و نخست یک کار الهی است. خدا باید ما را تازه کند. او باید ما را باز تولید نماید. او باید برای نجات دادن اقدام کند. او باید ما را عادل شمارد و ببخشد و با خودش و قومش متحد سازد.

اما کتاب مقدس به وضوح تعلیم می‌دهد که تبدیل کار ما نیز می‌باشد. در این عمل ما نقشی داریم که باید انجام بدهیم. خدا کسی را بر خلاف میل خودش مسیحی نمی‌کند. ما باید به پیام انجیل پاسخ دهیم و مسیحی شویم. الگوی کتاب مقدس برای پاسخ ما، همان چیزی است که من در آن مراسم تدفین موعظه کردم: همه باید از گناهان خود توبه کنند و به خبر خوش عیسی مسیح ایمان بیاورند.

اگر می‌خواهیم بدانیم که چگونه مسیحی شویم، پولس به ما می‌گوید که به تسالونیکیان نگاه کنیم. آنها درست عمل کردند. دیگران می‌توانند از آنها الگو برداری کنند. پولس از کلمات توبه و ایمان استفاده نمی‌کند، اما این دقیقاً همان کاری است که تسالونیکیان انجام دادند. پولس به تسالونیکیان می‌گوید:

«چرا که انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح القدس و یقین کامل به شما رسید، چنانکه یک می‌دانید به خاطر شما چگونه در میانتان رفتار کردیم. شما از ما و از خداوند سرمشق گرفتید و در رنج بسیار، کلام را با آن شادی که روح القدس می‌بخشد، استقبال کردید. بدین گونه شما برای همه ایمانداران مقدونیه و آخائیه سرمشقی بر جای گذاشتید» (اول تسالونیکیان ۱: ۵-۷).

پولس کلام انجیل خدا را با قدرت روح موعظه کرد. تسالونیکیان متقاعد شدند. آنها علی‌رغم درد و رنج، از پولس تقلید نمودند، زیرا شادی خدا را شناختند. تغییر زندگی آنان چنان آشکار بود که تسالونیکیان برای کلیساهای ملل دیگر الگو شدند.

تبدیل مستلزم توبه است

برای مسیحی شدن، باید از گناهان تان توبه کنید. ایده بنیادی از توبه عبارت است از بازگشتن. توجه کنید که کتاب اعمال چگونه از کلمه توبه و به موازات آن از ایده بازگشت استفاده می نماید:

• «پس توبه کنید و به سوی خدا بازگردید تا گناهانتان پاک شود و ایام تجدید قوا از حضور خداوند برایتان فرا رسد» (اعمال ۳: ۱۹).

• «بلکه نخست در میان دمشقیان، سپس در اورشلیم و تمامی سرزمین یهودیه، و نیز در میان غیریهودیان به اعلام این پیام پرداختم که باید توبه کنند و به سوی خدا بازگردند و کرداری شایسته توبه داشته باشند» (اعمال ۲۶: ۲۰).

به همین ترتیب، وقتی پولس تبدیل را برای تسالونیکیان توصیف می کند، آن را یک برگشتن رادیکال یا تغییر جهت تعریف می کند: «... شما بُتها را ترک کرده به سوی خداوند بازگشت نمودید تا خدای زنده و حقیقی را خدمت کنید» (اول تسالونیکیان ۱: ۹). ولی بازگشت آنها فقط اخلاقی و رفتاری نبود، بلکه تغییر جهت پرستش بود. دلهای آنها از پرستش بُتها بسوی پرستش خدا بازگشت.

یک بت عبارت است از هر چیزی یا کسی که بدون آن نمی توانید خوشحال یا راضی باشید. ما می توانیم تقریباً از هر چیزی بت بسازیم: رابطه جنسی، پول، نظرات دیگران درباره ما، امنیت، کنترل، راحتی. اما بت مورد علاقه ما همیشه خود ما می باشد. من بت مورد علاقه خودم هستم. شما بت مورد علاقه خود هستید. و ما می خواهیم دیگران نیز بت مورد علاقه ما را پرستش کنند.

ما آفریده شدیم تا پرستش کنیم، و اگر خدا را پرستش نکنیم، چیز دیگری را پرستش خواهیم نمود.

بنابراین دعوت مردم به توبه، به معنای دعوت به تغییر جهت پرستش است. پس چه کسی یا چه چیزی را به جای خدا می پرستیم؟ چه چیزی وقت و انرژی، مخارج و اوقات فراغت ما را به سوی خودش می کشد؟ چه چیزی ما را عصبانی می کند؟ چه چیزی به ما امید و تسلی می دهد؟ آرزوهای ما برای فرزندانمان چیست؟

بتها وعده‌های زیادی می‌دهند، حتی با وجود اینکه نمی‌توانند به آنها وفا کنند.

توبه دروغین

توبه یعنی مبادله بت‌های مان با خدا. توبه قبل از اینکه تغییر در رفتار باشد، باید تغییر در پرستش باشد. این گفته چقدر با برداشتی که اغلب نسبت از توبه داریم متفاوت است.

ما اغلب توبه را به عنوان دعوتی برای پاکسازی زندگی خود تلقی می‌کنیم. برای جبران کارهای بد، کارهای خوب انجام می‌دهیم. حتی سعی می‌کنیم کفه ترازوی کارهای خوب مان را با کارهای بدمان مساوی کنیم یا آن را سنگین‌تر کنیم. گاهی اوقات در مورد توبه جووری صحبت می‌کنیم که انگار یک تصمیم جدی و مذهبی برای سال جدید است.

- دیگر نمی‌خواهم نسبت به فرزندانم عصبانی بشوم.
- دیگر نمی‌خواهم تصاویر یا فیلم‌های سکسی ببینم.
- دیگر در محل کارم هرگز کم کاری نمی‌کنم.
- دیگر پشت سر رئیس‌م حرف نمی‌زنم.

ولی حتی اگر رفتار خود را در یک یا چند مورد تصحیح کنیم، قلب مان هنوز می‌تواند به بت‌های مان اختصاص داشته باشد.

فریسیان این موضوع را نشان می‌دهند. آنها خوش رفتارترین انسان‌های فلسطین بودند، از آن نوع افرادی که دوست دارید همسایه شما باشند. آنها هرگز اجازه نمی‌دهند بچه‌های شان گل و گیاه خانه شما بشکنند. آنها مهمانی‌های ناهنجار برپا نمی‌کنند و ته سیگارهای خود را در میان گل‌های شما نمی‌اندازند. آنها مردمی محترم بودند. اما عیسی آنها را مقبره‌های سفید شده نامید: از بیرون تمیز و در داخل فاسد (متی ۲۳: ۲۷). نکته این است که فقط افراد بد بت پرست نیستند. افراد خوب، اخلاقی و حتی مذهبی نیز بت پرست هستند. توبه همان عزم و جزم اخلاقی نیست.

بعضی اوقات طوری در مورد توبه صحبت می‌کنیم که گویی احساس بد یا احساس گناه در مورد رفتارمان است. اگر گرفتار شویم احساس گناه می‌کنیم. اگر گرفتار نشویم احساس گناه می‌کنیم. احساس گناه می‌کنیم اگر در کمک و حمایت از کسی یا خودمان شکست بخوریم. شکی نیست که توبه مستلزم این است که نسبت به قصورمان متقاعد شده باشیم. اما شما می‌توانید احساس قصور کنید و هنوز هم عاشق گناهی باشید که مقصر آن هستید. هر کسی که به شهوت کشیده شده باشد می‌تواند این را به شما بگوید. «شخص احمقی که حماقت خود را تکرار می‌کند، مانند سگی است که آن چه استفراغ کرده است، می‌خورد» (امثال ۲۶: ۱۱). توبه یک احساس نیست.

توبه واقعی

توبه واقعی یک پرستش جدید است. یک زندگی تغییر یافته به نظر می‌رسد، اما این رفتار تغییر یافته ناشی از تغییر پرستش است و نه برعکس.

توبه محکوم شدن ما توسط روح القدس برای گناه بودن گناهان ماست - نه بد بودن اعمال ما، بلکه خیانت قلب‌های ما نسبت به خدا.

توبه به معنای نفرت از آنچه که سابقاً دوست داشتیم و خدمت می‌کردیم - بتهای مان - و دوری و بازگشت از آنها می‌باشد.

توبه به معنای روی آوردن به دوست داشتن خدا است که سابقاً از او متنفر بودیم، و در عوض به او خدمت می‌کنیم. این یک وفاداری عمیق جدید قلب ما می‌باشد.

اگر توبه واقعاً تغییر پرستش است، پس کلیساهای ما نباید مردم را تحت فشار قرار دهند تا تصمیمی عجولانه و بدون توجه کافی در مورد عیسی بگیرند و سپس به آنها سریعاً اطمینان بدهند. در عوض، ما باید مردم را به توبه کنیم. وقتی توبه را از تبدیل جدا می‌کنیم، چه به این دلیل که فکر می‌کنیم توبه بعداً می‌تواند رخ دهد و چه بدلیل اینکه می‌ترسیم مردم جا بزنند، نتیجه این می‌شود که تبدیل را به احساس بد داشتن یا عزم اخلاقی کاهش می‌دهیم. بدتر از آن، سبب می‌شویم به کسی که رابطه‌اش با خدا

تصحیح نشده، اطمینان بدهیم که همه چیز بین او و خدا درست است. تقریباً مثل این است که به کسی علیه انجیل واکسن بزنیم.

شما می‌دانید که واکسن چگونه کار می‌کند. واکسن از یک عامل معیوب استفاده می‌کند تا بدن را فریب دهد که فکر کند دچار عفونت شده، پس دست به تولید آنتی بادی بزند. بعداً، وقتی عفونت واقعی ظاهر می‌شود، بدن آماده مبارزه با آن شده است. به همین ترتیب، دعوت مردم به «تصمیم‌گیری» بدون دعوت آنها به توبه، نه تنها خطر ایجاد یک فرد تبدیل شده کاذب را در بر دارد، بلکه خطر واکسینه شدن فرد در برابر انجیل واقعی را نیز به همراه دارد. آنها فکر می‌کنند که مسیحیت را دارند! سپس تاکید می‌کنیم که «کسی که یک بار نجات یافته، برای همیشه نجات یافته است.»

فرد تبدیل شده کاذب چگونه است؟ غالباً کسی است که

- درباره بهشت هیجان‌زده است، ولی حوصله‌اش از مسیحیان و کلیسای محلی سر می‌رود؛

- فکر می‌کند بهشت خیلی عالی خواهد بود، چه خدا آنجا باشد چه نباشد؛

- از عیسی خوشش می‌آید، ولی علاقه‌ای به بقیه مسائل از قبیل - اطاعت، پاکی، شاگردی و رنج کشیدن ندارد؛

- نمی‌تواند تفاوت اطاعت بخاطر محبت و اطاعت بخاطر شریعت‌گرایی را بیان کند؛

- از گناهان دیگران بیشتر از گناهان خودش اذیت می‌شود؛

- اهمیت کمی برای فیض قائل می‌شود، در حالیکه راحتی خودش برایش بسیار مهم است.

ولی عهد جدید یک مسیحی واقعی را چگونه توصیف می‌کند؟ طبق یوحنا ۱، مسیحی واقعی کسی است که

- دیگر مسیحیان و کلیسا را دوست دارد زیرا خدا را دوست دارد (۵: ۱)؛

• به مشارکت با خدا، و نه فقط راحتی و آسایش در بهشت تمایل دارد (۱: ۶-۷؛ ۵: ۱)؛

• درک می کند که پیروی عیسی به معنای شاگردی است (۱: ۶)؛

• به خاطر محبتی که نسبت به خدا دارد او را اطاعت می کند (۵: ۲-۳)؛

• مشتاق است که گناهان خود را اعتراف کند و از آنها روی بگرداند (۱: ۹)؛

• برای او فیض بسیار مهم است و آرزوهایش بسیار کم اهمیت (۱: ۷، ۱۰).

مسیحی شدن، به معنای یک زندگی توأم با توبه است. عیسی آن را به عنوان برداشتن صلیب مان و پیروی از او توصیف کرد. مسیحی شدن در یک مقطع زمانی شروع می شود، اما در یک زندگی توأم با خدمت و محبت به خدا ادامه می یابد. دیتریش بونهوفر Dietrich Bonhoeffer این مسئله را بخوبی بیان می کند: «هنگامی که مسیح یک فرد را دعوت می کند، از او می خواهد که بیاید و بمیرد.»^۵

تبدیل مستلزم ایمان است

اگر توبه یکروی سکه اعتراف باشد روی دیگر سکه، باور و ایمان است. برای مسیحی شدن، نه تنها باید توبه کنید، بلکه باید خبر خوش درباره عیسی را نیز باور کنید. عیسی گفت: «توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید» (مرقس ۱: ۱۵).

در مدل تبدیلی که قبلاً به آن پرداختیم، پولس تسالونیکیان را به عنوان کسانی که «در انتظار ظهور پسر او عیسی که از آسمان می آید به سر می برید. آری، همان عیسی که خدا او را پس از مرگ زنده ساخت، ما را از غضب آینده رهایی می بخشد» توصیف کرد (اول تسالونیکیان ۱: ۱۰) توجه کنید که پولس خبر خوش انجیل را در این آیه خلاصه می کند: عیسی پس از برخاستن از مردگان، قول می دهد ما را از غضب آینده نجات دهد. در پاسخ، تسالونیکیان «در انتظار آمدن عیسی از آسمان

هستند. ممکن است توضیح بهتری در مورد معنای باور داشتن وجود نداشته باشد از اینکه بگوییم «ما در انتظار آمدن عیسی از آسمان هستیم».

ایمان چه نیست

ایمان یا باور، بیش از پذیرش ذهنی مجموعه‌ای از ایده‌هاست. بله، شامل پذیرش ذهنی حقیقت انجیل است. اما یعقوب هشدار می‌دهد که دیوها نیز به حقیقت درباره خدا ایمان دارند و از ترس می‌لرزند (یعقوب ۲: ۱۹).

ایمان به زبان آوردن یک فرمول جادویی نیست. بله، همانطور که پولس می‌گوید شما باید «به زبان خود اعتراف کنید که عیسی مسیح خداوند است و به قلب خود ایمان داشته باشید که خدا او را از میان مردگان برخیزانید» (رومان ۱۰: ۹). اما این سحر و جادو نیست. یک سری کلمات را بگویید، و ناگهان، نجات پیدا کنید. متأسفانه، انجیلی‌ها از مردم خواسته‌اند که دعای «عیسای مسیح، من یک گناهکارم، لطفاً گناهان مرا ببخش»، به زبان بیاورند و سپس آنها را از نجات‌شان اطمینان داده‌اند، گویا این کلمات به نوعی دارای قدرت ذاتی بودند. کاتولیک‌های رومی تعلیم داده‌اند که فرد مناسب با کلمات صحیح، شراب را به خون تبدیل می‌کند یا آب تعمید باعث تولد تازه یک نوزاد شود. و مسلمانان به شما خواهند گفت که در برابر شاهدان، سه بار بگویید: «لا اله الا الله، محمد رسول الله»، و مسلمان خواهید شد. ولی چگونه یک فرمول کلامی می‌تواند قلب پرستش کننده‌ت‌ها را به قلبی تبدیل کند که خدا را می‌پرستد؟

ایمان همان روحانی بودن یا تعلق داشتن به یک جمع ایمانی یا جستجوی مسیر روحانی نیست. ممکن است شامل این موارد باشد، ولی امروزه بسیاری از مردم خود را روحانی می‌دانند یا ادعا می‌کنند که در سفری روحانی هستند، با این حال هیچ شناختی از خدا که خود را در عیسای مسیح آشکار کرده است، ندارند.

ایمان چه است

ایمان مسیحی اعتماد کامل قلبی است به اینکه خدا به وعده‌های خود در انجیل وفا می‌کند. تسالونیکیان هیچ برگه‌ای را امضا نکردند یا دعایی را نخواندند. آنها شروع

کردند منتظر عیسی بودن، و این عمل در زندگی آنها نشان داده شد. یهودیانی که در میان آنها بودند وابستگی به موسی و شریعت برای عادل شدن را متوقف نمودند. یونانیان وابستگی به بت‌های‌شان را متوقف نمودند. همه آنها وابستگی به ثروت‌شان را متوقف نمودند. در عوض، وابستگی به وعده‌های انجیل خدا را شروع کردند. داوری و محکومیتی در انتظار آنها نبود، بلکه زندگی ابدی با خدا. بنابراین یک زندگی متفاوت را شروع نمودند. همه می‌توانستند آن زندگی متفاوت را ببینند. ایمان زندگی آنها را تغییر داد، زیرا ایمان نه تنها وعده‌های خدا را در دعا تکرار می‌کند، بلکه به آن وعده‌ها نیز اتکا می‌کند.

اخیراً یکی از فرزندانم خیلی بیمار شد. ما از قبل می‌دانستیم که این بیماری برای مدتی او را شدیداً گیج می‌کند، حتی موجب هذیان گفتن او می‌شود. بنابراین هنگامی که پسر من هنوز هوشیار بود، به چشمانش نگاه کردم و به او گفتم: «هر اتفاقی که بیفتد، دو چیز را بیاد داشته باش: من تو را دوست دارم و می‌توانی به من اعتماد کنی.» وقتی پسر من دچار هذیان شد، نمی‌توانست اتفاقاتی که در اطرافش رخ می‌داد را درک کند. ولی به من نگاه می‌کرد و من تکرار می‌کردم: «من تو را دوست دارم. می‌توانی به من اعتماد کنی.» او می‌دانست که می‌تواند به این وعده‌ها اتکا کند.

این ایمان است. به خدا، شخصیت و محبت او اعتماد می‌کند، و بنابراین به وعده‌های انجیل و نه هیچ چیز دیگری اتکا می‌نماید. به همین دلیل یعقوب می‌گوید که ایمان بدون عمل مرده است (یعقوب ۲: ۱۷). ایمان واقعی اتکا می‌کند، و وابسته است، و پیروی می‌کند، و عمل می‌نماید.

چه ایمانی را تعلیم می‌دهیم؟

این درک و فهم از ایمان چه معنایی برای حیات کلیسا دارد؟ اول، بر آنچه که تعلیم می‌دهیم و چگونگی اطمینان بخشیدن به افراد از نجات‌شان تأثیر می‌گذارد. بر آن چیزی که به آن وابسته هستیم تأثیر می‌گذارد. تعلیم اخلاق گرایي باعث می‌شود که به اعمال خوب خودمان وابسته شویم. تعلیم اخلاص باعث می‌شود که ما به تجربیات عاطفی و فرهنگ وقف کردن مجدد وابسته شویم. تعلیم روحانیت باعث می‌شود به واقعیت یک سفر روحانی وابسته شویم و نه به امید مقصد. تعلیم «تصمیم

گرائی» باعث می شود که به آن دعایی که در اردوی تابستانی بچه ها یا اردوی زوج های متاهل می خوانیم، وابسته بشویم.

پولس می گوید: «خود را بیازمایید تا ببینید آیا در ایمان هستید یا نه. خود را محک بزنید. آیا در نمی یابید که عیسی مسیح در شماست؟ مگر آنکه در این آزمایش مردود بشوید» (دوم قرنتیان ۱۳: ۵). پولس به ما نمی گوید تصمیمات گذشته را بررسی کنیم یا اینکه احساس روحانی بودن داریم یا نه. او به مسیحیان دستور می دهد که امروز به زندگی نگاه کنند. ایمان نجاتبخش به مسیح می چسبد و او را رها نمی کند. و مانند توبه، شواهد و مدارکی را در طول زندگی یک ایماندار بجا می گذارد. ما به عنوان کلیسا می خواهیم بدنال شواهد فعلی فیض خدا در زندگی یکدیگر باشیم و آنها را به یکدیگر نشان دهیم.

چه ایمانی را ارائه می دهیم؟

دوم، درک ایمان کتاب مقدسی بر بشارت ما تأثیر می گذارد. اگر بشارت بدون توبه، افراد تبدیل شده کاذب را تولید می کند؛ بشارت بدون درک صحیح از ایمان نیز همین نتیجه را دارد.

برخورد با ایمان به عنوان یک پذیرش ذهنی یا یک اعتقاد کلامی، افرادی را بوجود می آورد که پیوریتن ها آنها را «معترفین رسمی» formal professors می نامند. این افراد می توانند انجیل را توضیح دهند. آنها با اصول آن موافقت و دعایی را خوانده اند. ممکن است حین دعا از نظر عاطفی متأثر شده باشند. اما عیسی را نمی شناسند یا به وعده های او اتکا نمی کنند، چنان که در زندگی، روابط و خصوصیات شخصیتی آنها مشخص است. بعنوان مثال، همانطور که یوحنا می گوید: «اگر کسی ادعا کند که خدا را محبت می نماید اما از برادر خود نفرت داشته باشد، دروغگوست. زیرا کسی که برادر خود را، که می بیند، محبت نکند، نمی تواند خدایی را که ندیده است، محبت نماید» (اول یوحنا ۴: ۲۰).

از زمان دومین بیداری روحانی بزرگ،^۶ انجیلی‌ها تبدیل را به عنوان یک تصمیم توصیف کرده‌اند. دست را بلند کن! بیا جلو! بیا جلوی محراب! ثمره تغییر تبدیل به یک تصمیم چیست؟ کلیساهای با مسیحیان معترفی پر می‌شود که زندگی آنها با مردم دنیا تفاوتی ندارد. نرخ طلاق مسیحیان بالاست. مادی‌گرایی و استفاده بسیار از پرنوگرافی بینشان رایج است. «اعضائی» که به ندرت کلیسا می‌روند، اگر اصلاً بروند. مشکل این نیست که در کلیساهای خود مسیحیانی داریم که هنوز گناه می‌کنند. البته که داریم. ولی مشکل این است که در کلیساهای مان «مسیحیانی» داریم که مسیحی نیستند. اما به آنها اطمینان (از نجات) داده‌ایم و به آنها گفته‌ایم که هرگز اجازه ندهید کسی این مسئله را زیر سوال ببرد.

با عرض شرمندگی، ما به این «تصمیمات» می‌بالیم و بشارت خود را یک موفقیت می‌دانیم. با این حال، وضعیت اکثریت قریب به اتفاق این «تبدیل شده‌ها» یک سال بعد چگونه است؟ چرا اینقدر هیجان زده بودیم؟ می‌ترسم که هیجان زده بودیم چون آنها تبدیل شده‌های تلاش ما بودند. به یاد داستان چارلز اسپورجن درباره شبان رولان هیل Roland Hill می‌افتم. یک روز مرد مستی به شبان هیل نزدیک شد و گفت: «سلام، آقای هیل. من یکی از تبدیل شدگان شما هستم.» هیل پاسخ داد: «حتماً باید ثمره کار من باشی. مطمئناً یکی از تبدیل شدگان خداوند نیستی!»^۷

وقتی دفاتر کار و مدارس و زمین‌های بازی پر از تبدیل شدگان ما هستند، دنیا اینطوری پاسخ می‌دهد که: «اگر این یک مسیحی است، چرا به خودم زحمت بدهم به عیسی توجه کنم؟»

ما به راحتی می‌توانیم تصمیمات را برداشت کنیم، دستکاری کنیم و جمع‌آوری نماییم. اما عیسی به ما گفت که برویم و شاگردان بسازیم. نه تصمیمات، نه تبدیل

۶. Second Great Awakening دومین بیداری روحانی بزرگ در سال ۱۸۰۰ در آمریکا آغاز شد و در سال ۱۸۲۰ به اوج خود رسید و در سال ۱۸۷۰ نزول کرد. در این دوران بسیاری به ایمان پروتستان گرویدند. ناشر

۷. Charles H. Spurgeon, "The Metropolitan Tabernacle Pulpit," in Spurgeon Sermon Collection, Accordance electronic ed., 2 vols. (Altamonte Springs, FL: OakTree Software, 2012), paragraph 62026.

شدگان، بلکه شاگردان - پیروان مادام العمری که سختی را تحمل می نمایند، صلیب خود را بر می دارند و عیسی را پیروی می کنند.

چه ایمانی را الگو می کنیم؟

سوم و آخر، درک ایمان کتابمقدسی بر عضویت کلیسا تأثیر می گذارد.

ما نباید میزان شاگردی را بالاتر از استاندارد عیسی قرار دهیم، اما نباید آن را نیز پایین بگذاریم. چگونه عیسی مردم را دعوت کرد تا به انجیل پاسخ دهند؟ «توبه کنید و به انجیل ایمان داشته باشید» (مرقس ۱: ۱۴-۱۵). و این دقیقاً همان کاری است که شاگردان اول انجام دادند. آنها زندگی قبلی خود را ترک کردند و در توبه و ایمان عیسی را دنبال کردند.

در این صورت، رسولان چگونه مردم را به پاسخگویی به انجیل فرا خوانند؟ در روز پنطیکاست، پطرس در اورشلیم برای مردم موعظه کرد: «پطرس بدیشان گفت: توبه کنید و هر یک از شما به نام عیسی مسیح برای آمرزش گناهان خود تعمید گیرید که عطا ی روح القدس را خواهید یافت» (اعمال ۲: ۳۸).

آیا متوجه تغییر گفتار شدید؟ «توبه کنید و ایمان بیاورید» به «توبه کنید و تعمید بگیرید» تبدیل شد. پطرس نمی گفت تعمید موجب نجات می شود، بلکه می گفت که تعمید نشان دهنده ایمان است. یعنی ایمان خودش را در ملاء عام بصورت تعمید نشان می دهد، مانند «امضای پائین بر گه».

بگذارید یک لحظه به حمایت از این موضوع بپردازم. در متی ۱۶ و ۱۸، عیسی اقتدار و اختیار کلیدهای ملکوت را به کلیساهای محلی عطا می کند تا به طور رسمی اعترافات واقعی به انجیل و معترفين واقعی به انجیل را تفویض نماید. سپس در متی ۲۶ و ۲۸، عیسی شام خداوند و تعمید را بنیاد می نهد، که کلیسا بوسیله این دو آئین از آن کلیدها استفاده می نماید و به معترفين به انجیل اطمینان می بخشد. تعمید اولین کلام اطمینان عمومی است مبنی بر اینکه افراد دیگر با اعتراف شما موافق هستند. به همین دلیل است که کلیسا شما را به «نام» پدر، پسر و روح القدس تعمید می دهد (۲۸: ۱۹). همچون ملحق شدن فرد به تیمی «بفرمایید این هم تی شرت تیم» سپس شام

خداوند این اطمینان را به صورت مداوم ارائه می‌دهد. «از آنجا که نان یکی است، ما نیز که بسیاریم، یک بدن هستیم، زیرا همه از یک نان بهره می‌یابیم» (اول قرن‌تین ۱۰: ۱۷). شراکت در خوردن یک نان تأیید می‌کند و نشان می‌دهد که یک بدن کیست. کلیسا همچنین می‌تواند تأییدیه اعتراف ایمان شخص را از طریق انضباط کلیسایی یا اخراج از کلیسا کنسل کند که سبب می‌شود شخص حق شرکت در شام خداوند و عضویت کلیسا را از دست بدهد.

به عبارت دیگر، عیسی عده‌ای از افراد که ایمانشان را خودشان تأیید می‌کنند و یکبار تصمیم می‌گیرند که از او پیروی کنند را از خود بجا نگذاشت. بلکه، او کلیسایی را با اقتدار تعمیم دادن و برگزاری شام خداوند بجا گذاشت، که در واقع به معنای این است که او «عضویت کلیسا» را برای ما بجا گذاشت. عضویت کلیسا، در مفهوم کتاب مقدس‌اش، عبارت است از تأیید و نظارت بر یکدیگر، در اعتراف ایمان و شاگردی مسیح، که آن را از طریق تعمیم و شام خداوند انجام می‌دهیم.

بنابراین وقتی مردم را تعمیم می‌دهیم، باید طبیعی باشد که آنها را به عضویت کلیسای خود درمی‌آوریم. به عبارت دیگر، باید طبیعی باشد که تعمیم و شام خداوند را در کنار هم نگه داریم. یکی درب جلوی خانه است. آن یکی، وعده خوراک مداوم خانوادگی است. با نگه داشتن آنها با یکدیگر، کاری بیشتر از تأیید یک بار تصمیم‌گیری انجام می‌دهید؛ اینطوری زندگی‌های تغییر یافته توأم با توبه مداوم را تأیید می‌کنیم. اینگونه اطمینان حاصل می‌کنیم که تأییدیه‌های شراکتی ما از صداقت برخوردار است و اینطوری با تبدیل شدگان کاذب و نام‌گرایی مسیحی مبارزه می‌کنیم.

البته استثناهایی نیز وجود خواهد داشت. بازدید کنندگان از کلیساهای دیگر ممکن است در مراسم شام خداوند کلیسای شما شرکت کنند، با فرض اینکه کلیسای دیگری اعتراف آنها را به عنوان یک عضو تأیید می‌کند. به هر حال کلیسای شما تنها کلیسای جهان نیست. و بعضی اوقات ممکن است کسی را تعمیم دهیم و سپس آن شخص فوراً به شهر یا کشور دیگری نقل مکان کند. اما این استنهاها نباید معرف روش عادی ما باشد.

تصویر بزرگتر این است که ایمانی که با مرگ و رستاخیز عیسی شناسایی می‌شود نمی‌تواند از ایمانی که با قوم عیسی شناسایی می‌شود جدا باشد. همانطور که گوردون اسمیت Gordon Smith این مسئله را بیان می‌کند: «تبدیل فقط تبدیل به مسیح نیست؛ بلکه شامل عمل تحلیف ورود ایماندار به جامعه مسیحی نیز می‌باشد. ایمان مسیحی کاملاً اجتماعی است.»^۸ بنابراین ایمان حقیقی خود را با یک کلیسای محلی متحد می‌کند حتی به اندازه‌ای که خودش را با خدا متحد می‌کند. پس از آنکه پطرس به مردم فرمان می‌دهد که توبه کنند و تعمید بگیرند، می‌خوانیم: «پس پیام او را پذیرفتند و تعمید گرفتند. در همان روز حدود سه هزار تن بدیشان پیوستند» (اعمال ۲: ۴۱). به چه چیزی اضافه شد؟ به کلیسای اورشلیم.

اطمینان بخشیدن

در ک کتابمقدسی از توبه و ایمان بدان معنی است که کلیساها خوانده شده‌اند شاگردسازی کنند، نه تصمیم بگیرند. مشکل اینجاست که دل‌های انسان ترس و خود کفای ما همیشه وسوسه خواهد شد به مردم سریعاً اطمینان و تضمین بدهد. اما ما باید در اینکه چگونه اطمینان و تضمین را تمديد می‌کنیم بیشتر تفکر نماییم.

من یک بار فرصت داشتم که در یک همایش بشارتی کمک کنم. در آموزش‌مان به ما یاد داده شد که به مردم بگوییم که اگر فقط دعایی را که روی کارتی که به آنها دادیم بخوانند، می‌توانند اطمینان داشته باشند که دوباره متولد شده‌اند و ابدیت را با خدا می‌گذرانند و هرگز در مورد این حقیقت تردید نداشته باشند. نگرانی من از این استراتژی دو قسمت دارد. اول اینکه، مردم را ترغیب می‌کرد تا اطمینان از نجات را در تصمیم و دعای خود در آن روز پیدا کنند. اما کتابمقدس نمی‌گوید به تصمیمی که یکبار قبلاً گرفته‌ایم نگاه کنیم. بلکه می‌گوید که امروز زندگی خود را بررسی کنیم و ببینیم که در ایمان هستیم یا نه (دوم قرنیتان ۱۳: ۵). آیا توبه و ایمان در حال حاضر و بطور مداوم وجود دارد؟ نقل

۸. Gordon T. Smith, Transforming Conversion: Rethinking the Language and Contours of Christian Initiation (Grand Rapids, MI: Baker Academic, 2010), 148.

قول به مضمون از جان پاییز: می‌دانم زنده‌ام نه بخاطر اینکه شناسنامه دارم، بلکه به خاطر اینکه نفس می‌کشم.^۹

دوم اینکه، کلام اطمینان، باید توسط یک کلیسا از طریق تعمیم و عضویت در یک کلیسا گفته شود. عیسی آن را اینطور قرار داد. بیاید راهپیمایی‌های بشارتی انجام دهیم، ولی بیاید مردم را فوراً بسوی کلیساها نیز سوق دهیم. در زندگی یک کلیسا، کلام اطمینان از کسانی می‌آید که شما را می‌شناسند، و کسانی که سپس به مرور زمان با شما قدم می‌زنند. اینطور نیست که کلیساها هرگز اشتباه نخواهند کرد. اما آن کلام اطمینان، که از طریق آئین‌های کلیسایی داده شده، باید با جماعتی از مردم که با هم زندگی می‌کنند، گره بخورد.

مطمئناً، کلیساها نمی‌توانند انتظار داشته باشند درون دل افراد را ببینند. اما عیسی مکرراً توانایی ما در ارزیابی بر اساس زندگی قابل مشاهده را تایید کرده است:

• «آنها را از میوه‌هایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از بوته خار و انجیر را از علف هرز می‌چینند؟ به همین سان، هر درخت نیکو میوه نیکو می‌دهد، اما درخت بد میوه بد.» (متی ۷: ۱۶-۱۷)

• «شخص نیک، از خزانه نیکوی دل خود نیکویی برمی‌آورد و شخص بد، از خزانه بد دل خود، بدی.» (متی ۱۲: ۳۵)

• «زیرا از دل است که افکار پلید، قتل، زنا، بی‌عفتی، دزدی، شهادت دروغ و تهمت سرچشمه می‌گیرد.» (متی ۱۵: ۱۹)

با نگاه کردن به درخت نمی‌توانیم ریشه‌های آن را ببینیم. اما می‌توانیم ببینیم سب می‌دهد یا پرتقال. مشاهده ما به آن اندازه نمی‌تواند باشد که ببینیم غرور بر قلبی حکم می‌راند یا آرزوهای شخص شهوت آلود است. یا حرص بر اراده فرمان می‌راند. اما می‌توانیم ببینیم که یک مرد با فرزندانش چگونه رفتار می‌کند و زن خود را دوست

۹. John Piper, "Hope in Eternal Purity," Desiring God website, November 4, 2015, <http://www.desiringgod.org/interviews/hope-in-eternal-purity-aim-at-daily-purity>.

دارد. می‌توانیم بفهمیم که کسی دزدی می‌کند یا مرتکب کلاهبرداری می‌شود. اینها میوه‌های قابل رویت یک قلب نامریی است.

این کار کلیسا است که اعتراف ایمان را بشنود، چنین میوه‌هایی را در نظر بگیرد، و به توبه کننده اطمینان بدهد. مسئله این نیست که کلیسا جماعتی از گناهکاران نیست، چونکه هست. مسئله این است که کلیسا جماعتی از نوع خاصی از گناهکاران می‌باشد - گناهکاران توبه کار.

کلمه دیگری برای این جماعت، شاگردان می‌باشد.

۴

مقدس، نه شفا یافته

پیامدها برای زندگی مسیحی

یک سال قبل از کار فیل دونا هو Phil Donahue شومن تلویزیونی متولد شدم و کودکی خود را با شوی های او بزرگ شدم. اگر او را نمی شناسید، باید بگویم که دونا هو اولین اپرا Oprah بود. خود اپرا می گوید: «اگر شوی فیل دونا هو وجود نداشت، هیچوقت شوی اپرا وینفری Oprah Winfrey بوجود نمی آمد.»^{۱۰}

او فردی پیشگام بود. اما چیزی بیش از این بود. او، اپرا، دکتر فیل و دیگران چیزهایی در مورد فرهنگ ما درک کردند. ما به عنوان یک ملت از یک جهان بینی اخلاقی به طرف یک جهان بینی درمانی حرکت می کردیم و این نمایش ها چنین واقعیتی را منعکس می کرد و در این راه پیش قدم بودند.

نگرش درمانی عبارت است از عقیده بر اینکه نیاز بزرگ ما به عنوان یک فرد این است که یاد بگیریم خود را دوست بداریم و بپذیریم، و در خودمان راحتی بیابیم. وقتی بدنال تایید شدن از طرف دیگران باشیم، همه نوع مرض و ناخوشی شخصی و اجتماعی بوجود می آید: اختلالات خوراک خوردن، وابستگی در روابط، مصرف مواد مخدر، سوءاستفاده و خشونت در زندگی مشترک ... این لیست بی انتهاست. اما همه اینها یک تلاش مبهم برای یافتن چیزی است که در نهایت فقط ما می توانیم به خودمان بدهیم: پذیرش بی قید و شرط.

اینجاست که نمایش هایی مثل دونا هو وارد Donahue's came شدند. او از مهمانان دعوت می کرد به رفتارهایی اعتراف کنند که معمولاً غیر سالم در نظر گرفته

۱۰. Oprah Winfrey, "The O Interview: Oprah Talks to Phil Donahue," O, The Oprah Magazine, September 2002, 214.

می شد. اما هدف از این اعترافات تلویزیونی، بدست آوردن عفو و بخشش نبود. هدف تسهیل پذیرش بود، پذیرش توسط خود میهمان و معمولاً مخاطبانی که در استودیو بودند. «برملا کردن» یک مهمان، خود-پذیرش رادیکال را نشان می داد. با این حال، کار این جلسات گروه درمانی فراتر از استودیوهای تلویزیونی رفته و به اتاق نشیمن بینندگان برنامه رسید. اگر آن شخص برنامه تلویزیونی که بیشتر از من خراب کرده است می تواند خودش را بپذیرد، پس من هم می توانم. موردهای افراطی نمایش داده شده در شوهای دوناهاو و اپرا به ما اجازه داد که شرم و احساس گناه را کنار بگذاریم و بالاخره شروع کنیم به دوست داشتن خود.

فرد آسیب دیده و دلشکسته بوسیله آزاد کردنش از استانداردهای دیگران شفا می یابد، بدین ترتیب فرد می تواند خودش را آن طور که هست قبول کند. نه فقط این، بلکه ذهنیت و نگرش درمانی همچنین به ما می آموزد که دیگران را هر طوری که هستند قبول کنیم. شفا درمانی به مردمی شاد و خوب منطبق شده منتهی می شود که می توانند بگویند: «من خوبم و مشکلی ندارم. تو خوبی و مشکلی نداری.»

مسیحیان از دهه ۶۰ قرن بیستم تشخیص داده اند که این پیام عیسی را کنار می گذارد. ما فقط نیاز به پذیرش خود نداریم، ما نیاز داریم خدا ما را بپذیرد. و استدلال می کنیم که خبر خوش انجیل این است که خدا نه تنها ما را می پذیرد و می گوید «شما خوب هستید و مشکلی ندارید»، بلکه بدون قید و شرط نیز ما را محبت می کند. فرهنگ درمانی برای تغییر این حقیقت ممکن است بگوید که قلب ما سبدي خالی است که فقط ما می توانیم خودمان را پر کنیم. اما ما به عنوان مسیحی می دانیم که نمی توانیم این کار را بکنیم. فقط عیسی می تواند دل های ما را با محبت بی انتهای خود که هرگز تمام نمی شود پر کند. امروزه برای بسیاری از مسیحیان، این خبر خوش مسیحیت است. عیسی خلاء دل های ما را پر می کند. او شکستگی های ما را ترمیم می دهد و شفا می بخشد.

شفای واقعی عبارت است از مقدس شدن

در سه فصل اول، من استدلال کردم که تبدیل بطور مقدماتی و اساسی کار خدا در ماست، اما ما نیز در این راستا نقش و مسئولیتی داریم. ما فقط به یک تصمیم نیاز

نداریم، بلکه باید از طریق ایمان و توبه، جهت پرستش قلب خود را نیز کاملاً تغییر بدهیم. در بقیه این کتاب، من پیامدهای تبدیل برای زندگی فردی، برای کلیساها، و برای بشارت‌مان را بررسی می‌کنم. اگر تبدیل به این معناست که ما از طریق کار قدرتمند و نجات دهنده خدا تازه شده‌ایم، این مسئله چه تفاوتی باید ایجاد کند؟

برای شروع باید بگویم، این مسئله به این معناست که ما از لحاظ درمانی شفا نیافته‌ایم، بلکه در واقع مقدس شده‌ایم.

اکنون قبل از اینکه صحبت درباره شفا را کنار بگذارم، بگذارید خیلی سریع بگویم که شفا یک تصویر کتابمقدس برای نجات است. اشعیا اعلام کرد: «از زخمهای او ما شفا یافتیم» (اشعیا ۵۳: ۵). و عیسی آمد تا بیماران را شفا بخشد، یک تصویر فیزیکی از چیزی مهم‌تر و بزرگتر. اما منظور کتابمقدس از شفا، با منظور فرهنگ مدرن و درمانی ما از شفا تفاوت دارد. بیماری در کتابمقدس نتیجه گناه و لعنت است. همچنین تصویری از ذات روحانی غیر مقدس و ناتوانی ما در خشنود کردن خداست. پس شفا یافتن به هیچ وجه صلح با خودمان نیست. بلکه مسئله برداشته شدن احساس گناه و شرم و در نهایت لعنت است و اینکه رابطه صحیح با خدا دوباره برقرار گردد. به عبارت دیگر، شفا یافتن در کتابمقدس به معنای مقدس شدن است.

اینکه مسیحیان مقدس هستند به چه معناست؟ به این معنا نیست که مسیحیان بهتر از دیگران می‌باشند. به این معنا نیست که ما می‌توانیم رفتار و روشی مقدس‌تر از دیگران را اتخاذ کنیم. به این معنا نیست که ما حافظان قانون هستیم، چه آن قوانین از طرف راست بنیادگرا باشد و چه از طرف چپ مترقی. بلکه یک مسیحی مقدس است، چون او

(۱) جدا شده است،

(۲) برای یک سرور جدید،

(۳) با یک محبت جدید.

بیایید به ترتیب به هر یک از اینها نگاه کنیم.

مقدس بودن عبارت است از جدا شدن.

مقدس بودن عبارت است از جدا شدن. برای توضیح این نکته، پولس در رساله به کولسیان از تصویری استفاده می کند که اکثر ما عادت نداریم با آن برخورد کنیم: یعنی ختنه. پولس می نویسد:

«و در او ختنه نیز شده‌اید، به ختنه‌ای که با دست انجام نشده است. این ختنه همانا از تن به در آوردن شخصیت نفسانی است در ختنه مسیح. و در تعمید، با او مدفون گشتید و با ایمان به قدرت خدا که مسیح را از مردگان برخیزانید، با او برخیزانیده شدید. آن زمان که در گناهان و حالت ختنه‌ناشده نفس خود مرده بودید، خدا شما را با مسیح زنده کرد. او همه گناهان ما را آمرزید و آن سند قرضها را که به موجب قوانین بر ضد ما نوشته شده و علیه ما قد علم کرده بود، باطل کرد و بر صلیب میخکوبش کرده، از میان برداشت.» (کولسیان ۲: ۱۱-۱۴)

پولس برای توصیف تبدیل ما از ختنه استفاده می کند: ما در گناهان خود مرده بودیم. اما خدا ما را از طریق ایمان زنده کرد. آنچه می تواند درک این قسمت را آسان کند، تصویر ختنه است. بیشتر ما می دانیم که روش پزشکی ختنه چگونه است. احتمالاً می دانیم که بنی اسرائیل این عمل را انجام می دادند. اما شک دارم که بسیاری از ما بتوانیم با تصویر ختنه در ذهن مان به عمل تبدیل خودمان فکر کنیم.

ولی پولس این کار را کرد و دلیلش از این قرار است.

در عهد عتیق، خدا از طریق یک عهد و پیمان، ابراهیم و نسل او را برای یک رابطه مخصوص با خودش جدا کرد. او نشانه‌ای از این عهد را نیز به آنها داد: ختنه (پیدایش ۱۷: ۱۱). ختنه نشانی بود بر ابراهیم و نسل او بعنوان افراد مقدس - برای استفاده خدا و تحت برکت خدا. ختنه نشده باقی ماندن به معنای بریده شدن از رابطه عهدی بود (پیدایش ۱۷: ۱۴).

پولس در نامه خود به کولسیان تصویر ختنه را برداشته و آن را برای کلیسا بکار می برد. البته که او در مورد قطع کردن یه تکه پوست با چاقو صحبت نمی کند. او دست به قیاس می زند. درست همانطور که نسل ابراهیم توسط خدا به عنوان افراد مقدس جدا شدند، همه کسانی که با مسیح متحد شده اند توسط مسیح جدا یا تقدیس شده اند.

تقدیس - کلمه دیگری برای جدا شدن - چیزی نیست که فقط مسیحیان واقعاً روحانی را توصیف کند. دو طبقه مسیحی وجود ندارد: مقدسین واقعی و بقیه ما. همه مسیحیان مقدس هستند. همه ما در مسیح مختون و مقدس شده ایم.

جدا شدن چگونه به نظر می رسد؟ برای اسرائیل عهد عتیق، ختنه فقط شروع بود. فرد باید لباسهایی متفاوت از دیگران نیز می پوشید؛ خوراکیهای متفاوتی می خورد؛ زمین کشاورزی خود را بصورت متفاوتی سازماندهی می کرد؛ دیوارهای خانه اش را بطور متفاوتی تزئین می کرد. حتی اصلاح موهایش متفاوت بود. تصور کنید که به آرایشگاه بروید و از او بخواهید موهای تان را مدل مقدس بزند! بعبارت دیگر، خدا می خواست جدا بودن یک اسرائیلی که با ختنه در روز هشتم شروع می شد، تمام عمر و در همه جوانب زندگی اش ادامه داشته باشد و همه آن را ببینند.

برای مسیحیان عهد جدید، جدا بودن ما در درجه اول یک امر فیزیکی نیست، اما قرار است که قابل مشاهده باشد، و بطور افزاینده ای در تمام عمر ما و در همه جوانب زندگی مان توسط دیگران دیده شود. مردم باید تقدس ما را در شیوه زندگی ما ببینند. پولس بصورت پیوسته در مورد انجیل و ختنه روحانی ما در دوم کولسیان توضیح می دهد تا می رسد به موضوع «ما باید چگونه زندگی کنیم» در کولسیان ۳

«پس چون با مسیح برخیزانیده شده اید، آنچه را که در بالاست بجوید، آنجا که مسیح به دست راست خدا نشسته است. به آنچه در بالاست بیندیشید، نه به آنچه بر زمین است...
ناپاکی، هوی و هوس، امیال زشت و شهوت پرستی را که همان بت پرستی است...»

و انسان جدید را در بر کرده‌اید، که در معرفت حقیقی هر آن نو می‌شود تا به صورت آفریننده خویش درآید...

پس همچون قوم برگزیده خدا که مقدس و بسیار محبوب است، خویشان را به شفقت، مهربانی، فروتنی، ملایمت و صبر ملبس سازید. نسبت به یکدیگر بردبار باشید و چنانچه کسی نسبت به دیگری کدورتی دارد، او را ببخشاید. چنانکه خداوند شما را بخشود، شما نیز یکدیگر را ببخشاید. و بر روی همه اینها محبت را در بر کنید که همه چیز را به هم می‌پیوندد و شما را کامل می‌گرداند.» (کولسیان ۳: ۱-۲، ۵، ۱۰، ۱۲، ۱۴)

فکر می‌کنم ممکن است بگوییم که پولس نسبت به آنچه می‌پوشیم نگران است. ما باید روش قدیمی زندگی خود را دریابیم و روش مسیح را بپوشیم. پولس به اخلاق گرایی بر نمی‌گردد، به این مضمون که «خوب زندگی کنید تا خدا شما را بپذیرد.» بلکه پیامدهای تبدیل ما، ختنه روحانی ما را ترسیم می‌کند.

با این علائم قابل مشاهده مقدس بودن است که شما قرار است وقتی یک خلقت جدید در مسیح از کنارتان در خیابان عبور می‌کند یا همسایه تان می‌شود را تشخیص دهید. مسأله لباس مخصوص یا رژیم خوراکی عجیب او نخواهد بود. بلکه خصوصیات زندگی او خواهد بود. و یک مسیحی اینگونه زندگی می‌کند نه به این دلیل که در نهایت یاد گرفته است که خودش را دوست داشته باشد، بلکه به این دلیل که خداوند ذات او را تغییر داده است؛ و با تغییر ماهیت او، او را برای خودش جدا کرده است. خدا مسیحیان را مقدس می‌کند.

پس چه تفاوتی میان نسخه فرهنگی درمانی یا شفا و تقدس کتابمقدسی وجود دارد؟ یکی می‌گوید، «شما خوب هستید و مشکلی ندارید؛» و دیگری می‌گوید: «شما انتخاب و جدا شده‌اید.» یکی به من می‌گوید که خودم را دوست داشته باشم و گناهانم را حفظ کنم چون اشکالی ندارد؛ دیگری می‌گوید سرنوشت نهایی و نفس جدید من نباید با گناه من تعریف شود، بنابراین باید به گناه نه بگویم. یکی سعی می‌کند به من احساس خوبی نسبت به خودم بدهد؛ دیگری زندگی من را بسوی خدا

جهت می‌دهد. یکی در مورد من و احساس من است؛ دیگری در مورد خدا و کار او در زندگی من است.

هنگامی که کلیساهای ما به طرف یک انجیل درمانی می‌لغزند، زندگی مسیحی را کمتر به عنوان یک مبارزه علیه گناه و بیشتر به عنوان یک مبارزه برای احساس پذیرفته شدن در نظر می‌گیریم. سرودهای قدیمی مربوط به تقدیس و استقامت را دیگر نمی‌خوانیم و در عوض، سرودهای رومانتیک با تصاویری از نزدیک بودن عیسی به ما و نوازش عیسی و آغوش پر مهر او می‌خوانیم. هرگونه نصیحت علیه گناه در موعظه را به عنوان شریعت گرایی و تشویق اطاعت از طریق احساس گناه در نظر می‌گیریم. رابطه خود را کاملاً از لحاظ پذیرفته شدن تعریف می‌کنیم. حتی اطاعت را توسط الزامات درمانی تغییر می‌دهیم. به عنوان مثال، اگر من نتوانم از نظر عقلانی یا عاطفی تشخیص دهم که پاکدامنی جنسی یا ماندن در یک زندگی مشترک دشوار برای من خوب است، پس ممکن است اذعان نمایم که چنین دستوراتی برای دیگران خوب است، اما خدا قصد نداشته که من ناشاد و ناکام باشم. به زبان الهیاتی، انجیل درمانی به ما تعلیم می‌دهد که نشانه‌های انجیل را دوست داشته باشیم، اما از الزامات انجیل اجتناب کنیم و با عینک سعادت و شادی خودمان در مورد هر دوی نشانه‌ها و الزامات انجیل بخوانیم.

مقدس بودن صرفاً رعایت قوانین یا حفظ کدهای بیرونی (مربوط به ظواهر) اخلاقی نیست. بلکه آزادی یک ذات جدید است.

بله، در هر یک از ما جسم در حال جنگ با روح است (اول پطرس ۲: ۱۱)، و این جنگ تا زمانی که خداوند ما را به خانه فراخواند، ادامه خواهد یافت. با این وجود، بار سنگینی نیست که مطابق با ذات جدید زندگی کنید، اگر آن را دارید. زندگی طبق ذاتی که ندارید، بار سنگینی می‌باشد. در واقع، خیلی بدتر از این حرف‌هاست. غیر ممکن است. آیا ممکن است مسئله این باشد که بعثت اینکه مقدس و جدا شده نیستید، نمی‌توانید مقدس و جدا شده زندگی کنید؟ همانطور که یکی از نویسندگان اخیر در مورد مقدس بودن گفته است:

برخی نظرسنجان و کارشناسان به دنیوی بودن کلیسا نگاه کرده و نتیجه گیری می کنند که تولد دوباره تفاوتی در نحوه زندگی مردم ایجاد نمی کند. ما باید به نتیجه متضادی برسیم؛ مثلاً، اینکه بسیاری از کسانی که به کلیسا می روند واقعاً از نو متولد نشده اند.^{۱۱}

مقدس بودن عبارت است از جدا شدن برای یک سرور جدید

اصلاً چرا تقدس مهم است؟

اخیراً یکی از همکارانی که در کلیسایم شرکت می کند، این سوال را از من پرسید. او عیسی را دوست دارد و به نظر می رسد زندگی مقدسی دارد. اما او از زمینه شریعت گرایی می آید و جدیداً کشف کرده که نجات فقط بوسیله فیض است، او از ترس دست کم گرفتن انجیل، نمی خواست در مورد تقدس و اطاعت صحبت کند. رویکردش این بود که اعتماد کند فیض خدا زندگی اش را سر و سامان می دهد.

تقدس اهمیت دارد، زیرا «جدا شدن» به معنای جدا شدن برای یک سرور جدید است. این یکی از دروس رومیان ۶ می باشد.

پولس این فصل را با یک نوع خفیف تر از سوال همکار من شروع می کند: «پس چه گوئیم؟ آیا به گناه کردن ادامه دهیم تا فیض افزون شود؟» (آیه ۱). اگر به خاطر آنچه که مسیح انجام داده است بطور کامل توسط خدا بخشیده و پذیرفته شده ایم، چرا به گناه کردن ادامه ندهیم؟

پولس پاسخ خود را با اشاره به تعمید ما آغاز می کند: ما در تعمید با مسیح دفن شدیم و با او از قبر برخاستیم (آیات ۲-۵). سپس این موضوع را توضیح می دهد. قبلاً ما «برده گناه بودیم» (آیه ۶)، چون ذات ما بر ما حکمرانی می کند و ذات ما بوسیله گناه فاسد شده است. بنابراین گناه سرور و ارباب ما بود.

۱۱. Kevin DeYoung, The Hole in Our Holiness: Filling the Gap between Gospel Passion and the Pursuit of Godliness (Wheaton, IL: Cross way, 2012), 18.

اما اکنون خود قدیمی ما مرده است. خدا زندگی جدیدی در مسیح به ما بخشید، زندگی ای که به قیمتی خریداری شده است. یعنی ما اکنون ارباب جدیدی داریم و زندگی ما از الگویی که او تعیین کرده پیروی می کند.

عیسی در زندگی زمینی خود، گناه را خدمت نکرد، بلکه خدا را خدمت نمود. به خاطر ما «برای گناه مُرد» و «برای خدا زندگی می کند» (آیه ۱۰). از طریق اتحاد ما با مسیح بوسیله تعمید در مرگ و رستاخیز او، به یک سرور جدید وفادار شده ایم. ما عادت داشتیم بدن های خود را «بعنوان ابزاری برای ناراستی» در خدمت گناه بگذاریم. اما اکنون، به عنوان قومی که «از مرگ به حیات آورده شده اند»، زندگی خود را در خدمت خدا قرار می دهیم، به عنوان ابزاری در دستان خدا «برای عدالت» (آیه ۱۳).

بنابراین تقدس اهمیت دارد، زیرا نشان می دهد که سرور و ارباب ما کیست. مسیحیان با صدای طبل متفاوتی رژه می روند! ما به دستورات متفاوتی واکنش نشان می دهیم. و جهان متوجه می شود. دنیا ابتدا ما را به عنوان یک توهین «مسیحی» نامید. اما این نامی بود که ما از دریافت آن خیلی خوشحال شدیم، زیرا نشان می دهد که وفاداری ما به کیست. این وفاداری و تبعیت متفاوت توضیح می دهد که چرا مسیحیان همیشه با آزار و اذیت روبرو بوده اند. ما همان اهداف و دستوراتی را دنبال نمی کنیم که همه افراد اطراف مان دنبال می کنند. زندگی ما دنیا را تایید نمی کند، بلکه با آن مخالف است. و دنیا مخالفت با خودش را هرگز با روی خوش قبول نکرده است.

یکبار دیگر، تفاوت بین انجیل درمانی و انجیل کتابمقدسی چیست؟ در انجیل درمانی، عیسی آمده است که خلاء را در قلب شما پر کند. در انجیل کتابمقدسی، او آمده است که خداوندی خود بر زندگی شما را برقرار کند.

انجیل درمانی انکار نمی کند که عیسی مسیح خداوند است. فقط آن را نادیده می گیرد. اما همان تأثیر را دارد، زیرا نیاز مقتدرانه قلب من به محبت و پذیرش چالش نشده باقی مانده است. ممکن است من اعتراف کنم که عیسی خداوند است، اما خداوندی او هرگز مرا به رنج کشیدن و جفا دیدن نمی کشاند. هرگز با گناهانم مقابله نخواهد کرد، مخصوصاً از طریق تصحیح توسط سایر مسیحیان. هیچ وقت از من نمی خواهد که فرزندانم را به جای سوق دادن به یک حرفه محترم، به خدمت کردن

به او تسلیم کنم. من سرور زندگیم باقی می‌مانم، و نیاز من به احساس امنیت و محبت شدن همچنان اصل حکمرانیم باقی می‌ماند.

وفاداری و تبعیت موضوع را نشان می‌دهد. عیسی کاملاً صریح گفت که «سپس رو به شاگردان کرد و فرمود: «اگر کسی بخواهد مرا پیروی کند، باید خود را انکار کرده، صلیب خویش برگیرد و از پی من بیاید» (متی ۶: ۲۴).

اگر مسیحی باشید، وفاداری و تبعیت شما به مسیح، خودش را از طریق نحوه استفاده شما از پول، زمان، بدن تان، شغل تان، خانه تان نشان می‌دهد. خودش را در نحوه محبت کردن به همسر یا فرزندان تان نشان خواهد داد. خودش را در نحوه رفتار شما با کلیسای مسیح نشان خواهد داد.

من نمی‌گویم در عرض یک روز پیروی از مسیح را یاد می‌گیریم. من واقعاً به عنوان یک کودک به مسیح ایمان آوردم. اما هرچه بزرگتر شدم، چیزهای دیگری برای بدست آوردن وفاداری و تبعیت من جنگیدند: مثلاً دخترها، موفقیت تحصیلی و حرفه‌ای در پزشکی. وقتی به کالج رفتم، می‌دانستم که باید دست به انتخاب بزنم. تا ابد شکرگزار خدا هستم که در طول سال اول تحصیل مرا محکم در دستانش گرفت و رها نکرد. اکنون، سی سال بعد از آن زمان، کاش می‌توانستم بگویم که در سه دهه گذشته تعهدی بی‌وقفه و پیوسته به مسیح نشان داده‌ام. متأسفانه، همچنان کشش اربابان دیگری را احساس می‌کنم. باز هم مجبورم به رومیان ۶ برگردم، از دودلی خود توبه کنم، و به نصیحت پولس توجه کنم که «خودم را نسبت به گناه مُرده بدانم» و «خودم را به خدا تقدیم کنم».

تبعیت و وفاداری به یک ارباب جدید این نیست که «یک بار انجام شد و تمام شد». بلکه مدام آزمایش می‌شود و تجدید می‌گردد. مانند سربازی است که موقع ثبت نام، برگه تبعیت و وفاداری خود را امضا می‌کند، اما هر بار که به افسری ادای احترام نظامی می‌کند، آن وفاداری و تبعیت را تجدید می‌نماید. مسیحیان هم همینطور هستند. ما در تعمیم وفاداری خود را امضا کردیم و رومیان ۶ به ما می‌گوید هر روز معنای تعمیم خود را در نظر بگیریم: ما برای گناه مُرده‌ایم و برای خدا در مسیح زنده هستیم.

یک محبت جدید

سرانجام، مسیحیان مقدس هستند زیرا برای یک محبت جدید جدا شده‌اند.

«ای عزیزان، یکدیگر را محبت کنیم، زیرا محبت از خداست و هر که محبت می‌کند، از خدا مولود شده است و خدا را می‌شناسد. آن که محبت نمی‌کند، خدا را نشناخته است، زیرا خدا محبت است. محبت خدا این چنین در میان ما آشکار شد که خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاد تا به واسطه او حیات داشته باشیم. محبت همین است، نه آنکه ما خدا را محبت کردیم، بلکه او ما را محبت کرد و پسر خود را فرستاد تا کفاره گناهان ما باشد. ای عزیزان، اگر خدا ما را این چنین محبت کرد، ما نیز باید یکدیگر را محبت کنیم. هیچ کس هرگز خدا را ندیده است؛ اما اگر یکدیگر را محبت کنیم، خدا در ما ساکن است و محبت او در ما به کمال رسیده است.» (اول یوحنا ۴: ۷-۱۲)

چطور می‌توانید مطمئن باشید که دوباره متولد شده‌اید؟ از این که چه کسی را دوست دارید، مشخص می‌شود. مسأله اساسی درباره اینکه ما موجوداتی گناهکار هستیم و به صطلاح سقوط کرده‌ایم، این است که ما خودمان را محبت می‌کنیم و دوست داریم، بجای اینکه خدا و همسایه خود را محبت کنیم. دل‌های ما آنطور که جهان بینی درمانی تعلیم می‌دهد، منفعل و نیازمند محبت و جویای محبت در جاهای اشتباه نیست. بلکه دل ما فاسد است. ما خودمان را بجای خدا دوست داریم. ما خودمان را دوست داریم، نه همسایه‌مان را. وقتی بدنبال محبت می‌گردیم، محبت مردم را به محبت خدا ترجیح می‌دهیم، زیرا مردم ما را در عین حالی که در گناه هستیم تایید می‌کنند. شاید خدا وعده می‌دهد علی‌رغم آن کسی که هستیم ما را محبت می‌کند، اما این به اندازه کافی خوب نیست.

هنگامی که ما از طریق مسیح تبدیل شدیم، مقدس گشتیم، مختون شدیم و تعمید گرفتیم در حیات خود خدا، خدا «در ما زندگی می‌کند و محبت او در ما کامل می‌شود.» محبت ما تغییر می‌کند. خدا ذات جدیدی به ما می‌دهد که خدا را محبت

می کند و دیگران را محبت می نماید. محبت خدا ما را تغییر می دهد و مدرکش محبت ایثارگرانه و فداکارانه ما است.

آیا مشکل تبدیل محبت عیسی نسبت به ما، راه حلی درمانی برای شکست هایمان می بینید؟ درست است که محبت عیسی به گونه ای ما را پر می کند که هیچ چیز دیگری نمی تواند. اما انجیل درمانی مرا در مرکز محبت خودم نگاه می دارد، و فقط وقتی دیگران را محبت خواهم نمود که احساس کنم خودم اشباع شده ام. یوحنا ی رسول می گوید که محبت این است: نه اینکه عیسی احساس کرد پر و کامل و تصدیق شده است، بلکه اینکه خالی شده، آسیب دیده و شکسته بود و در نهایت بوسیله غضب خدا برای گناهان ما مجازات شد. و درست در همان زمان است که مسیح بیشترین محبت را به ما نمود. مسیحیانی که با مسیح دفن شده و قیام کرده اند نیز فرا خوانده شده اند تا خدا و همسایه را محبت نمایند حتی وقتی که احساس نمی کنند از محبت خدا اشباع شده اند.

ما در میانه رنج و آزار دیدن محبت می کنیم. وقتی به نظر می رسد خدا غایب است، ما مسیحیان محبت می کنیم. وقتی علیه ما گناه کرده اند، ما مسیحیان محبت می کنیم. ما محبت نمی کنیم بخاطر اینکه احساس می کنیم مورد محبت قرار گرفته ایم. ما محبت می کنیم چون مورد محبت قرار گرفته ایم و آن محبت، ما را عوض کرده است.

انجیل درمانی یک انجیل نصف حقیقت است. به ما می گوید که ما از طریق مسیح توسط خدا محبت شده ایم و بنابراین خلائی که داشتیم شفا یافته است. اما کل حقیقت خیلی بهتر از این است. ما را از خرده پادشاهی دل نیازمندان مان بیرون می آورد، تغییر می دهد و برای خدمت پادشاه محبت جدا می سازد.

همه شما از طریق مسیح، مقدس اعلام شده اید. و به فیض خدا، این همان چیزی است که خواهید شد.

متمایز، نه طراحی شده

پیآمدهایی برای زندگی شراکتی کلیسا

قبل از اینکه شلوار جین‌هایی بنام طراحان مد وجود داشته باشد را یادتان می‌آید؟ آن زمان‌ها به فروشگاه می‌رفتید و یک شلوار جین معمولی می‌خریدید، چون فقط همین یک نوع بود.

این مسئله در اواسط دهه ۷۰ تغییر کرد. بیاد دارم که مارک شلوار برای بچه‌های مدرسه خیلی مهم بود. مارک‌ها یک راه ضروری برای نشان دادن اینکه کی بودید و به چه گروهی تعلق داشتید، تبدیل شدند.

با این وجود، میل به تعلق داشتن به یک گروه در دهه ۷۰ میلادی ابداع نشده است. برندسازی خیلی ساده، ابزار جدیدی به ما دادند تا کاری را انجام دهیم که مردم هزاران سال است که انجام داده‌اند. دست کم از زمان برج بابل، مردم به طریقی خودشان را دسته بندی کرده‌اند. بودن در کنار افراد «مانند خودمان» باعث می‌شود احساس کنیم امنیت داریم، درک می‌شویم و قدرمان دانسته می‌شود. وقتی همه شبیه هم هستیم، درگیری کمتری بوجود می‌آید. بنابراین فرهنگ به طبقات تقسیم می‌شود. طبقات نیز با توجه به سبک زندگی تقسیم می‌شوند. خیلی زود، کنسرت‌ها، سالن‌های بولینگ و باشگاه‌های تیراندازی و کلیساها با «گروهی مثل ما» پر می‌شوند.

رهبران کلیساها در قرن بیستم با تکیه بر نظریه‌های مبشرینی مانند دونالد مک گاوران Donald McGavran درباره رشد کلیسا، کشف نمودند که با کنار گذاشتن رویکرد «یک ساینز متناسب با همه» می‌توانند کلیساهای خود را سریعتر رشد بدهند. بنابراین آنچه را که ما ممکن است جنبش کلیسای طراح بنامیم، شروع کردند. این

روزها کلیساهای نسل بومر Boomers، کلیساهای نسل ایکس و کلیساهای هزاره^{۱۲} وجود دارد. ما کلیساهای حومه شهری داریم با صندلی سینما و جالوانی و همچنین کلیساهای شهری پر جنب و جوش و مدرن داریم که مانند کلوب‌های محله هستند. در اکثر موارد، هدف این است که کلیسا کمتر احساس «کلیسا بودن» بکند و مثل بازاری بشود که یک محصول بخصوص را عرضه می‌کند. بنابراین برنامه‌های کلیسا منافع طبیعی مخاطبین هدف را منعکس می‌کنند. لباس کارکنان مخصوص است. استراتژی این است که ظاهر خیلی مهم می‌باشد. بزرگترین کلیساهای آمریکا همه از این اصل پیروی می‌کنند. بالاخره، اینها افراد شبیه خودشان را جذب می‌کنند. واقعاً کبوتر با کبوتر، باز با باز، کند هم جنس با همجنس پرواز.

ولی آیا این مسئله مسیحی است؟

آموزه کتاب مقدسی تبدیل، در واقع چیز متفاوتی را آموزش می‌دهد. تعلیم می‌دهد که مسیحیان و کلیساها باید متمایز باشند، نه طراحی شده. ما باید از جهان جدا شویم، نه اینکه همشکل آن شویم. و این یک تمایز کلیساست که به حقیقت پیام ما اعتبار می‌بخشد.

حالا من به عنوان یک فرزند بنیادگرایی، می‌خواهم سریعاً تصدیق کنم که این تمایز اغلب به سوی مقاصد غلطی دنبال شده است. ما لباس‌های مختلفی پوشیده‌ایم، از ورق بازی و فیلم اجتناب کرده‌ایم، غیر مسیحیان را پائین‌تر از خودمان می‌دیدیم، و سپس بخاطر این کارها بعنوان نشانه‌ای از تقدس مان دچار یک غرور احمقانه می‌شدیم. با این وجود، کتاب مقدس به سبک‌ها و آن چیزهایی که ترجیح می‌دهیم علاقه‌ای ندارد، بلکه به کیفیت زندگی و محبت‌های ما علاقه‌مند است. آموزه تبدیل به این معنی است که یک کلیسا باید یک جمع متمایز باشد.

۱۲. متولدین بین سالهای ۱۹۴۶ تا ۱۹۶۴ را نسل بومر، متولدین بین ۱۹۶۵ تا ۱۹۸۰ را نسل ایکس و ۱۹۸۱ تا ۱۹۴۴-۴۶ را نسل هزاره می‌خوانند.

یک جماعت متمایز

در طول کتابمقدس، خدا قوم خود را فرامی خواند که متمایز باشند. از باغ عدن، تا کشتی نوح، تا قوم خدا در مصر و بیابان، تا اسرائیل در سرزمین موعود، تا پطرس که کلیسا را «غریبان و بیگانگان» توصیف می کند (اول پطرس ۲: ۱۱)، کتابمقدس قوم خدا را به زندگی متمایز فرا خوانده است، حتی هنگامی که قوم ها را دعوت می کنند تا به آنها بپیوندند. مشکل این است که ما اغلب اوقات می خواهیم مانند دنیا باشیم. اسرائیل عهد عتیق پادشاهی می خواست تا بتواند مانند ملت ها باشند. کلیسای مسیحی می خواست با سخنرانی های فانتزی اش نشان دهد که چقدر از نظر فرهنگی و مُد با زمانه ارتباط دارد. انجیلی های امروزی نگران این موضوع هستند که آیا دنیا فکر می کند ما به اندازه کافی باهوش هستیم، به اندازه کافی از نظر سیاسی زیرک هستیم، به اندازه کافی از نظر فرهنگی دانا هستیم.

اما پولس برنامه متفاوتی دارد:

«زیر یوغ ناموافق با بی ایمانان مروید، زیرا پارسایی و شرارت را چه پیوندی است و نور و ظلمت را چه رفاقتی؟»

زیر یوغ ناموافق با بی ایمانان مروید، زیرا عدالت و شرارت را چه پیوندی است و نور و ظلمت را چه رفاقتی؟ مسیح و بلیعال را چه توافقی است و مؤمن و بی ایمان را چه شباهتی؟ و معبد خدا و بتها را چه سازگاری است؟ زیرا ما معبد خدای زنده ایم. چنانکه خدا می گوید:

«بین آنها سکونت خواهم گزید

و در میانشان راه خواهم رفت،

و من خدای ایشان خواهم بود

و آنان قوم من خواهند بود.»

پس، خداوند می گوید:

«از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید.

هیچ چیز نجس را لمس نکنید

و من شما را خواهم پذیرفت.»

«من شما را پدر خواهم بود

و شما مرا پسران و دختران خواهید بود،
 خداوند قادر مطلق می گوید.»
 پس ای عزیزان، حال که این وعده‌ها از آن ما است، بیایید خود را از
 هر ناپاکی جسم و روح بزداییم و با ترس از خدا، تقدس را به کمال
 رسانیم. (دوم قرنتیان ۶: ۱۴ - ۱: ۷)

پولس تصاویر متعددی را ردیف می کند که همگی مرز میان کلیسا و دنیا را بطور
 واضحی علامت گذاری می کند. کلیسای محلی یک «مشارکت»، یک «هم یوغی»
 جماعتی است که در «نور» هستند بجای «تاریکی»، در «مسیح» هستند بجای «بلعالم»،
 «ایماندار» هستند نه «بی ایمان»، مشخصه شان «عدالت» است نه «بی قانونی».

پولس درباره کسانی صحبت نمی کند که می توانند در جلسات کلیسا حاضر
 شوند. او درباره تعهدات عهدی کلیسای قرن تنس نسبت به یکدیگر صحبت می کند و
 اینکه آنها چگونه با مسیح و یکدیگر تشخیص هویت داده می شوند. آنها با یکدیگر،
 «معبد خدا» هستند.

یک کلیسا گروهی از مسیحیان است که یکدیگر را در مسیح زیر یک یوغ قرار
 داده اند (متی ۱۱: ۲۹ - ۳۰ را ببینید). قرار نیست آنها خود را از دنیای بی ایمان دور
 کنند یا افراد عجیب و غریبی باشند. اما اعضای یک کلیسا باید در ترس خدا مشخصاً
 سوا، جدا شده و متمایز باشند.

با این وجود، چقدر ساده است که خودمان را فریب دهیم که داریم سعی می کنیم
 قابل دسترس و مرتبط با دنیا باشیم، وقتی که در واقع بدنال تایید دیگران هستیم. پس
 کلیساهای ما را به گونه ای طراحی می کنیم که جمعیتی را جذب کند، اما در جریان
 این کار، با قدرت و پیام انجیلی که موعظه می کنیم، تضاد می ورزیم. ما اعتماد و
 اطمینان واقعی خودمان را آشکار می کنیم و اجازه می دهیم دنیا کلیسا را شکل دهد.

جماعت متمایز ما باید چگونه باشد؟ طبق کتاب مقدس، تمایز ما باید شامل زندگی
 مقدس و محبت ایثار گرانه باشد.

زندگی مقدس

پطرس رسول ما را به تقدس فرا می خواند. او می نویسد: «چون فرزندان مطیع، دیگر مگذارید امیال دوران جهالت به زندگیتان شکل دهد. بلکه همچون آن قدّوس که شما را فرا خوانده است، شما نیز در همه رفتار خویش مقدّس باشید؛ چرا که نوشته شده است: «مقدّس باشید، زیرا من قدّوسم» (اول پطرس ۱: ۱۴-۱۶). این همان چیزی است که خدا از کسانی که با «خون گرانهای مسیح، آزاد شده اند» می خواهد (آیات ۱۸ و ۱۹).

این مسئله بطور عمومی برای کلیسای محلی به چه معناست؟ یعنی کل جماعت ما باید تفاوت چشمگیری با فرهنگ پیرامون خود داشته باشد، نه فقط به این دلیل که هر یک از ما بطور خصوصی مسیح را پیروی می کنیم، بلکه به این دلیل که شهادت کل جماعت را کاملاً جدی می گیریم. ما درک می کنیم که زندگی ما دیگر از آن ما نیست، درک می کنیم که ما به یکدیگر تعلق داریم زیرا همه ما متعلق به مسیح هستیم. به همین منوال، پطرس در ادامه ما را به عنوان یک «قوم مقدس» توصیف می کند، غریبان و بیگانگانی که «اما شما ملتی برگزیده و مملکتی از کاهنان و امتی مقدّس و قومی که مُلک خاص خداست هستید، تا فضایل او را اعلام کنید که شما را از تاریکی به نور حیرت انگیز خود فرا خوانده است... پیش از این قومی نبودید، اما اکنون قوم خدایید؛ زمانی از رحمت محروم بودید، اما اکنون رحمت یافته اید» (اول پطرس ۲: ۹، ۱۱-۱۲).

به عنوان یک کلیسا، جدی گرفتن تقدس همچنین به معنای انجام انضباط اصلاحی کلیساست. بعنوان مثال، پولس به کلیسای قرنتس می گوید که مردی را که نحوه زندگی اش حتی از نظر دنیا شرم آور و افتضاح بود از مشارکت خود اخراج نمایند (اول قرنتیان ۵). او از آنها می خواهد که آن مرد را به خاطر خودش از کلیسا اخراج کنند (تا توبه کند)، به خاطر گوسفندان ضعیف تر (تا گمراه نشوند) و به خاطر دنیای خارج (تا به قدرت تبدیل کننده انجیل اعتماد کنند). پولس نمی خواهد کسی در مورد معنای مسیحی بودن گیج شود. او می داند که مشکل گناه نیست. گناه مسیحیان واقعی. مشکل گناه توبه نشده در مسیحیانی است که وقتی با گناهان

برخورد می‌شود، آن را ادامه می‌دهند. انجام چنین کاری کاملاً مغایرت دارد با پیرو مسیح بودن. پولس می‌داند که اعتبار کل پیام کلیسا در خطر بود.

گاهی اوقات محبت باید حرف‌های سختی بگوید. ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که ماهیت دل را می‌شناسیم، اما می‌توانیم با تصحیح گناهان توبه نشده، یکدیگر را در مبارزه برای تقدس یاری کنیم. ما معمولاً این کار را از طریق اصلاح خصوصی، هر از چند گاهی از طریق تذکر عمومی انجام می‌دهیم و به ندرت در صورت گناه توبه نشده شخص را از شام خداوند و عضویت کلیسا محروم می‌کنیم. نظم و انضباط کتاب مقدس کلیسایی مربوط به شریعت یا قضاوت نیست. بلکه از روی محبت است، هم نسبت به کسی که مورد برخورد قرار گرفته و هم نسبت به دنیای تماشاگر که نیاز دارد بفهمد که عیسای مسیح از طریق انجیل واقعاً زندگی ما را عوض می‌نماید.

محبت ایثارگرانه

نهایت، کلیساهای ما باید بوسیلهٔ جماعتی محبت ورز متمایز باشند. عیسی گفت: «به شما حکمی تازه میدهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستم اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» (یوحنا ۱۳: ۳۴-۳۵).

عیسی به ما می‌گوید شهادت ما بستگی به محبت کردن به یکدیگر دارد، همانگونه که او ما را محبت نموده است. او چگونه ما را محبت نموده است؟ با روی صلیب رفتن. ما چگونه باید یکدیگر را محبت کنیم؟ با بخشیدن یکدیگر و فدا کردن جان خود برای یکدیگر.

همانطور که حکایت انجیل در کتاب اعمال پیش می‌رود، می‌آموزیم که این محبت متقابل در مسیح فقط برای مسیحیان یهودی نژاد نیست. محبت مسیح شامل غیر یهودیان نیز می‌شد. پولس بعداً ملاحظه می‌کند که حکمت و قدرت و فیض فوق‌العاده خدا از طریق محبت و اتحاد یهودیان و ملت‌ها بعنوان یک انسانیت جدید برای دنیا به نمایش گذاشته می‌شود (افسیان ۳: ۱۰).

از این گذشته، نیازی به حکمت و قدرت خدا نیست تا کسانی که مثل ما هستند را محبت کنیم. این کار آسانی است. عیسی ملاحظه می کند که حتی باجگیران نیز دوستانی دارند (متی ۵: ۴۶). اما مسیح هنگامی ما را محبت نمود که هنوز دشمنان او بودیم. و محبت نمودن مانند مسیح به معنای محبت کردن به آن کسانی است که کاملاً با ما متفاوت هستند، و این محبت است که به قدرت انجیل احتیاج دارد.

اخیراً کلیسای ما یک پروفیسور هنر را تعمیم داد که از نظر زیبایی شناسی بسیار خبره است. پروفیسورهای هنر دقیقاً به ترکیب جمعیتی ما که اکثراً کارگران صنعتی و اهل موسیقی پاپ هستند، نمی خورند. در مصاحبه برای عضویت کلیسا، از او پرسیدم که چرا کلیسای ما را انتخاب کرده است. او اعتراف نمود که احساس کرده که از نظر فرهنگی با ما متفاوت است. اما با توجه به اینکه تازه مسیحی شده بود، می دانست که به آدم هایی درست مانند خودش نیازی ندارد. تمام عمرش چنین آدم هایی دور و برش داشته بود. او به کسانی نیاز داشت که مسیح وجه مشترکشان باشد و بدون هیچ دلیل دیگری او را محبت نمایند.

به خاطر مسیح، من وجه اشتراک بیشتری با یک بیوه بازنشسته در کلیسای خودمان دارم تا با یک پدر غیر مسیحی که هم سن و سال خودم است و مثل من از پیاده روی و چادر زدن در طبیعت خوشش می آید. به خاطر مسیح، یک تاجر میانسال و سفید پوست وجه اشتراک بیشتری با یک زن بومی آمریکایی جوان در کلیسای خودش دارد تا با یک غیر مسیحی که عضو کلوپ روتاری Rotary Club خودش می باشد. از نظر دنیا، این مسئله مسخره به نظر می آید، ولی حقیقت دارد. و تنها راه توضیح دادنش، انجیل عیسای مسیح است که ما را یکی می سازد.

تفاوت اساسی میان یک کلوپ و یک کلیسا یکی بودن محبت آمیزی است که در انجیل داریم، و به همین دلیل است که نباید کلیساهای خود را طوری طراحی کنیم که شبیه باشگاه باشد. کلوپ ها، گروه های متشکل از افراد شبیه هم و کلیساهای طراح مکان هایی هستند که «افراد شبیه ما» با هم جمع می شوند تا از مشترکاتشان لذت ببرند. اما کلیسای واقعی کلیسایی است که در آن برای اینکه به یکدیگر به شدت محبت کنیم، نیازی به وجه اشتراک دیگری غیر از مسیح نداریم.

این مسئله عملاً چگونه است؟ اینطور که کلیساها از سیستم همیشگی خودشان خارج می‌شوند تا مهاجران و دانشجویان بین‌المللی مسیح را پیدا کرده و خوش آمد گویند. اینطور که کلیساهای سفیدپوست ثروتمندتر به کلیساهای غیر سفیدپوست فقیرتر کمک می‌کنند و از آنها یاد می‌گیرند. اینطور که ترجیحاً به خرج خودمان کلیسا بنا می‌کنیم، تا اینکه بخواهیم تعداد جلسات پرستشی کلیسا و ساختمانهای آموزشی‌مان را زیادتر کنیم. اینطور که گروهی از جوانان مجرد کلیسا شب جمعه‌ای به ملاقات یکی از سالخوردگان کلیسا که از عوارض سخته رنج می‌برد، می‌روند تا سرود بخوانند و او را تشویق نمایند. این اتفاق واقعاً در کلیسای ما رخ داد. پرستار آن زن مسن پرسید که آیا او فرد مشهوری است که اینقدر ملاقات کننده دارد. جوانانی که آنجا رفته بودند، جواب دادند: «نه، مشهور نیست. یکی از اعضای کلیسای‌مان است.»

اگر کلیسای‌تان یک کلیسای نسل بومر است، جذب کردن افراد بومر نسبتاً ساده است. در مورد کلیسای نسل ایکس و مدرن نیز همین مسئله صدق می‌کند. یا می‌توانید چند تا جلسه با چند سبک مختلف داشته باشید تا هر کسی بتواند افراد شبیه خودش را پیدا کند. اما مگر این کار کلوپ‌ها و باشگاه‌ها نیست؟ برای چنین چیزهایی چه احتیاجی به قدرت انجیل است؟

قدرت و حقیقت انجیل وقتی نشان داده می‌شود که کلیساها به گونه‌ای متفاوت زندگی می‌کنند (دنبال تقدس هستند)، به گونه‌ای متفاوت محبت می‌کنند (دشمنان‌مان را می‌بخشیم) و متفاوت به نظر می‌رسند (چند قومیتی، چند نسلی، متفاوت از نظر اقتصادی). هنگامی به عیسی و خبر خوش او شهادت می‌دهیم که محبت جماعت ما مرزهای رشد از نظر دنیا را در می‌نوردد، جماعتی که فقط بوسیله انجیلی که زندگی‌ها را تغییر می‌دهد، می‌تواند فهمیده شود.

دعوت کن، فروش

پیامدهایی برای بشارت ما

در سال ۱۸۹۲، فروشگاه لوکس و بسیار بزرگ مارشال فیلد و کمپانی در شیکاگو افتتاح شد. هر روز صبح، بنیانگذار و کسی که فروشگاه به اسمش بود، به آنجا سرکشی می کرد و مطمئن می شد که غرفه های خاص آنطور که باید و شاید، کار خودشان را انجام بدهند. یک روز صبح، او متوجه شد که یکی از مدیرانش با یک مشتری در حال بحث و جدل بود. او از آن مدیر پرسید: «اینجا چه کار می کنی؟» مدیر پاسخ داد: «دارم به شکایتی رسیدگی می کنم.» فیلد فوراً گفت: «نه، اینطور نیست. هر چیزی که این خانم می خواهد را به او بده!»^{۱۳}

در بازار آزاد در حال ظهور آمریکا، فیلد از اولین کسانی بود که متوجه شد مشتری پادشاه است. قبلاً ضرب المثل «خریدار، هوشیار باش» نشان دهنده رابطه میان خریدار و فروشنده بود. حالا، گسترش باور نکردنی رفاه و سعادت آمریکایی را اصل دیگری به پیش می برد: «همیشه حق با مشتری است.»

در قرن بیستم، بازاریابی توسعه پیدا نمود و نحوه تجارت دگرگون شد. در فروش محصولات تمرکز کمتری بر محصول و تمرکز بیشتری بر مشتریان شروع شد، خواسته های آنها و حتی احساس آنها نسبت به خودشان مورد توجه قرار گرفت (قیمت شیک بالا برای محصولی با کیفیت پایین). به عنوان مثال، پسی در دهه ۶۰ شروع به

۱۳. Lloyd Wendt, Give the Lady What She Wants! The Story of Marshall Field & Company (New York: Rand McNally, 1952), 223.

بهره‌برداری از به اصطلاح شکاف نسل‌ها کرد و ادعا کرد محصول آنها برای «نسل پستی» بود. این روش در نهایت بازاریابی سبک زندگی نامیده شد.

جای تعجب ندارد که طولی نکشید که این استراتژی‌های مصرف‌کننده محور، از بازار تجاری به بازار مذهبی رسیدند. در نیمه دوم قرن بیستم، مردم کمتر نگران «نجات» یا «بخشایش» بودند. آنها نیازهای دیگری را احساس می‌کردند: برای خوشبختی، هدف، رسیدن به آرزوها، آزادی از اعتیاد، زندگی جنسی رضایت بخش. بنابراین کلیساها با بشارت از روی «نیازهای احساس شده» پاسخ دادند. شما انجیل را تغییر نمی‌دهید؛ فقط به جای اینکه بر چیزهایی که مردم نمی‌خواهند، مثلاً بخشایش تاکید کنید، انجیل را از طریق چیزهایی که مردم می‌خواهند، مثلاً رسیدن به آرزوها و آزادی تبلیغ و عرضه می‌کنید. یک انجیلی مشهور پس زمینه فکری این مسئله را اینگونه شرح داده است: «اعتقاد عمیق من این است که هر کسی را می‌توان برای مسیح صید نمود اگر کلید قلب او را کشف نمایید ... گاهی اوقات خیلی سخت است. ولی محتمل‌ترین مکان برای شروع عبارت است از نیازهایی که شخص احساس می‌کند.»^{۱۴}

و این استراتژی حداقل در آمریکا جواب می‌دهد. کلیساها مملو از کسانی هستند که از زندگی بی‌هدف و بی‌سرانجام نجات یافته‌اند. اما آیا آنها از خدا و داوری او نجات یافته‌اند؟

آموزه کتاب مقدسی تبدیل پیامدهای بسیار زیادی برای رویکرد ما به بشارت دادن دارد. اگر تبدیل نتیجه کار خدا در دادن قلب‌های جدیدی به ماست که توبه می‌کند و به انجیل ایمان می‌آورد، پس بشارت دادن یک روش فروش نیست. و امری در مورد شناسایی نیازهای احساس شده و شکل دادن محصول انجیل متناسب با آن نیازها نیست. در مورد سفیری که از طرف یک رئیس جمهور اعزام می‌شود تا به کشور دشمن هشدار دهد، ولی آن سفیر فقط بر چیزی تاکید کند که فکر می‌کند آن کشور تمایل دارد بشنود، چه فکری می‌کنیم؟ بشارت عبارت است از اینکه پیام خدا را در میان می‌گذاریم، پیامی که درباره نیاز بسیار واقعی ما هشدار می‌دهد، چه این نیاز را

^{۱۴} Rick Warren, The Purpose Driven Church (Grand Rapids, MI: Zondervan, 1995), 219.

حس کنیم، چه حس نکنیم. آن پیام است که نیاز به پاسخ بسیار خاصی دارد. و آن پیام است که به طرز چشمگیری، گناهکارانی مثل من و شما را با قدرت روح القدس تبدیل می نماید

بنابراین سوالی که باید پرسیده شود این نیست که چگونه آن پیام را می فروشیم؟ بلکه چگونه می توانیم پیام را در میان بگذاریم؟ چالش ما تکنیک نیست، بلکه وفاداری و شفافیت است. قسمتهای کمی در کتاب مقدس وجود دارد که این مسئله را بهتر از دوم قرن تیان فصل ۴ توضیح می دهد، جایی که پولس بشارت دادن خودش را توصیف می نماید.

ساده ارائه دهید

اولا، باید پیام انجیل را به طور ساده در میان بگذاریم. پولس می نویسد:

« بلکه از روشهای پنهانی و ننگین دوری جسته ایم و به فریبکاری توسل نمی جویم و کلام خدا را نیز تحریف نمی کنیم، بلکه به عکس، با بیان آشکار حقیقت، می کوشیم در حضور خدا مورد تأیید وجدان همه باشیم. » (دوم قرن تیان ۴: ۲)

انجیل محتوای مشخصی دارد. بنابراین، بشارت موفقیت آمیز برای پولس، « بیان آشکار حقیقت » است، یا « اظهار راستی » است. بشارت موفقیت آمیز این نیست که سبب پاسخ مردم بشوید. اگر چنین بود، پولس وسوسه می شد که به « روشهای پنهانی و ننگین » متوسل شود. او ممکن بود از « فریبکاری » یا « تحریف کلام خدا » استفاده نماید و موعظه های خود را طوری ترتیب دهد تا آن چیزی که مردم می خواستند را بشنوند و بدین ترتیب شانس موفقیت خود را بالا ببرد. اما پولس می گوید که او از همه اینها « دوری جسته است ».

همچنین، اگر بشارت موفق آشکارا حقیقت را مطرح می کند، آنگونه که گاهی گفته می شود « همیشه انجیل را موعظه کنید. در صورت لزوم، از کلمات استفاده

کنید»، حرف خوبی نیست. ظاهراً هم خدا و هم پولس باور داشتند که در میان گذاشتن خبر خوش به کلمات نیاز دارد.

نه اینکه بگویم فقط یک شکل از کلمات وجود دارد. من متوجه شدم که بیاد داشتن عناوین خدا، انسان، مسیح و پاسخ سودمند است. اما روش‌های دیگری برای خلاصه کردن محتوی وجود دارد. در عین حالی که پیام سازماندهی و مرتب شده است، محتوی باید بصورت قابل فهم ارائه شود.

انجیل فقط این نیست که «خدا شما را دوست دارد» یا «عیسی به شما هدف می‌بخشد». انجیل یک زندگی مشترک خوشبخت یا موفقیت شغلی یا فرزندان موفق به شما وعده نمی‌دهد. ممکن است در این موارد کمک نماید، ولی هیچ تضمینی ارائه نمی‌دهد. مرکز انجیل این است که عیسی بعنوان جایگزینی برای گناهکاران مرد و دوباره برخاست و غضب عادلانه خدا را آرام نمود و ما را با خودش آشتی داد.

وقتی ما مزایای نیازهای احساس شده انجیل را تبلیغ می‌کنیم و از محتوای اصلی انجیل غافل می‌شویم، بشارت کتابمقدسی انجام نمی‌دهیم - بلکه کاری کمتر از این را انجام می‌دهیم. چه کسی آرامش، رضایت و خرسندی و یک زندگی بهتر خانوادگی را نمی‌خواهد؟ برای جواب مثبت به چنین پیشهاداتی، نیازی به تولد دوباره توسط روح القدس نیست. جورج بارنا George Barna، با بررسی نسل بومرهای که به کلیسا می‌روند، چیزهایی که بشارت نیازهای احساس شده به این مصرف کنندگان پیشنهاد می‌دهند را ملاحظه نمود.

آنها برای «یک بار پذیرفتن نقص و ضعف»، در عوض «صلح دائمی با خدا» را دریافت نمودند. نتیجه این بود که «میلیون‌ها بومر که دعای ایمان را گفتند و طلب بخشایش نمودند، زندگی خود را ادامه دادند، بدون اینکه عملاً چیزی عوض شده باشد...». آنها «این مسئله را به عنوان معامله‌ای دیدند که در آن می‌توانند از خدا سوءاستفاده کنند و آنچه را که می‌خواستند بدون هیچ عواقبی بدست آورند».^{۱۵}

۱۵. Quoted in David Wells, *Above All Earthly Pow'rs: Christ in a Post Modern World* (Grand Rapids, MI: Eerdmans, 2005), 302

یک آموزه صحیح تبدیل به ما تعلیم می دهد که خبر خوش را به صراحت به مردم بگوییم.

صادقانه ارائه دهید

دوماً، ما باید پیام انجیل را صادقانه ارائه دهیم، یعنی به مردم بگوییم که هزینه آن را به حساب بیاورند. پولس در باب بعدی دوم قرن‌تین به این هزینه اشاره می کند: مسیح «به خاطر همه مرد تا زندگان دیگر نه برای خود، بلکه برای آن کسی زیست کنند که به خاطرشان مرد و برخاست» (دوم قرن‌تین ۵: ۱۵). و پولس این را از عیسی آموخته بود: «زیرا هر که بخواهد جان خود را نجات دهد، آن را از دست خواهد داد؛ اما هر که به خاطر من و به خاطر انجیل جان خود را از دست بدهد، آن را نجات خواهد داد» (مرقس ۸: ۳۵؛ همچنین متی ۱۶: ۲۴ را ببینید).

هنگامی که از مردم نمی‌خواهیم هزینه را به حساب بیاورند و در عوض، مزایای نیازهای احساس شده را تبلیغ می‌کنیم، در واقع آنها را مستعد می‌کنیم که در رنج‌ها و سختی‌هایی که از راه می‌رسند، شکست بخورند. وقتی مادران جوان می‌میرند، فرزندان عصبان می‌کنند یا مردم شغل و کار خود را از دست می‌دهند، برای ایمان چنین کسانی به مسیح چه اتفاقی می‌افتد؟

تبدیل واقعی - تبدیلی که توأم با توبه است و بوسیله خدا عطا شده - رنج‌ها و سختی‌ها را تحمل می‌کند. آنها به مسیح ارج می‌گذارند، نه فقط به فوائد نیازهای احساس شده از جانب او. آیا دیوید برینر David Brainer که زندگی خوب خود در بوستون را رها نمود تا انجیل را میان بومیان آمریکایی ببرد، و در آنجا سل گرفت و مُرد، از تصمیم خود پشیمان شد؟ آیا آدونیرام جودسون Adoniram Judson که بعنوان یک مبلّغ، همسر و فرزندان خود را در برمه از دست داد، فکر کرد اشتباه کرده بود؟ آیا ویلیام ویلبرفورس William Wilberforce که شانس خود برای نخست وزیر انگلیس شدن را در مبارزه با تجارت برده فدا نمود، از انتخاب خود ناراحت شد؟ نه، آنها پشیمان و ناراحت نشدند. شهادت آنها همانند شهادت پولس بود: «زیرا رنجهای

جزیی و گذرای ما جلالی ابدی برایمان به ارمغان می آورد که با آن رنجهای قیاس پذیر نیست» (دوم قرن ثانی ۴: ۱۷).

با این حال، وقتی بشارت می دهیم طرز تفکر بازاریابی ما سبب می شود که هزینه شاگردی را به آهستگی اعلام کنیم. ما می ترسیم که تمام حقیقت را درباره پیروی از عیسی بگوییم. بنابراین جلال کمتری را می فروشیم. واقعیت این است که، عیسی زندگی کاملی به پیروان خود می دهد، اما این کاملیت عبارت از این است که بدانید زندگی شما دیگر از آن شما نیست، و برای جلال خدا زندگی می کنید. ما باید انجیل را صادقانه اعلام نماییم.

با فوریت ارائه دهیم

سوماً، بشارت کتاب مقدسی، پیام را با فوریت ارائه می دهد. فوریت های خود پولس را در نظر بگیرید: «پس سفیران مسیح هستیم، به گونه ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می کنیم که با خدا آشتی کنید» (دوم قرن ثانی ۵: ۲۰).

انجیل نیاز به پاسخ دارد. مسئله مرگ و زندگی در میان است. بنابراین، پولس به مردم التماس می کند که «آشتی کنند». این یک بشارت باحال و بدون رابطه و «شما چی فکر می کنید؟» نیست. بلکه بشارتی جدی، فروتنانه، صمیمانه، شفاف و فوری است.

منظور این نیست که پولس گستاخ است و مردم را تحت فشار می گذارد یا زبان بازی می کند. همانطور که دیدیم پولس از روش های پنهانی و شرم آور دوری می جوید. او در جهت از بین بردن موانع تلاش کرد (رومان ۱۴: ۱۳؛ اول قرن ثانی ۸: ۹). و در مورد نحوه نزدیک شدن به گروه های مختلف مردم با ملاحظه بود (اول قرن ثانی ۹: ۲۰-۲۳). بنابراین جدیت و فوریت به معنای اهانت آمیز بودن یا تحت فشار قرار دادن نیست. بلکه بقول جمله مشهور ریچارد باکستر پیوریتن، به معنای این است که پولس «مثل یک مرد در حال مرگ برای کسانی که در حال مُردن بودند» موعظه می نمود.

چقدر فرهنگ پسامدرن با ما تفاوت دارد! ما سعی می کنیم پیام خود را تا حد امکان معتدل کنیم، انگار که در مورد انتخاب سبک زندگی صحبت می کنیم. اما مگر صحبت از مسئله مرگ و زندگی بصورتی که انگار انتخاب سبک زندگی است، به شنوندگان این پیام را منتقل نمی کند که ما در واقع ایمان نداریم که پیروی از مسیح، یک مسئله مرگ و زندگی است؟ بهر حال پیام رسان، همان پیام است.

هنگام اعلام انجیل، باید مردم را ترغیب کنیم که امروز توبه کنند و ایمان بیاورند. زندگی مثل یک بخار است، و نمی دانیم کی به پایان خواهد رسید. بنابراین کتاب مقدس می گوید اگر صدای خدا را می شنوید، «امروز» روز بازگشت است (عبرانیان ۴: ۷).

ما سفیرانی هستیم که پیامی از یک پادشاه داریم، نه فروشندگانی که در پی اغوای مشتری های خود هستند. ما باید فوراً از مردم استعفا کنیم.

با اطمینان ارائه دهید

آخر اینکه، پیام انجیل قدرتمند است. به کمک ما احتیاج ندارد. بنابراین، بشارت ما می تواند با اطمینان باشد.

پولس می داند نه اینکه هر کسی که پیام او را می شنود، مسیحی می شود. اما آیا روش او یا پیام ایراد دارد؟ نه. مشکل کوری روحانی غیر ایمانداران است. پولس می نویسد:

«حتی اگر انجیل ما پوشیده است، بر کسانی پوشیده است که در طریق هلاکتند. خدای این عصر ذهنهای بی ایمانان را کور کرده تا نورِ انجیلِ جلالِ مسیح را که صورت خداست، نبینند.» (دوم قرنتیان ۴: ۳-۴)

پولس چگونه از پس این نابینایی بر می آید؟ نه با یک روش یا پیام بهتر. او می داند که خدا باید این کار را انجام دهد:

«زیرا ما خود را موعظه نمی کنیم، بلکه عیسی مسیح را به عنوان خداوند موعظه می کنیم، و از خود تنها به خاطر عیسی، و آن هم فقط به عنوان خادم شما سخن

می‌گوییم. ۶- زیرا همان خدا که گفت: «نور از میان تاریکی بتابد»، نور خود را در دل‌های ما تابانید تا شناخت جلال خدا در چهرهٔ مسیح، ما را منور سازد. ۷- اما این گنجینه را در ظروفی خاکی داریم، تا آشکار باشد که این قدرت خارق‌العاده از خداست نه از ما» (دوم قرنتیان ۴: ۵-۷)

همان خدایی که با گفتن یک کلمهٔ نور فیزیکی را آفرید، با گفتن یک کلمه سبب می‌شود که نور روحانی در تاریکی بی‌ایمانی بدرخشد. این مسئله نشان می‌دهد که «قدرت از آن خدا است و نه ما». پولس انجیل را با اطمینان اعلام می‌کند. او می‌داند که خدا از طریق پولس درخواست‌های خود را ارائه می‌دهد و سخنان خدا در جایی که مرگ و تاریکی وجود دارد، زندگی و نور ایجاد خواهد کرد.

چرا بیشتر اوقات انجیل را با دیگران در میان نمی‌گذاریم؟ فکر می‌کنم، بیشتر بخاطر ترس و دلسردی است. ما از نپذیرفته شدن می‌ترسیم و وقتی مردم پاسخ نمی‌دهند، دلسرد می‌شویم. از طرف دیگر، بعضی‌ها به بشارت دادن‌شان و اینکه سبب شده‌اند کسانی ایمان بیاورند و تبدیل شوند، افتخار می‌کنند. با این حال، هم کسانی که می‌ترسند و هم آنانی که افتخار می‌کنند، فراموش می‌کنند که تنها خداست که با قدرت جهان آفرین خود صحبت می‌کند. ما در مورد اینکه چه کسی مسئول بشارت است و چه کسی مسئول ثمر بشارت است، گیج می‌شویم. و وقتی گیج می‌شویم، به یکی از این دو حالت اشتباه می‌کنیم: یا دست از بشارت بر می‌داریم، یا کاملاً عملگرا می‌شویم بطوری که دست به هر کاری می‌زنیم که نتیجه بگیریم. و خیلی زود در گیر راه‌های پنهانی و شرم آوری می‌شویم که پولس از آنها دوری جسته بود و تبدیل شدگان دروغینی را ایجاد خواهیم کرد.

کار ما این است که پیام را صریح و صادقانه، به فوریت و با اطمینان اعلام کنیم. کار خدا نجات دادن و تبدیل است. شناخت این مسئله، چگونگی اندازه‌گیری موفقیت توسط ما را تغییر می‌دهد. موفقیت برای ما به نتایج یا اعداد و ارقام بستگی ندارد. بلکه به وفاداری ما بستگی دارد. من و شما مسئول نتایج نیستیم، بنابراین نیازی به فشار یا تحریف و دستکاری نداریم. ما تلاش نمی‌کنیم معامله‌ای انجام بدهیم، که - دوباره باید بگویم - تبدیل شدگان دروغین ایجاد می‌کند. در عوض، ما آزادیم که

محبت کنیم، تقاضا کنیم، حتی با کلمات هشدار دهنده و سخنان صلح آمیز استدعا و التماس کنیم.

این بشارت است: فراخوان محبت خدا از گناهکاران. ما سفیران و سخنگویانی هستیم که پیام را ارائه می‌دهیم. پیام واضح است: «پس سفیران مسیح هستیم، به گونه‌ای که خدا از زبان ما شما را به آشتی می‌خواند. ما از جانب مسیح از شما استدعا می‌کنیم که با خدا آشتی کنید. او کسی را که گناه را نشناخت، در راه ما گناه ساخت، تا ما در وی پارسایی خدا شویم» (دوم قرن‌تیاں ۵: ۲۰-۲۱). یک مسیحی آن پیام را به شما داد. شما با چه کسی می‌توانید آن پیام را در میان بگذارید؟

قبل از اطمینان دادن، ارزیابی کنید

پیامدهایی برای خدمت

تقریباً بیست سال پیش، من و خانواده برای تحصیلات تکمیلی به انگلیس نقل مکان کردیم. سالهای بسیار مهمی بودند، اما خیلی وقت پیش بود و از آن زمان تاکنون اتفاقات بسیاری افتاده است بطوری که تقریباً می توانم با خودم فکر کنم، «آیا واقعاً چنین کاری کردم؟» اما بعد می توانم به کاغذ قاب شده ای که روی دیوار آویزان است نگاه کنم، و مدرک کش آنجاست - یک دیپلم. من واقعاً آن کار را کردم. آن مدرک قاب شده مانند عکس های ما عمل می کند، مدرکی است از اینکه اتفاقی افتاده است که نمی خواهیم از خاطراتمان پاک شود.

بعضی اوقات اطمینان خاطر می خواهیم، نه به این دلیل که می ترسیم فراموش کنیم، بلکه به این دلیل که موضوع خیلی مهم است. افسر مهاجرت و گمرک حرف من را قبول نمی کند که من شهروند این کشور هستم. آنها مدرک می خواهند - یک پاسپورت. هر کسی می تواند بگوید پزشک یا وکیل است، اما من دوست دارم ببینم که دیپلمش روی دیوار دفتر کار آویزان شده است. یک مدرک و سند دیگری می باشد که او قانونی است.

با این حال برخی از مسائل هنوز هم مهم تر هستند، اما اثبات آنها سخت تر می باشد. آیا من محبت می شوم؟ آیا من اهمیتی دارم؟ و برای یک مسیحی، هیچ سوالی مهم تر از این نمی باشد که «آیا من ایمان دارم؟» سرنوشت ابدی ما به این جواب بستگی دارد. کجا مدرک کش را پیدا می کنیم؟

سوال مشخص و معلوم است

در فصل ۳، به طور خلاصه به موضوع اطمینان (از نجات) و «مدل تبدیل» تسالونیک‌ها اشاره کردم. می‌خواهم این موارد را بیشتر مورد بررسی قرار دهم، و همچنین در مورد اینکه کلیساها چگونه بدقت می‌توانند اطمینان حکیمانه و کتابمقدسی بدهند، مشورت عملی بدهم.

موضوع اطمینان در رابطه با سوال یک شکاک، «آیا مسیحیت حقیقت دارد؟» نمی‌باشد. بلکه در ارتباط با سوال یک مسیحی معترف، «آیا من ایمان دارم؟» می‌باشد. این سوال در مورد حقیقت نیست، بلکه در مورد اصالت و اعتبار است.

این یک سوال منطقی برای همه کسانی است که ادعا می‌کنند مسیحی هستند. ما هر روز فکری می‌کنیم و کارهایی انجام می‌دهیم که اعتبار اعتراف ما را زیر سوال می‌برد. به خودمان اجازه می‌دهیم از امیال گناه آلود لذت ببریم. طوری عمل می‌کنیم که انگار خدا از دست ما عصبانی است. مغرورانه کارهای خوب انجام می‌دهیم و فکر می‌کنیم که جایگاه ما با خدا را بهبود می‌بخشد. با وجود این همه مدارک مغایر، از کجا اطمینان می‌یابیم که ایماندار هستیم، و نه اینکه فقط داریم خودمان را گول می‌زنیم؟

اطمینان واقعی نهایتاً باید با نگاه کردن به مسیح یافت شود، نه با جستجو برای پیدا کردن شواهد فیض در زندگی ما. با این وجود، کتابمقدس به ما دستور می‌دهد که شواهد و مدارک را بررسی کنیم. «خود را بیازمایید تا ببینید آیا در ایمان هستید یا نه. خود را محک بزنید. آیا در نمی‌یابید که عیسی مسیح در شماست؟ مگر آنکه در این آزمایش مردود بشوید!» (دوم قرنتیان ۱۳: ۵). و کلیساهای ما به ما کمک می‌کنند تا این کار را انجام دهیم. آزمونی که حکیمانه صورت بگیرد، سبب ناراحتی کسی می‌شود که خودش را گول می‌زند و سبب آرامش خاطر کسی می‌شود که در خود شک و تردید دارد. اما این فصل را به همراه فصل بعدی بخوانید، که روی دیگر سکه را نشان می‌دهد: از یک طرف باید ایمان خود را آزمود، اما از طرف دیگر باید پذیرفت که ممکن است کسی مردود شود.

یک مسیحی از کجا اطمینان پیدا می‌کند؟ بیایید دو جواب ممکن را بررسی کنیم.

آیا چیزی است که به زبان آوردم؟

در فصل ۳ ذکر کردم که یک بار با سازمان بسیار معروفی برای یک رویداد بزرگ بشارتی کار کردم. آنها به ما آموزش دادند که مردم را به یک دعای ساده اعتراف و ایمان هدایت کنیم و سپس به آنها اطمینان دهیم که نجات یافته‌اند و مدرکش هم کارت تاریخ داری بود که به آنها می‌دادیم.

امروز مسیحیان برای اطمینان از اینکه ایمان آنها واقعی است به یک منبع اصلی نگاه می‌کنند: کلماتی که زمانی به زبان آوردیم. آیا دعای ایمان را به زبان آوردی؟ آیا به گناهانت اعتراف کردی؟ پس شما یک مسیحی هستید! این چیزی است که به عنوان یک کودک به من تعلیم داده شد. و از تعداد بیشماری از افراد همین را شنیده‌ام.

پیدا کردن دلیل به ظاهر کتابمقدسی برای اطمینان یافتن در چیزی که به زبان آورديم، زیاد دشوار نیست. پولس رسول می‌نویسد: «که اگر به زبان خود اعتراف کنی عیسی خداوند است و در دل خود ایمان داشته باشی که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت» (رومیان ۱۰: ۹). حقیقتاً که کارهای خوب ما را نجات نمی‌دهد؛ ما از طریق ایمان نجات می‌یابیم، ایمانی که با زبان خود اعتراف می‌کنیم.

اما ایمان چیست؟ یک دعا و یک اعتراف؟ اینجاست که سخنان پولس به تسالونیکی‌ها بسیار مفید می‌باشد. او می‌گوید که ایمان آنها «برای همه ایمانداران مقدونیه و اخائیه نمونه شد» (اول تسالونیکیان ۱: ۷). او ادامه می‌دهد، «خبر ایمانتان به خدا به همه جا رفته است ... زیرا خود آنها ... بیان می‌کنند و تعریف می‌کنند که چگونه شما بُتها را ترک کرده به سوی خداوند بازگشت نمودید تا خدای زنده و حقیقی را خدمت کنید و چگونه در انتظار ظهور پسر او عیسی که از آسمان می‌آید به سر می‌برید» (اول تسالونیکیان ۱: ۸-۱۰). پولس به دعایی که آنها به زبان آوردند اشاره نمی‌کند، بلکه به اعتماد زنده‌ای که آنها نشان می‌دهند.

ایمان اصیل سه جنبه دارد. اول، دانش و معرفت وجود دارد. شما نمی‌توانید چیزی که نمی‌دانید را باور کنید. دوم، توافق وجود دارد. کافی نیست که فقط این ادعا که عیسی زندگی کرد، به عنوان جانشین ما مُرد، و سپس از مردگان قیام کرد را بدانیم. شما باید با آن موافقت کنید. اما سوم اینکه، اعتماد شخصی نیز وجود دارد. این کافی نیست که بدانید و موافق باشید که صندلی برای نشستن است. ایمان به این معناست که روی صندلی بنشینید و اعتماد کنید که وزن شما را تحمل می‌کند. دیوها حقایق مربوط به عیسی را می‌دانند و با آنها موافق هستند. اما آنها به عیسی اعتماد ندارند (یعقوب ۲: ۱۷-۱۹).

تسالونیکیان فقط یک دعا به زبان نیاوردند. آنها به طور فعال در انجیل به خدا اعتماد کردند. پولس می‌گوید که ایمان آنها باعث شده که «از بتها به سوی خدا بازگشتند» (این عمل را توبه بخوانید) «تاخدای زنده و حقیقی را خدمت کنند، و منتظر ظهور پسرش از آسمان باشند» (این عمل را اعتماد بخوانید). ایمان آنها یک امید زنده بود، نه یک ایمان تاریخی.

وقتی در چیزی که زمانی به زبان آوردیم بدنبال اطمینان می‌گردیم، دو چیز اتفاق می‌افتد: ما به مردم اطمینان می‌دهیم که نجات یافته‌اند، وقتی که ممکن است چنین نباشد. و تضمین می‌کنیم که آنهایی که نجات یافته‌اند هرگز اطمینانی که نیاز دارند را پیدا نخواهند کرد. از این گذشته، اگر دعای ایمان را درست نگفته باشیم یا به‌اندازه کافی صادق نبودم، چه می‌شود؟ اگر فقط مطابق آن چیزی که دیگران انتظار داشتند عمل کرده باشیم، چه می‌شود؟ و اما و اگرهای بیشمار دیگر؟ من سالها با چنین تردیدهایی زندگی می‌کردم. بدون اینکه از ایمانم اطمینان داشته باشم، بارها و بارها دعای ایمان را به زبان آوردم، به امید اینکه این بار جواب خواهد داد.

بنابراین اگر اطمینان در چیزی که زمانی به زبان آوردیم پیدا نمی‌شود، کجا یافت می‌شود؟

آیا چیزی است که می بینید؟

با فرض اینکه کسی مسیح را اعتراف می کند، با اطمینان می تواند در آنچه دیگران در شما می بینند یافت شود. پولس خدا را شکر می کند برای مدرک فیضی که نشان می دهد تسالونیکیان ایمانداران واقعی هستند. او مطمئن است و می خواهد که آنها نیز مطمئن باشند.

ما می توانیم مشاهدات او را در سه دسته مرتب کنیم. اول، او شواهد کار روح القدس در تولد دوباره را خاطر نشان می سازد:

«ما همواره خدا را به خاطر وجود همه شما شکر می گوئیم و از شما در دعاهای خود نام می بریم، و پیوسته در حضور خدا و پدر خود، عمل شما را که از ایمان ناشی می شود و محنت شما را که محرک آن محبت است و پایداری شما را که از امید به خداوندان عسی مسیح الهام می گیرد، به یاد می آوریم. زیرا ای برادران که محبوب خداید، از برگزیدگی شما آگاهیم. چرا که انجیل ما تنها نه با کلمات، بلکه با قدرت و روح القدس و یقین کامل به شما رسید، چنانکه نیک می دانید به خاطر شما چگونه در میانان رفتار کردیم.» (اول تسالونیکیان ۱: ۲-۵)

پولس مسأله ایمان، امید و محبت آنها نسبت به خدا، و همچنین قدرت روح القدس و اطمینان کامل را برجسته می کند. در آیه ۶ او به خوشی روح اشاره می کند. مطمئناً، غیر مسیحیان محبت می کنند و با خوشی عمل می نمایند. اما پولس در اینجا چیزی متمایز را عنوان می کند، یعنی یک شباهت خانوادگی ایمانداران با پدر آسمانی شان. این مانند واکنشی است که مردم به عکسهای فرزندانم نشان می دهند: «وای! این لارنس، معلومه!» به همین صورت، ایمان، امید و محبت تسالونیکی ها نشان می دهد که از خدا متولد شده اند.

دوم، پولس اعتماد فعال و حال حاضر آنها را مشاهده می کند. او می نویسد:

«شما از ما و از خداوند سرمشق گرفتید و در رنج بسیار، کلام را با آن شادی که روح القدس می بخشد، استقبال کردید. ... زیرا کلام خداوند به واسطه شما نه تنها در مقدونیه و آخائیه طنین افکند، بلکه ایمان شما به

خدا در همه جا بر سر زبانهاست، آن گونه که دیگر نیازی نیست ما چیزی بگوییم. » (اول تسالونیکیان ۱: ۶، ۸)

آنها علی رغم درد و رنج خود، از پیام استقبال کردند. آنها انجیل را با دیگران در میان گذاشتند. و «امید پایدار» در آیه ۳ نشان می دهد که مخالفینی که تسالونیکیان با آنها روبرو بودند، بر طرف نشده است. این ایمان تاریخی نیست، دعایی که سال گذشته آن را به زبان آوردند. بلکه چیزی بود که مردم می توانستند در زمان حال ببینند.

سوم، پولس به الگویی از رشد اشاره می کند. آنها از سرمشق پولس پیروی می کنند (اول تسالونیکیان ۱: ۶). دیگران همان «گزارش» را ارائه می دهند (آیه ۹). ایمان آنها لحظه ای و موقتی نبود. ایمان شان محکم و استوار ادامه می یابد و امیدشان به انجیل را ترک نمی کنند (کولسیان ۱: ۲۳).

اطمینان از نجات یک پروژه جماعتی است. پولس و دیگران می توانند آنچه را که دیده اند گزارش دهند و طبق آن تسالونیکیان را ترغیب نمایند.

وقتی فهمیدیم که اطمینان فقط به آنچه من به زبان آوردم بستگی ندارد، بلکه به آنچه شما می بینید، آن وقت اتفاق شگفت انگیزی رخ می دهد. خیلی ساده، من دیگر به خودم خیره نمی شوم و از شما دعوت می کنم به من نگاه کنید. من هم به نوبه خودم به شما نگاه می کنم. زندگی مسیحی و کلیسا بجای اینکه درباره به خودم اطمینان دهم باشد، تغییر می کند و درباره به شما اطمینان بدهم می شود. ناگهان کلیسای محلی به هدیه فوق العاده خدا تبدیل می شود تا ما را تشویق و یاری نماید. کلیسای محلی دیگر مکانی برای به خود بالیدن و ژست گرفتن نخواهد بود، بلکه مکانی برای اشاره کردن به شواهد کار روح القدس در زندگی یکدیگر خواهد بود – یعنی یک اطمینان و تضمینی از همکاری ایمان.

آیا من ایمان دارم؟ لطفاً به من بگو

اینها هشت روشی هستند که در کلیسای محلی می توانیم به یکدیگر کمک کنیم که به سوال «آیا من ایمان دارم؟» پاسخ بدهیم.

اول، روند عضویت را کند کنید. پیوستن به یک کلیسا نباید سخت باشد، اما برخلاف کلیساهایی که من در آن بزرگ شدم، شما نباید بتوانید در اولین یکشنبه‌ای که در کلیسا شرکت می‌کنید، عضو شوید. یک پروسه را برای این کار قرار دهید. این پروسه ممکن است صرف ناهار با تازه واردین، یک کلاس عضویت و یک مصاحبه با شبان باشد. اگر کلیسای شما دارای جمعی از مشایخ می‌باشد، بگذارید مشایخ درخواست عضویت را بررسی و توصیه نمایند. اگر کلیسای شما جماعتی است، در جلسات اعضا به اعضای جدید رأی دهید، که معمولاً فقط چهار تا شش بار در سال اتفاق می‌افتد. به این ترتیب، نه فقط اعضای جدید فرصت دارند تا با کلیسا آشنا شوند، بلکه کلیسا نیز زمان خواهد داشت تا با اعضای احتمالی آینده آشنا شود و شواهد کار روح‌القدس در زندگی آنها را ببیند. (نه، من طرفدار این سیستم که فرد جدید برای مدت زمان معینی بعنوان آزمایشی عضو باشد).

دوم، بگذارید شبانان یا مشایخ مصاحبه‌ها را انجام دهند. آنها چوپانانی هستند که وظیفه‌شان این است که جلوی در آغل گوسفندان بایستند. هدف مصاحبه این نیست که دانش شخص درباره قسمت‌های پیچیده کتاب‌مقدس یا الهیات مسیحی را ارزیابی کنیم. هدف این است که برای شنیدن داستان شخص در یک فضای امن زمان بگذاریم. بعد از جلسات پرستش، فقط مقدار محدودی می‌توانید در راهروهای کلیسا یاد بگیرید. هدف این است که بفهمیم چه اتفاقی در زندگی یک شخص افتاده، عیسای مسیح چگونه آنها را تغییر داده و می‌دهد، و امید آنها در انجیل را بشنویم. آن وقت، هنگامی که یکی از مشایخ عضویت فرد را به کلیسا توصیه می‌کند، آن توصیه معنا دارد.

سوم، در انجام آئین‌های تعمید و شام خداوند دوباره تعمق کنید. تعمیدهای خودجوش انجام ندهید. در عوض، تعمید و عضویت کلیسا را در ارتباط با یکدیگر نگه دارید، همانطور که در عهد جدید اینگونه بود. بجز مشایخی که در خط مقدم بشارت بودند، مانند قضیه خواجه حبشی، رسولان هیچوقت مسیحیانی که جزو کلیسای محلی نبودند را تعمید نداده‌اند. در جلسات پرستش برای شنیدن شهادت افراد تعمید گیرنده وقت بگذارید - نه اینکه دعای ایمان را بخوانند، بلکه شرح تغییر یافتن زندگی‌شان را بشنوید. در مراسم شام خداوند، نگویید: «همه می‌توانند شرکت

کنند». زمان بگذارید و توضیح دهید که چه کسی باید در شام خداوند شرکت کند: اعضای تعمیم گرفته یک کلیسای محلی که انجیل را موعظه می‌کند. پس از شام خداوند باصطلاح دفاع کنید. هفته قبل از مراسم شام خداوند، اعضا را تشویق کنید که دل خود و روابطشان را مورد بررسی قرار دهند. و مراسم را بصورت سلف سرویس برگزار نکنید، حتی اگر روند آن آهسته می‌شود. بلکه آن را به یکایک اعضا بدهید و سپس با هم بخورید. ما شام خداوند را براساس تشخیص خودمان نمی‌گیریم، طوریکه کلیسا فقط نقش عرضه کردن آن را دارد. بلکه شام خداوند را با هم می‌گیریم و می‌گوییم «می‌توانم ببینم که تو ایماندار هستی، پس به اینجا تعلق داری.» یا به گفته پولس: «از آنجا که نان یکی است، ما نیز که بسیاریم، یک بدن هستیم، زیرا همه از یک نان بهره می‌یابیم» (اول قرنتیان ۱۰: ۱۷).

چهارم، مخصوصاً قبل از اطمینان دادن به کودکان در مورد ایمان‌شان کاملاً مراقب باشید. اطمینان بی‌موقع یا ناموجه می‌تواند مانند یک واکسن علیه ایمان حقیقی عمل کند. کودکان را به ایمان آوردن فرا بخوانید. به آنها تعلیم دهید و در ایمان بنا کنید. وقتی با زبان ایمان‌شان را ابراز می‌کنند، جشن بگیرید. اما به یاد داشته باشید که مدرک واقعی ایمان عبارت است از اعتماد، و اعتماد به زمان و فرصت نیاز دارد تا خودش را نشان دهد. هیچ سن مشخصی برای این مسئله وجود ندارد. برای بعضی‌ها، اعتماد واقعی خیلی زود آشکار خواهد شد. برای دیگران، ممکن است طولانی‌تر باشد. هر گونه تأخیری مربوط به احتمال تولد دوباره کودک نیست، بلکه مربوط به توانایی یک کلیساست که با اطمینان، ایمان او را تایید نماید.

پنجم، عضویت کلیسا را معنی دار کنید. عضویت کلیسای لیستی از اسامی افرادی نیست که زمانی با کلیسای شما در ارتباط بوده‌اند. عضویت یک شبکه فعلی از روابط عمومی و قابل پاسخگو می‌باشد. ما بوسیله حضور منظم در جلسات عمومی کلیسا و بنای زندگی یکدیگر به همدیگر کمک می‌کنیم بدانیم که ایمان داریم. اگر حضور ندارید و درگیر بنای زندگی خود در کلیسای تان نیستید، چگونه می‌توانید به دیگران کمک کنید بدانند که ایمان دارند، و آنها چگونه می‌توانند به شما کمک کنند؟

ششم، انضباط کلیسایی را بجا بیاورید. انضباط کلیسا به معنای این نیست که شما کسی را دوست ندارید یا نسبت به کسی عصبانی هستید. به معنای این نیست که

شخصی بیش از حد مرتکب یک اشتباه شده است، یا بعضی از افراد بهتر از دیگران هستند. به معنای این نیست که کسی به جهنم می‌رود. انضباط کلیسایی به این معنی است که دیگر شواهدی که لازم دارید تا به شخصی اطمینان بدهید ایمان دارد را ندارید. این حالت ممکن است به دلیل گناه مداوم و توبه نشده اتفاق بیفتد. اما ممکن است به این دلیل اتفاق بیفتد که کسی خود را از کلیسا جدا کرده است، در نتیجه کلیسا دیگر از زندگی او اطلاعی ندارد. دلیلش هر چه باشد، انضباط کلیسایی از روی محبت است. همه ما قادر به فریب خود در مورد خودمان هستیم. انضباط کلیسایی به این معناست که جماعت کلیسا با گفتن «حداقل وقتی بچه بوده‌اند دعای ایمان را خوانده‌اند»، خودش یا کس دیگری را به اشتباه تسلی نمی‌دهد. بلکه کلیسا بخاطر محبت، با ایمان تاریخی راضی نمی‌شود، و اجازه نمی‌دهد که شما نیز راضی شوید.

هفتم، در مشاوره و انضباط، انجیل را به عنوان اولین منبع خود قرار دهید. انجیل برای مسیحیان است، زیرا انجیل نه تنها ما را تبدیل می‌کند، بلکه تغییر یابد در ما ایجاد می‌نماید. با گناه مقابله کنید، که مبدا سبب شوید مردم در راه جهنم احساس راحتی بیشتری کنند. ولی مقابله شما به این صورت نباشد که بگویید «خودت را پاک کن و بیشتر تلاش کن؛ این هم چند تا راهنمایی.» در عوض، یکدیگر را برای تجدید توبه و ایمان فرا بخوانید، و بدین ترتیب به یکدیگر ثابت کنید که ایمان دارید.

هشتم، به یاد داشته باشید که روابط به همان اندازه که دربارهٔ پاسخگویی می‌باشد، در مورد تشویق نیز می‌باشند. وقتی یک برادر یا خواهر عزیزی را می‌بینید که در تناقض با اعتقاد مسیحی زندگی می‌کند، برای تصحیح نمودن، نصیحت کردن و حتی توبیخ او به نرمی و در محبت با او صحبت کنید. اما حتی مهمتر اینکه، وقتی ایمان، امید و محبت را می‌بینید، سریعاً به آنها اشاره کنید. گاهی اطمینان دادن به خودمان سخت است. گناهان ما همیشه در مقابل ما هستند، و جلوی دید ما را می‌گیرند. دیدگاه ما بیشتر اوقات بوسیله گناه فوری و شکست لحظه‌ای مغلوب می‌شود. اینجاست که به شخص دیگری نیاز داریم که به ما نگاه کند، و به رشد بلند مدت تر، اعتماد حاضر و ثمر روح القدس را که اغلب نمی‌توانیم در خودمان ببینیم، اشاره کند.

آیا من ایمان دارم؟ آیا شما ایمان دارید؟ بسیاری از مسیحیان سعی می‌کنند به تنهایی زندگی مسیحی داشته باشند. بسیاری از کلیساها یک مسیحیت نحیف و

خریداری شده را اجرا می کنند که باعث می شود در پاسخ به این سوال تنها و دچار کشمکش باشید. خدا را برای کلیساهای سالم محلی ستایش کنید، زیرا هیچ یک از ما نمی توانیم این کار را به تنهایی انجام دهیم. من باید بدانم که آیا ایمان دارم یا اینکه خودم را گول می زنم. و شما هم همینطور. این بدان معناست که ما به کلیسا احتیاج داریم.



سخت‌مندان و مهربان، نه با احتیاط بیش از حد

خطر یک کلیسای بیش از حد خالص

دو شاعر مشهور درباره ماهیت تعامل انسان تأمل می‌کنند:

«هیچ انسانی یک جزیره نیست، که کاملاً خودش باشد. هر انسان
قطعه‌ای از خشکی است، بخشی از کل می‌باشد.» جان دون (۱۶۳۴)

John Donne

«من یک صخره هستم، یک جزیره هستم، و یک صخره هیچ دردی را
حس نمی‌کند، و یک جزیره هرگز گریه نمی‌کند.» پل سیمون (۱۹۶۵)

Paul Simon

یکی از تنش‌های عاطفی بزرگ زندگی ما در میانه نظرات این دو شاعر قرار دارد.
ما برای زندگی در جمع ساخته شده‌ایم. نمی‌توانیم تنها زندگی کنیم. و در عین حال،
ورود به اجتماع برابر است با خطر درد عمیق طرد شدن و حذف شدن. پس با این
حساب، شاید یک جزیره بودن راحت‌تر باشد.

این تنش از همان اوایل شروع می‌شود، در مدرسه یا تیم‌های ورزشی. در کالج
شدت می‌یابد. در محیط کار که به نظر می‌رسد بیشتر شبیه دبیرستان است، خودش را
بصورت گروه‌هایی که دوست داریم عضوشان باشیم یا نباشیم نشان می‌دهد. به نظر
می‌رسد که ما هرگز این آرزو و سؤال را پشت سر نمی‌گذاریم: آیا من متعلق به
گروهی هستم؟

سپس کلیسا وجود دارد. آیا من به اینجا تعلق دارم؟ در انجیل می‌آموزیم که خدا
ما را از طریق عیسای مسیح می‌پذیرد. اما قوم خدا چگونه؟ آیا آنها مرا می‌پذیرند؟

بسیاری از مسیحیان وارد کلیسا می‌شوند و از خود می‌پرسند، «آیا اینجا برای من
مناسب است؟» بسیاری از کلیساها با علم به این موضوع، ساختار خود را حول محور

چیزهایی مانند قومیت، تحصیلات، سطح اقتصادی اجتماعی، سن یا فرهنگ شکل می‌دهند که باعث می‌شود مخاطب مورد نظر احساس کند که راحت است و باصطلاح در خانه خودش می‌باشد.

دوستانه برخورد کردن و پذیرای دیگران بودن بسیار ستودنی است، اما در این رویکرد یک مشکل وجود دارد. از یک طرف، به نظر نمی‌رسد که هیچ کسی هرگز افراد زشت، غیر مشهور و کم سواد را مورد هدف قرار دهد. از طرفی نیز هشدار یعقوب در مورد تبعیض و طرفداری چه می‌شود (یعقوب ۲: ۱-۵)؟ آیا اگر هدف رشد کلیسا و بشارت باشد، اینها کاربردی ندارند؟

غیر مسیحیان نمی‌پرسند، «آیا اینجا برای من مناسب است؟» آنها مکان‌های زیادی دارند که مناسب‌شان می‌باشد. در عوض، بسیاری از غیر مسیحیان شیفته ایده یک جمع مشارکتی واقعی می‌باشند. آنها نیز بدنال احساس تعلق هستند. در حقیقت، یک فلسفه کامل از خدمت وجود دارد که شبانان را ترغیب می‌کند که غیر مسیحیان را بوسیله تعلق داشتن به کلیسا قبل از اینکه ایمان بیاورند، جذب نمایند. سپس، هنگامی که آنها جمع مشارکتی معناداری در کلیسای شما پیدا کردند، به احتمال زیاد ایماندار می‌شوند.

این رویکرد امروزه شایع و محبوب می‌باشد، اما در حقیقت، چیزی بعنوان «تعلق داشتن قبل از ایمان آوردن» وجود ندارد. تعلق داشتن به قوم خدا به معنای این است که شما از طریق ایمان به عیسای مسیح از ملکوت تاریکی رهانیده شده‌اید و به ملکوت نور منتقل شده‌اید (کولسیان ۱: ۱۲-۱۳). چون ایمان داریم، متعلق هستیم و این هرگز برعکس نمی‌شود.

«آیا تعلق دارم؟» سوال یک خریدار یا جوینده نیست. بلکه سوال یک شکاک است. در فصل قبلی دیدیم که کلیسا هدیه‌ای از جانب خداست تا به ما اطمینان بدهد که ایمانداران واقعی هستیم. ولی چه استانداردی وجود دارد؟ بیایید دو پاسخ ممکنه را مطرح کنیم.

من بخاطر قدوسیتهم تعلق دارم

در آخرین فصل، بر نقش شواهد خارجی برای دادن اطمینان و تضمین به یکدیگر تأکید می‌کنیم. اما به محض اینکه تعلیم کتابمقدسی را اتخاذ نمایم مبنی بر اینکه باید فقط افراد تبدیل شده واقعی را به عضویت کلیسا بپذیریم در نتیجه، اطمینان ایمان‌شان را به آنها اطمینان می‌دهیم، ولی بلافاصله در معرض خطر سقوط از آن طرف دیوار قرار می‌گیریم! ما می‌دانیم که باید به دنبال دوست داشتن حقیقت خدا، بازگشتن از گناه و تمایل به اطاعت خدا باشیم. اما چه مقدار پاکی و خلوص اخلاقی، شخصی و آموزه‌ای کافی است؛ چه مقدار از آنها خیلی کم است؟ خیلی راحت است که بیش از حد محتاط شویم، یعنی به طرز مشکوکی مخالف پذیرش هر کسی باشیم که مطابق با استانداردهای ما نباشد، چه به لحاظ شخصی و چه به لحاظ گروهی (جماعت کلیسا).

این مسئله‌ای است که غیر مسیحیان از ما می‌ترسند: اینکه ما فکر می‌کنیم بهتر هستیم؛ اینکه تعلق داشتن به یک کلیسا به معنای خوب بودن یک فرد است که زندگی، تفکر سیاسی و لباس هایش «درست» است.

هنگامی که ما بر اساس معیار قدوسیت خود در پذیرش دیگران بیش از حد محتاط می‌شویم، به فریسیان تبدیل شده‌ایم. این خطای بنیادگرایی است، و خطری است که همه کلیساهای محافظه کار و متمایل به تفکر الهیاتی با آن روبرو هستند. عیسی هرگز فریسیان را به خاطر تقدس‌شان محکوم نکرد. چیزی که آنها را بخاطرش محکوم می‌کرد این بود که تقدس را به یک لیست ظاهری از بکن و نکن‌هایی که خودشان می‌توانستند مدیریت کنند تقلیل داده بودند، و سپس دیگران را با معیارهای خودشان قضاوت می‌نمودند.

اگر تقدس - هر گونه که آن را تعریف می‌کنید - این است که چطور می‌دانید تعلق دارید، بعنوان یک کلیسا چگونه تصمیم می‌گیرید که یک شخص تعلق دارد؟ چه مقدار تقدس کافی است؟

من بخاطر امیدم تعلق دارم

پولس در فصل اول رساله ۱ قرن‌تین اشاره به پاسخ بهتری به سؤال ما می‌کند.

«من همواره خدای خود را به خاطر شما و آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما بخشیده شده است، سپاس می‌گویم. زیرا شما در او از هر حیث غنی شده‌اید، در هر نوع بیان و هر گونه معرفت، چنانکه شهادت ما بر مسیح در میان شما استوار گردید، به گونه‌ای که شما از هیچ عطایی بی‌نصیب نیستید، در همان حال که مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح را انتظار می‌کشید. او شما را تا به آخر استوار نگاه خواهد داشت، تا در روز خداوندان عیسی مسیح بری از ملامت باشید» (اول قرن‌تین ۱: ۴-۸)

ستایش پولس را ملاحظه کنید. او خدا را شکر می‌کند برای فیضی که آنها دریافت کرده‌اند. او خوشحال است که آنها در کلام و معرفت غنی هستند. او شهادت مسیح در آنها را تأیید می‌کند. او می‌گوید که آنها از هیچ عطیه‌ای بی‌نصیب نیستند، در حالیکه صبورانه منتظر بازگشت خداوند می‌باشند. این چند آیه اول تقریباً به اندازه آیات نخستین رساله اول تسالونیکیان که در فصل قبل ملاحظه کردیم، مثبت و تشویق کننده به نظر می‌رسند.

با این حال، وضعیت به سرعت تغییر می‌کند. اینها آخرین موارد مثبتی است که پولس تا آخر رساله در مورد قرن‌تین خواهد گفت. او در ابتدای فصل ۳، او آنها را «نوزادان»، «نفسانی» و نابالغ می‌نامد که «هنوز برای خوراک بزرگسالان آماده نیستند» (آیات ۱-۳). با این وجود، این آیات نخستین بسیار مهم اند، زیرا به ما اجازه می‌دهد تا سخاوت و مهربانی پولس نسبت به قرن‌تین را ببینیم. تعلق آنها بخاطر بلوغ و تقدس کامل نیست، بلکه به خاطر امیدشان در عیسی مسیح است، و این امید است که جهت زندگی آنها را تغییر می‌دهد.

وقتی بجای بیش از حد محتاط بودن، مهربان و سخاوتمند باشیم چه اتفاقی می‌افتد؟ با استفاده از بقیه رساله اول قرن‌تین، می‌خواهم به پنج گروه تعجب آور اشاره کنم که بخاطر امیدشان به عیسی مسیح، به کلیساهای ما تعلق دارند.

نابالغان

پولس در فصل ۳ مسیحیان قرن‌تس را «نوزادان در مسیح» می‌نامد. اصول اعتقادات آنها آن چیزی نیست که باید باشد. از درک و فهم آنها از ذات و رشد کلیسا (فصل ۳) گرفته تا الهیات پرستش (فصل ۱۴)، تا رستخیز آینده (فصل ۱۵)، باید چیزهای خیلی زیادی را یاد بگیرند. و نادانی آنها سبب ایجاد مشکلات و چند دستگی در کلیسا شده است. نزاع و دعوا وجود دارد! اما مسئله فقط اصول اعتقادات کلیسا نیست. درک آنها از زندگی مسیحی رشد نیافته است. آنها درباره خوردن قربانی بت‌ها اختلاف نظر دارند (فصل ۸)، ایده‌های وحشتناکی درباره ازدواج و مجرد دارند (فصل ۷). با این وجود، برای همه این نابالغی‌ها، پولس آنها را «برادران» می‌خواند و تأیید می‌کند که «در مسیح» هستند.

این موضوع برای برخی از کلیساهای ما، مسئله‌ای است که باید با آن دست و پنجه نرم کنیم. کلیساهای ما باید به زندگی و اصول اعتقادات درست توجه داشته باشند. ولی چه ما از فرقه‌های لیبرال‌تر آمده باشیم، چه از فرقه‌هایی که در تلاش برای احیای مسیحیت کتابمقدسی تاسیس شده‌اند، آیا می‌توانیم نسبت به کسانی که هنوز به سطح رشد ما نرسیده‌اند، سخاوتمندانه و مهربان باشیم؟ آیا کلیساهای محافظه کار ما به کسانی که کمتر بالغ هستند، اجازه تعلق می‌دهند؟

ناقصان

گروه دیگری که تعلق دارد، ناقص‌ها می‌باشند. این زبان پولس نیست، بلکه ایلایزر ساواژ از این اصطلاح استفاده می‌کند. او در اوایل دهه ۱۸۰۰ یک شبان کلیسای بابتیست شمالی در کانکتیکات بود، و آن نوع مسیحیانی که ما باید تحمل‌شان کنیم را اینگونه یعنی ناقص توصیف می‌کند. او در این گروه از مسیحیان، افراد زود رنج، پر حرف، فضول، اهل طفره رفتن و غیر قابل ملاحظه را قرار می‌دهد. ۱ اینها ممکن است در دسته افراد نابالغ قرار بگیرند، اما تفاوت در این است که برخی از این عیب‌های شخصیتی ممکن است هرگز در فرد تغییر نکند، هر چقدر هم که شخص از جهات دیگری بالغ شود. در اول قرن‌تس فصل‌های ۱ و ۳ می‌بینیم که این افراد در دعوای بی‌اهمیت و جناح بندی‌های احمقانه جبهه می‌گیرند. در فصل ۱۴ می‌بینیم

که آنها تمایل ندارند که صحبت خود را متوقف کنند و به دیگران اجازه حرف زدن بدهند. در فصل ۱۲ آنها را می‌بینیم که با افتخار عطایای خود را تبلیغ می‌نمایند. و با این وجود، در حالی که پولس این عیب‌های شخصیتی را ستایش نمی‌کند، به آنها می‌گوید، «...» (۱۲: ۲۷). هریک از ما دارای عیب‌های شخصیتی هستیم که باعث لنگیدن مان می‌شود، و ممکن است تمام عمرمان بلنگیم! ما باید لنگیدن‌های همدیگر را تحمل کنیم، زیرا اگر امید شما به مسیح است، پس تعلق دارید.

ضعیفان

روشن است که اگرچه قرن‌تیا به مسیح روی آورده‌اند، همچنان در حال کشمکش با گناه می‌باشند، و نه فقط گناهان معمولی. پولس با فساد جنسی و زنا (فصل ۶)، طلاق غیر کتابمقدسی (فصل ۷)، و مستی (فصل ۱۱) برخورد می‌کند. پولس چنین گناهانی را باصطلاح زیر سیلی رد نمی‌کند. بر آنها سرپوش نمی‌گذارد. او در مقطعی به قرن‌تیا می‌گوید، «از شهوترانی بگریزد» (۶: ۱۸). با این وجود، در سخنی کاملاً متفاوت، ایمان آنها را با پرسیدن این سوال تایید می‌کند که «آیا نمی‌دانید بدن شما معبد روح القدس است که خداوند به شما بخشیده و در شما ساکن است؟» (۶: ۱۹). عبارت دیگر، پولس می‌داند که مسیحیان اصیل و واقعی در جسم ضعیف هستند و با گناه کشمکش دارند. و سخاوت و مهربانی خود را نسبت به آنها ابراز می‌دارد چون کشمکش آنها مدرکی دال بر امید آنها می‌باشد.

سالها پیش با جوانی کار می‌کردم که با فساد جدی جنسی کشمکش داشت، از جمله همبستری با روسپی‌ها. این مسئله خیلی ناراحت کننده بود. در مقطعی، مشایخ کلیسا به طور جدی انجام انضباط کلیسایی را مد نظر گرفتند. چیزی که باعث می‌شد این کار را نکنیم، این بود که آن شخص واقعاً در حال کشمکش بود. هر بار که آن عمل را انجام می‌داد، برای اعتراف نزد ما می‌آمد و ما را بیشتر به زندگی خودش دعوت می‌کرد. برایش ساده بود که دروغ بگوید و اعمالش را پنهان نماید، اما این کار را نکرد. بنابراین کلیسا در کنار این برادر ضعیف و در حال کشمکش ماند و با او قدم زد. ما نگفتیم، «شما تعلق نداری». بلکه گفتیم، «می‌خواهیم در ضعف و کشمکشی که داری با تو قدم برداریم».

ریاکارانی که پنهان می کنند و دروغ می گویند، در مسیح امیدوار نیستند، حتی اگر از نظر ظاهری خوب به نظر برسند. این کشمکش های آشکار و صادقانه است که امید واقعی به مسیح را نشان می دهد.

زخم خوردگان

مسئله فقط این نیست که در کشمکش با گناه هستیم. ما علیه دیگران گناه کرده ایم و بصورت گناه آلودی واکنش نشان داده ایم. در دردهای مان به دیگران ضربه زدیم تا از آسیب بیشتر جلوگیری کنیم. دردمان را با گناهان دیگر تسکین می بخشیم، نه با مرهم انجیل. شاید این بخشی از آن چیزی است که در اول قرن تیان فصل ۶ اتفاق می افتد. پولس قرن تیان را توبیخ می کند، زیرا «برادر علیه برادر به دادگاه می رود، و اجازه می دهند بی ایمانان آنها را قضاوت کنند» (آیه ۶). خودتان می دانید که این مسئله چطور کار می کند: بهترین دفاع، حمله است؛ پس وقتی کسی از شما شکایت می کند، شما نیز از او شکایت می کنید.

اما پولس پاسخ می دهد، «آیا برای شما بهتر نیست که مظلوم واقع شوید؟ آیا بهتر نیست که گول کسی را بخورید؟» (اول قرن تیان ۶: ۷). او قرن تیان را فرا می خواند که توهین را با فیض و حمله را با بخشیدن و محبت پاسخ دهند. حرف پولس به معنای این نیست که در برابر آزار تسلیم شویم. بلکه به این معناست که پاسخ ما به گناه دیگران نسبت به ما مشروط به انجیل باشد، نه به دردهای ما. و یک بار دیگر توجه کنید که پولس هنوز آنها را «برادران» می خواند.

رسوایان

یک دسته وجود دارد که پولس می گوید به کلیسا تعلق ندارد و برای آنها سخاوت و مهربانی به خرج نمی دهد. آنها افراد شریر یا ناتوبه کار هستند. مسئله این نیست که پولس اینها را دوست ندارد، بلکه آنها باید مورد محبت سخت یا خشن قرار بگیرند. پس پولس در اول قرن تیان فصل ۵ کلیسا را فرا می خواند که «آن مرد شریر را

از میان خود برانید» (آیه ۱۳). کلیسا با توجه به گناه قابل توجه و توبه نشده آن مرد، دیگر نمی‌تواند تایید نماید که او یک برادر است.

با این وجود بعد از آن، چیزی شگفت‌انگیز اتفاق می‌افتد. پولس در دوم قرن‌یان فصل ۲ به کلیسا می‌گوید، «تنبیهی که اکثر شما نسبت به شخص مقصّر روا داشتید برای او کافی است. پس اکنون شما باید او را ببخشید و دل‌داری دهید مبادا غم و اندوه زیاد، او را از پای در آورد (دوم قرن‌یان ۲: ۶-۷). بسیاری بر این باورند که این همان مرد اول قرن‌یان فصل ۵ است. به نظر می‌رسد که او در غم و اندوه توبه کرده است. بنابراین پولس به کلیسا می‌گوید که او را در میان خود بپذیرند، و با آگاهی دادن به اینکه به کلیسا تعلق دارد، او را ببخشید و تسلی دهند. برای آنهایی که توبه می‌کنند و امید به عیسای مسیح دارند، هیچ گناهی آنقدر افتضاح و هیچ گذشته شخصی آنقدر ناامیدکننده نیست که نتواند با فیض عیسای مسیح بخشیده شود. اگر مسیح قاتل، یا همجنسگرا، یا کودک آزار توبه کننده را رد نمی‌کند، آیا ما می‌توانیم چنین کاری کنیم؟

حقیقت این است که همه ما در جایی از این لیست قرار داریم. آیا شما در اصول اعتقادات یا زندگی خود نابالغ هستید؟ آیا ایرادی شخصیتی دارید که دیگران باید آن را تحمل کنند؟ آیا در کشمکش با گناه هستید و بر علیه کسی گناه کرده‌اید؟ آیا سابقه گناهی دارید که شرم آور و افتضاح است؟ صرف نظر از اینکه در چند دسته قرار می‌گیرید، اگر امید شما به مسیح است، به کلیسای او تعلق دارید.

امید به مسیح، خودش را در مسیری از رشد نشان می‌دهد، نه با ادعای داشتن رشد. امید به مسیح، در تمایل به تعلیم گرفتن دیده می‌شود، نه در ادعای دانستن همه چیز. امید به مسیح، بر علیه گناه دست و پنجه نرم می‌کند؛ در صهیون آسوده خیال نیست (عاموس ۶: ۱). از زخمهای نبرد می‌لنگد، اما به میارزه ادامه می‌دهد. و به این سخنان معتبر چنگ می‌زند که «مسیح عیسی به جهان آمد تا گناهکاران را نجات بخشد. گناهکاری بزرگتر از من هم نیست» (اول تیموتائوس ۱: ۱۵). هیچ شرمی آنقدر بزرگ نیست که نتواند بوسیله شرم صلیب مسیح درک شود، و به جلال ابدی بازخیرد گردد.

پولس قرنطیان را نوزاد، نابالغ و غیر روحانی می خواند. او آنها را به خاطر این خصوصیات رد نکرد، ولی نمی خواست که در این حالت نیز بمانند. او آنها را دعوت به رشد نمایند و این کار را در اجتماع کلیسا انجام دهند که مدرسه ایمان است، نه تالار مشاهیر ایمان. اگر کلیسا تا کستان خداست، ما بازرسان نهایی میوه های تا کستان نیستیم، بلکه باغبانانی هستیم که با یکدیگر کار می کنیم تا ببینیم میوه ایمان شکل گرفته است.

این کار به چه صورت می باشد؟ در کلیسای خودم، اینطور به نظر می رسد: شما از طریق تعمید به انجیل اعتراف می کنید؛ امید خود به انجیل را بصراحت و مشخص بیان می کنید؛ با اعتراف نامه ایمان و طرز اداره کلیسا موافقت می کنید؛ و شهادت می دهید که مشتاقید در امیدتان به مسیح رشد کنید. اگر اینطور باشید، می توانید متعلق باشید.

سال ها پیش، زوج جوانی که نامزد بودند را برای عضویت کلیسا مصاحبه کردم. خانم در محیط کلیسایی بزرگ شده بود و داستان زندگی و پاسخ هایش کاملاً کتاب مقدسی بود. اما آقا گذشته ای همراه با فساد اخلاقی و اعتیاد داشت، و پاسخ هایش در بهترین حالت، صمیمانه بود. با این حال، بعد از مصاحبه، جرقه ای از زندگی روحانی در او دیده می شد، ولی در زندگی خانم چنین نبود. هر دو را به عضویت کلیسا پذیرفتم. نامزدی طولانی داشتند. من کلاسهای مشاوره قبل از ازدواج را با آنها انجام دادم. در پایان، آن پسر را کنار کشیدم و بطور خصوصی از او خواستم که ازدواج نکنند. آن دختر عضو خوبی در کلیسای ما بود، ولی بیشتر از پیش متقاعد شده بودم که از لحاظ روحانی زنده نبود، و در گناهانش مرده بود. ازدواج صورت گرفت، و کلیسا برای سال ها در این ازدواجی که ثابت شد مشکلدار بود، در این سفر با آنها همراه بودیم. آن مرد بعنوان یک مسیحی رشد می کرد ولی همسرش نه. در نهایت آن خانم همسرش را ترک کرد، و زندگی مشترکشان با دلشکستگی و طلاق خاتمه یافت و هر دو از کلیسا رفتند.

آیا سالها قبل اشتباه کردیم که آن دختر را به عضویت کلیسا پذیرفتم؟ نه، اشتباه نکردیم. هر چقدر هم که بصیرت داشته باشم، نمی توانم قلب کسی را ببینم، شما هم نمی توانید. در سخاوت و مهربانی به او گفتیم که «تعلق داری». در سخاوت و مهربانی، با او قدم زدیم، او را تحمل کردیم و به نرمی او را به زندگی ایمان فرا

خواندیم. اگر مجبور بودم دوباره این کار را انجام دهم، همان تصمیم را می گرفتم. کلیسا برای کسانی نیست که به آسمان رسیده‌اند، بلکه برای کسانی است که امیدشان به آنجا معطوف است. ثابت می‌شود که امید بعضی‌ها دروغین است. ولی کسانی هستند، حتی آنهایی که ضعیف و زخمی، بیمار و مجروح می‌آیند که امیدشان دروغین نیست. مسیح برای افرادی مثل ما مُرد و یک کلیسا بنا کرد که با یکدیگر بتوانیم آن کسی بشویم که پولس در انتهای نامه‌اش به قرنتیان توصیف می‌کند: «هوشیار باشید؛ در ایمان استوار بمانید؛ مرد باشید و نیرومند شوید. همه کارهای شما با محبت باشد» (۱ قرنتیان ۱۶: ۱۳-۱۴).

نتیجه

وقتی از ساحل شرقی آمریکا به ساحل غربی نقل مکان کردم، در دسته رأی دهندگان ناامید قرار گرفتم. در هر انتخابات ریاست جمهوری، زمانی که رأی گیری به ساحل غربی می‌رسید که شامل پرجمعیت‌ترین ایالت کشور می‌باشد، نتیجه انتخابات در ساحل شرقی و میانه غربی مشخص شده بود. و اگر نتیجه مشخص شده بود، آیا آراء ما اصلاً اهمیت داشت؟

ممکن است همین سؤال در مورد آموزهٔ تبدیل در زندگی کلیسا پرسیده شود. اگر تبدیل کار خدا است، و او حاکم بر امر نجات می‌باشد، آیا واقعاً اهمیت دارد که چگونه آموزهٔ تبدیل را در زندگی یکدیگر عملی می‌سازیم؟ اگر هیچ کاری نمی‌توانیم انجام بدهیم که مانع نجات یافتن کسانی که او انتخاب کرده بشویم، آیا نحوهٔ بشارت دادن یا اطمینان دادن ما اهمیت دارد؟ اگر نتیجه تضمین شده است، آیا وضعیت ما چیزی شبیه ساحل غربی آمریکا در شب انتخابات نیست؟

امروزه با بررسی وضعیت کلیساهای انجیلی محافظه کار و اصلاح شده در آمریکا، ظاهراً آموزهٔ ما اهمیتی ندارد. به نظر می‌رسد پراگماتیسم (عملگرایی)، نه الهیات، راهنمای ما در همه چیز می‌باشد، از بشارت گرفته تا پرستش و عضویت کلیسا (یا فقدان آن). ما هر کاری که به نظر می‌رسد جواب می‌دهد را دنبال می‌کنیم، حتی اگر با آنچه که دربارهٔ چگونگی گذر یک شخص از مرگ به زندگی، متضاد باشد.

اما در حقیقت آموزهٔ تبدیل ما اهمیت دارد. در قرن اول، پطرس به کلیساهای پراکنده در سرزمین ترکیه امروزی که تحت فشار بودند، نامه نوشت، زیرا آنها توسط فرهنگی متفاوت احاطه شده بودند، موقعیت آنها بی‌شباهت با ما نبود. پطرس به آنها که وسوسه شده بودند دست به همسازی عملی بزنند، نامه می‌نویسد تا آنها را تشویق نماید که وفادار باقی بمانند. پطرس بعد از صحبت دربارهٔ نجات و زندگی آنها، این را نتیجه می‌گیرد:

«زیرا دری بزرگ برای خدمت مؤثر به رویم گشوده شده، و مخالفان نیز بسیارند. اگر تیموتائوس آمد، با او به گونه‌ای رفتار کنید که نزد شما از چیزی واهمه نداشته باشد. زیرا او نیز چون من به انجام کار خداوند مشغول است؛ پس کسی به دیده تحقیر در او ننگرد. او را به سلامتی راهی سفر کنید تا نزد من بازگردد؛ زیرا من و برادران منتظر اویم. و اما در مورد برادر ما آپولس، او را بسیار ترغیب کردم که با سایر برادران نزد شما بیاید، اما به هیچ روی رضا نداد که اکنون بیاید. اما هر وقت فرصت داشت، خواهد آمد.» (اول پطرس ۲: ۹-۱۲)

در این بخش، الهیات تبدیل ما حداقل به سه دلیل اهمیت دارد.

برای خدا اهمیت دارد

پطرس با اشاره به آنچه خدا انجام داده است شروع می‌کند. خدا ما را انتخاب کرد. خدا ما را یک قوم ساخت. خدا ما را مورد رحمت قرار داد. خدا ما را از تاریکی به نور شگفت‌انگیز خود فراخواند. این کار مانند زمانی نیست که من فرزندانم را برای شام فرا می‌خوانم، و مطمئناً مثل زمانی نیست که آنها را برای انجام کارهای خانه فرا می‌خوانم. شاید آنها پاسخ دهند، و شاید هم پاسخ ندهند. فرا خوان من یک درخواست است، دعوتی است که می‌تواند پذیرفته شود یا نشود. فرا خوان خدا یک احضاریه است که آنچه او قصد دارد را به انجام می‌رساند.

خدا نجات ما از طریق مرگ و رستاخیز مسیح به انجام می‌رساند، و آن نجات را از طریق ندای قدرتمند رهایی بخش خود با اقتدار نسبت به ما بکار می‌برد. او به ما گوش شنوا می‌دهد تا ندای او را بشنویم. او به ما قلبی جدید می‌دهد تا به آن ندا پاسخ دهیم. او فیض دوگانه توبه و ایمان را به ما می‌دهد تا محکم به نجاتی که در آن ندا تعمیم داده شده چنگ بزنیم.

پس دقیقاً چرا الهیات تبدیل اهمیت دارد؟ پطرس جواب می‌دهد، «تا فضائل او را که شما را از ظلمت، به نور عجیب خود خوانده است، اعلام نمایید.» برای خدا اهمیت دارد. ما در انگلیسی به طور طبیعی کلمه شما را به عنوان مفرد می‌خوانیم. اما مفرد

نیست و در زبان اصلی جمع می‌باشد. پطرس در حال نوشتن نامه به کلیساها است و نه به افراد. برای درک پطرس، باید این آیه را به این صورت بخوانیم: تا فضائل او را که همه شما را از ظلمت به نور عجیب خود خوانده است، همگی اعلام نمایید.

خدا می‌خواهد شما شخصاً او را برای نجات خود ستایش کنید، اما عیسی فقط به خاطر شما نمرد، او برای قومش مُرد و خدا می‌خواهد صدای قومش را بشنود. شما ممکن است در اتاق نشیمن خودتان از تماشای تلویزیونی بازی تیم مورد علاقه‌تان شادی کنید و فریاد بزنید. اما فریادهای شادی جمعیت در میدانی که مسابقه برگزار می‌شود، خیلی بلندتر می‌باشد. هدف خدا شنیدن صدای جمعیت کل میدان است.

این امر در نهایت در روز آخر اتفاق می‌افتد، اما نمونه کوچکی از آن را در کلیسای محلی می‌بینیم. این مهم است که روزهای یکشنبه چه کسانی جمع می‌شوند تا سرودهایی در ستایش خدا بخوانند. مردم ممکن است از دوستی‌هایی که بوجود می‌آید یا از منافعی که از برنامه‌ها نصیب‌شان می‌شود، خوششان بیاید. اما می‌توانند همه اینها را انجام دهند بدون اینکه تولد دوباره داشته باشند. اگر قرار است خدا واقعاً ستایش شود، کلیسای محلی به کسانی احتیاج دارد که واقعاً نجات خدا را تجربه کرده‌اند.

پرستش کلیسای محلی یک عمل خردمندانه نیست. بلکه ستایش آنچه که خدا واقعاً در زندگی ما انجام داده است، می‌باشد. به همین دلیل است که چیزی بعنوان «تعلق داشتن قبل از ایمان داشتن» وجود ندارد. حضور پیدا کردن و مشارکت نمودن می‌تواند قبل از ایمان آوردن وجود داشته باشد، اما تعلق داشتن نمی‌تواند، زیرا هدف خدا برای تعلق داشتن، عبارت است از ستایش؛ و ما نمی‌توانیم برای چیزی که تجربه نکرده‌ایم او را ستایش کنیم.

اخیراً با شبانی صحبت کردم که کلیسایش مشاوره را استخدام کرده بود تا به آنها کمک نماید تا تعداد اعضای‌شان افزایش یابد. مشاور به آنها گفت که برداشت اشتباهی از کلیسا دارند. به آنها گفته شد که کلیسا برای ایمانداران نیست، بلکه برای غیر ایمانداران می‌باشد. بنابراین لازم بود تغییراتی انجام دهند که بیشتر برای غیر ایمانداران جذاب باشد، و این به معنای سرگرمی بیشتر بود. از جهتی مشاور درست می‌گفت. اگر هدف این است که جمعیت بزرگتری باشد، سرگرمی جواب می‌دهد.

اما هدف خدا برای کلیسا این نیست. او ستایش قومش را می‌خواهد، قومی که می‌داند مورد رحمت قرار گرفته است.

تفاوت بین کلیسا به عنوان یک جمعیت و کلیسا به عنوان جمع ایمانداران، عبارت است از تفاوت میان کسانی که سرگرمی می‌خواهند و کسانی که خدا را دوست دارند و با او متحد شده‌اند. این تفاوت میان مصرف کننده تجربیات مذهبی و تولید کننده ستایش جلال مسیح مصلوب می‌باشد.

الهیات تبدیل شدن اهمیت دارد، زیرا درک ما از هدف جماعت کلیسایی ما و معنای عضویت کلیسایی ما را جهت می‌دهد. اگر کلیساهای ما با ایمانداران پر نشده است، پس خدا ستایشی که می‌خواهد و سزاوار آن است را دریافت نمی‌کند.

برای ما اهمیت دارد

دوم، الهیات تبدیل شدن برای ما اهمیت دارد. پطرس به ما یادآوری می‌کند که ما «غریبان و بیگانگان» هستیم و فاصله خود را با تمایلات گناه آلودی که با روح ما «در نزاع» هستند، حفظ نماییم.

مجرمیت گناه برای یک مسیحی برداشته شده است. و قدرت گناه شکسته است. اما حضور گناه باقی مانده است، و این مسئله کم اهمیتی نمی‌باشد. هدف گناه کشتن ماست. همانطور که یکی از پیوریتن‌ها اظهار داشته، «گناه را بکش، وگرنه تو را خواهد کشت.»^{۱۶} یکبار دیگر، این جایی است که الهیات تبدیل ما در زندگی کلیسا اهمیت دارد. نبرد با گناه این اطمینان را به ما می‌دهد که واقعاً ایمان داریم و این

۱۶. John Owen, Of the Mortification of Sin in Believers; the Necessity, Nature, and Means of it: with a Resolution of Sundry Cases of Conscience thereunto belonging, in The Works of John Owen, ed. William H. Goold, vol. 6 (Edinburgh: Banner of Truth Trust, 1967), 9.

جان اون، درباره سرافکنندگی و شرم گناه در ایمانداران؛ ضرورت، ذات و راه‌های آن؛ با عزم راسخ نمونه‌های مختلف وجدان در نتیجه تعلق داشتن، در آثار جان اون، نسخه ویلیام اچ گوود، جلد ششم (ادینبورگ: بنر آف تروث تراست، ۱۹۶۷) و ۹.

واقعیت که در نبرد تنها نیستیم، بسیار مهم می‌باشد. ما نمی‌توانیم در این نبرد به یکدیگر کمک کنیم اگر ندانیم که در نبرد هستیم یا درگیر جنگ نیستیم.

در این جنگ به یکدیگر احتیاج داریم. ما به اعضای در کلیسا نیاز داریم که درک کنند این مبارزه چقدر سخت است، اعضای که می‌دانند چگونه به ما کمک کنند و ما را تشویق نمایند، اعضای که درک می‌کنند که انگیزه دادن به یکدیگر در ایمان، حیاتی می‌باشد هنگامی که روز داوری نزدیک است (عبرانیان ۱۰: ۲۵). چقدر دلسرد کننده و گیج کننده است، هنگامی که در نبرد علیه گناه به اطراف خود نگاه می‌کنیم و می‌بینیم که اعضای کلیسا به کناری ایستاده‌اند یا حتی با دشمن مصاحبت می‌کنند!

زمانی یک رهبر مسیحی را می‌شناختم که مشاور با استعدادی بود. مردم در مورد مشکلات مختلف شان - زندگی‌های مشترک از هم پاشیده، درگیری‌های خانوادگی، اضطراب و افسردگی - با او مشاوره می‌کردند و همه آنها واقعاً از حکمت و مشورت او بهره می‌بردند. همه، بجز یک گروه: جوانانی که با همجنسگرایی سر و کار داشتند. وقتی آن جوانان به دفتر کار او رفتند، به آنها یاد داد که در مورد گرایش جنسی خودشان محتاط باشند، و کجا می‌توانند در کمال امنیت با مردان دیگر برای لذت بردن ملاقات نمایند. معلوم شد که این رهبر نیز جاذبه جنس موافق را تجربه کرده، اما علاقه به نبرد را از دست داد. او سرانجام مسیحیت را به کلی کنار گذاشت. و چه تعداد مرد جوان را از نبرد با گناهی که علیه روح می‌جنگد، منصرف نمود؟

یکی از دوستان دانشگاهی من متوجه شد که زندگی مشترکش در حال پاشیده شدن بود، شوهرش او را بخاطر زن دیگری ترک کرد. او برای کمک به سراغ مشایخ کلیسا رفت، ولی آنها گفتند که کاری از دستشان بر نمی‌آید. خیلی زود کلیسای انجیلی او، شوهر سابق او و زن جدیدش را به کلیسا پذیرفتند. و او ماند و روح مکدري که سالها طول کشید بهبود یابد. در آن کلیسا به چه تعداد از همسرانی که وسوسه شدند زنا کنند، در نبرد با گناهی که علیه روح می‌جنگد، کمک شد؟

الهیات تبدیل شدن ما در شاگردسازی، مشورت انجیلی، و حتی انضباط کلیسایی ما اهمیت دارد، زیرا حضور گناه باقی می‌ماند، و ما رهروان زخمی هستیم. ما در

کلیساهایی که پر از افرادی است که در کنار ما می‌جنگند، به کمک یکدیگر نیاز داریم.

برای دنیا اهمیت دارد

سوم، آموزهٔ تبدیل شدن ما به خاطر دنیا اهمیت دارد. جهان با نگاه به کلیساهای ما اطمینان می‌یابد که یک خدا هست و امید به تغییر وجود دارد. پطرس می‌داند که وقتی دنیا رفتار «محترمانه» و «اعمال نیکوی» ما را می‌بیند، ممکن است «به ضد ما صحبت کند»، ولی آنها نیز «خدا را جلال» خواهند داد.

پطرس می‌گوید این اتفاق در «روز تفقد(دیدار)» خواهد افتاد. کاملاً امکان دارد که این عبارت به روز داوری اشاره می‌کند. اما من فکر نمی‌کنم پطرس منظورش چنین چیزی بوده است. روز تفقد خدا در سراسر کتابمقدس روز نجات است، و ما با ایمان به خدا، او را جلال می‌دهیم.^{۱۷}

اگر دنیا به کلیسا نگاه کند و فقط خودش (دنیا) را ببیند به انضمام سخنرانی‌های مذهبی فراوان، چگونه می‌توانند اطمینان داشته باشد که خدایی وجود دارد که به چیز متفاوتی امید می‌دهد؟ اگر آنها کلیسا را ببینند که خودنمایی و تظاهر می‌کند، آن را یک دروغ خواهند دانست. اما اگر زندگی‌هایی را ببینند که واقعاً تغییر کرده و در حال تغییرند، پطرس تعلیم می‌دهد که بعضی از آنها بوسیله مسیحی شدن در آن روز خدا را جلال خواهند داد.

چند سال پیش، یک مرد مسن محترمی شروع به بازدید از کلیسایی کرد که من به آن تعلق داشتم. آن کلیسا پر از اعضای جوان بود، و بنابراین او بطور طبیعی در حاشیه جماعت کلیسایی قرار گرفت. ولی از کلیسا نرفت. او مشاهده می‌کرد و می‌شنید و بسیاری از ما را شناخت. و روزی رسید که به عیسی ایمان آورد. در شهادت قبل از تعمیدش توضیح داد که چه اتفاقی افتاده بود. معلوم شد که او روانپزشک و استاد دانشگاه بود. تمام آموزش‌هایی که تعلیم دیده بود به او می‌گفت که چیزهایی که در

۱۷. Thomas R. Schreiner, 1, 2 Peter, Jude, The New American Commentary, vol. 37 (Nashville, TN: Broadman & Holman, 2003), 124.

آن کلیسا می‌دید، غیر ممکن است: یک اجتماع اصیل و واقعی که مرزهای طبیعی را رد کرده بود؛ تغییرات واقعی که فقط نوعی سازگاری درمانی نبودند؛ محبت ایثارگرانه نسبت به دیگران که حالت بده و بستان نداشت. او متوجه شد که تنها چیزی که می‌توانست مواردی که می‌دید را توضیح دهد، این بود که خدا واقعی بود و انجیل عیسای مسیح حقیقت داشت.

کلیسای محلی طرح بشارت خدا برای جهان است. کلیسای محلی ضمانت جهان است که عیسی از مردگان برخاست. زندگی‌های واقعاً تبدیل شده‌ما، جماعت اصیل مسیحی ما، وابستگی ما به فیض و نه به تکنیک‌ها، دفاعیات خدا برای غیر ایمانداران است. به همین دلیل هم الهیات تبدیل ما و هم عملی که از آن سرچشمه می‌گیرد، برای جهان اهمیت دارد. اگر جهان این حقیقت را در ما نبیند، پس کجا آن را خواهد دید؟

خدا انتخاب می‌کند و خدا نجات می‌دهد. تبدیل کار اوست. و با این حال، او برای رسیدن به اهداف از پیش تعیین شده خود از ابزاری استفاده می‌کند. یکی از این ابزار، کلیسای محلی است. ما با کلام خود به انجیل شهادت می‌دهیم. سپس با زندگی خود آن سخنان را باور کردنی می‌نماییم. برای خدا، برای خودمان و برای دنیا اهمیت دارد که این آموزه را درست متوجه بشویم و آن را وفادارانه در زندگی کلیسا بدقت مشخص نماییم.

دیگر کتاب‌های فارسی موسسه ناین مارکس که توسط کانون کتاب مقدس به فارسی ترجمه شده است.





Building Healthy Churches

Conversion

In Farsi

Michael Lawrence

Translation By: Nader Pormand

Farsi Editor: Mohammad Sanavi

Bible Training Center for Persians

ISBN 978-1-951474-48-5

© 2020, 9Marks

www.9marks.org

www.btcpersians.com

www.kanoneketab.com

202104

بنای کلیسای تندرست

هدف سازمان «ناین مارکس» (۹ علامت) تجهیز رهبران کلیسا با دیدگاه کتاب مقدس و منابع قابل اجرا جهت به نمایش گذاشتن جلال و شکوه خدا به ملت‌ها از طریق کلیساهای تندرست است.

۱ - موعظه تشریحی

۲ - الهیات کتاب مقدسی

۳ - درک کتاب مقدسی از خبر خوش

۴ - درک کتاب مقدسی از تبدیل شدن انسان‌ها

۵ - درک کتاب مقدسی از بشارت

۶ - درک کتاب مقدسی از عضویت کلیسا

۷ - درک کتاب مقدسی از انضباط و تادیب کلیسایی

۸ - شاگردی و رشد کتاب مقدسی

۹ - رهبری کتاب مقدسی کلیسا

9marks.org

Bible Training Center
for Persians



Conversion - Farsi